جلوه گاه عرفان

شرح مناجات شعبانیه

چاپ سوم

حجت‌الاسلام والمسلمین
دکتر محمدهادی عبدخدایی

بسم الله الرحمن الرحیم

جلوه گاه عرفان: شرح مناجات شعبانیه

نویسنده:

محمدهادی عبدخدایی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

جلوه گاه عرفان: شرح مناجات شعبانیه

مشخصات کتاب

سرشناسه : عبدخدایی، محمدهادی، ۱۳۱۷ - ، شارح

عنوان قراردادی : دعای شعبانیه. شرح

عنوان و نام پدیدآور : جلوه گاه عرفان: شرح مناجات شعبانیه/ نوشته محمدهادی عبدخدایی.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری : [۳۰۰] ص.

شابک : ۱۶۰۰۰ریال:۹۶۴-۴۴۴-۷۴۹-۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : عربی - فارسی.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۹۵] - ۲۹۸.

عنوان دیگر : شرح مناجات شعبانیه

موضوع : دعای شعبانیه -- نقد و تفسیر.

موضوع : دعاها.

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۷۰/ش ۲۰۷ع ۲۴ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۷۷۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۲۳۹۴۲

ص:۱

اشاره

فهرست مطالب

بخش هفتم

سعادت انسان ۹۴ خطر نفس ۹۵

نور محبت را از من مگیر۱۷۵

بخش بیستم

بضاعتی اندك و آرمانی عالی۱۷۶

ص:۸

ص:۹

تبتیل در قرآن کریم و دیدگاه

ص:۱۲

پیشگفتار

دعا و فلسفه آفرینش

انسان برای چه آفریده شده است؟ آیا برای خوردن و خوابیدن؟! برای هوی و هوس؟! برای ثروت اندوزی؟! برای کسب قدرت و یا شهرت؟! و یا٠...

ثمره زندگی چیست؟ تلاشها و کوششها باید در چه راستایی انجام گیرد؟ اینها پرسشهایی است که برای هر خردمندی مطرح است.

یک فرد مادی در مقابل این پرسشهای اساسی پاسخی ندارد، برای او هدف کاملاً مبهم است، راه تاریک است و سرانجام ناشناخته، ولی برای انسان الهی هدف کاملاً معلوم است و راه روشن(۱). در مکتب والای انبیای الهی علیهم السلام جهان به منزله دانشگاهی است که برای تزکیه و تعلیم(۲) ایجاد شده است و انسانها هم دانشجویان این دانشگاه می باشند. تکامل در دانشگاه به وسیله تعلیم و تربیت انجام می گیرد و تکامل در این جهان هم به وسیله معرفت و عبادت. همچنان که کمال دانشجو در فراگیری علم و دانش است کمال انسان هم در شناخت الهی و عبودیت اوست که فرمود: «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُونَ»(۳).

البته باید توجه داشت که غرض و منظور از آفرینش سعادت خود انسان است که عاید خود او می گردد نه خداوند متعال؛ زیرا او غنی بالذات و بی نیاز مطلق است و از عبادت بندگان نفعی بدو نمی رسد.

عبادت دائره گسترده ای دارد که بخشی از آن در دعا و نیایش انجام می گیرد

۱- ر.ک: محمّد جواد جزائری، حلّ الطلاسم، ص۲۲.

۲- بقره /۱۲۹؛ آل عمران/۱۶۴؛ جمعه/۲.

۳- ذاریات /۵۶.

همچنان که معرفت هم صحنه پهناوری دارد که بسیاری از آن در دعا و نیایش تبلور یافته است.

دعا، ندای فطرت آدمی است، نغمه دلنواز وجدان انسانی است و زبان دل یک عاشق پاکباخته الهی می باشد.

دعا، جذبه خدایی است، سروش غیبی است و کشش معشوق حقیقی.

دعا، اقرار به عبودیت و بندگی است، فروتنی در پیشگاه الوهیت است و شکر و سپاس در مقابل منعم واقعی.

نیایش، خوراک دل است، تغذیه روح است، تقویت جان است و آرامش روان که: «اَلاَ بِذِکرِاللّه ِ تَطمَئِنُّ القُلُوب»(۱).

انسان موجودی است دو بعدی، مرکب از جسم و جان، کالبد و روان که هر دو نیازهایی دارند، نیاز جسم و کالبد با تنفس و تغذیه و... تأمین می گردد و نیاز جان و روان او هم با معنویت و نیایش.

روح انسان به هنگام نیایش پر می کشد، اوج می گیرد و به سوی ابدیت پرواز می کند و به معراج می رود و اصلاً ارزش و اعتبار انسانی بستگی به دعای او دارد که فرمود: «قُل مَا یَعبَؤُا بِکُم رَبّی لَولاَ دُعَاؤُکُم»(۲).

دعا موجب تنزّه و خودداری از گناه است وعامل اصلی طهارت و پاکی است، در نیایش آدمی به خود می نگرد، نواقص و عیبها در مقابل دیدگانش ترسیم می گردد، از غرور و نخوت دست برمی دارد، خودخواهی و سودجویی را کنار می زند، هوی و هوس را لگدکوب می کند، از بدی و زشتی نفرت می یابد و با دیده ای اشکبار از خدا پوزش می طلبد، از این رو اکثر تبهکاران سروکاری با دعا و نماز ندارند و برعکس، نیایشگران و نمازگزاران از تبهکاری و جنایت بدورند که: «اِنَّ الصَّلوةَ تَنهی عَنِ الفَحشَآءِ وَالمُنکَر»(۳).

نیایش سبب دلگرمی و تحرک است، عامل پویایی و فعالیت است، پشتوانه کار و تلاش آدمی است، تقویت کننده روان او در مقابل موانع و بن بستها و روح او در مقابل

۱- رعد /۲۸.

۲- فرقان /۷۷.

۳- عنکبوت /۴۵.

کارشکنی ها و محرومیتهاست. نیایش عامل پویایی است نه ایستایی، عامل تحرک است نه تخدیر. نیایش جایگزین علل و عوامل طبیعی نیست، بلکه پشتوانه آن است، جایگزین کار و فعالیت نیست، بلکه تقویت کننده آن می باشد. نیایش سبب می شود انسان با دلگرمی بیشتر کار کند تا به نتیجه برسد و از موانع و بن بستها هراسی نداشته باشد از این رو تمامی افرادی که اهل جبهه و رزم حق علیه باطل هستند اهل دعا و راز و نیاز می باشند

که قرآن کریم در مورد آنان فرموده است: «اَلتَّائِبُونَ العَابِدُونَ الحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ...»(۱).

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در جبهه های نبرد همراه با سازماندهی و جهاد دست به دعا برمی داشت(۲) و از خداوند یاری و مدد می خواست. قرآن کریم هم دو صحنه را در میان بنی اسرائیل ترسیم می نماید، در یک صحنه عدم توجه آنان به ارزشهای معنوی سبب شد که در زمان کلیم اللّه و بعد از آن تا چهل سال در بیابانها سرگردان بمانند(۳) و در صحنه دیگر تلاش و جهاد آنها همراه با دعا و صبر ایشان موجب شد که بر جالوت فائق آمده و جبهه دشمن را شکست دهند.(۴)

انگیزه دعا و نیایش دو چیز است: یا عشق است و یا نیاز (چه دنیوی و چه اخروی). اولی خدا را می خواهد و دومی خود را، اولی او را می بیند و دومی خویش را، اولی یار جانی است و دومی رفیق نانی، قهرا دعا هم به دو گونه است: در یکی دعا هدف است و در دیگری وسیله، اولی از دل یک عاشق بر می خیزد و دومی از زبان یک نیازمند، نیایش اولی تجلی عشق درونی و معنوی است و نیایش دومی بروز و ظهور خواسته ها و خواهشهای مادی و: «قُل کُلٌّ یَعمَلُ عَلی شَاکِلَتِه»(۵).

دعا در اسلام یک بعدی نیست که یا فقر مادی را در نظر بگیرد و یا نیاز معنوی را؛ بلکه فرهنگ اسلامی به طور کلی از جامعیت خاصی برخوردار است، هم دنیایی است هم آخرتی، هم نیازهای معنوی را مطرح می کند و هم خواسته های مادی را، هم توجه به

۱- توبه /۱۱۲.

۲- عبدالملک ابن هشام، السیره النبویه، ج۲، ص۲۷۹.

۳- مائده /۲۶.

۴- بقره /۲۵۰.

۵- اسراء /۸۴.

نیازهای شخصی دارد و هم عنایت به ضرورتهای غیری واجتماعی، هم جنبه های فرهنگی را می نگرد و هم ابعاد سیاسی را.

دعا و نیایش اسلامی هم روحیه آن عارف وارسته را ارضاء می کند که در اوج عرفان پرواز می نماید وهم خواسته آن کشاورز بیچاره را که چشم به آسمان دوخته و درخواست باران را دارد، هم به آن بیمار افتاده در بستر آرامش می بخشد و هم به آن سرباز رزمنده پشتوانه. اسلام دین زندگی است نه عزلت و رهبانیت، دین تلاش و کوشش است نه کناره گیری و بیکاری، دین هم دنیا است و هم آخرت که فرمود: «رَبَّنا اتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَهً وَ فِی الْاخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذَابَ النّار»(۱).

دعای اسلامی یک نیایش صرف نیست، بلکه جهانی معرفت است، خداشناسی، جهان شناسی و انسان شناسی. عالی ترین تعالیم اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و حتّی سیاسی در دعا وجود دارد، دعا انسان را به مسئولیت خویش در مقابل خدا و خود و جامعه آشنا می سازد، درس اخلاق و تزکیه می دهد، آدمی را می سازد و او را متوجه مسئولیتهای خویش می نماید.

دعا و نیایش محدود به زمان و مکان خاصی نیست، گر چه زمانها و مکانهای مقدس از ویژگی خاصی برخوردارند. در هر وقت و هر کجا و به هر سو می توان با خدا سخن گفت که «فَاَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّه»(۲). در مسجد، در صحرا، در بستر خواب، در میدان رزم، در میان جمع و در خلوت و حتی در کنار همسر و شب زفاف، با هر زبان و هر حال، با عربی، با فارسی، با ترکی، با هندی، با زبانهای اروپایی، و حتی با «لالی» و به تعبیر آن پاکباخته بیابان عرفات و کربلا «فَالَیکَ عَجَّتِ الْأَصْواتُ بِصُنُوفِ اللُّغاتِ»(۳).

دعا توجه می خواهد، حال لازم دارد، اشک و آه می طلبد که همان سبب تزکیه روح و تصفیه نفس می شود، در دعا تداوم ضروری است، استمرار و به قول برخی(۴) بیش از آنچه نفس می کشی به خدا بیندیش که در هر نفسی دو نعمت موجود است و از این رو دو سپاس لازم دارد.

۱- بقره /۲۰۱.

۲- بقره /۱۱۵.

۳- دعای عرفه.

۴- الکسیس کارل، نیایش، ص ۱۲.

گرچه می توان بـا زبان مادری سـخن گفت و از درون دل با خـدا نجوا کرد، ولی در عین حال اسـتادان برجسـته و وارسـته ای درس نیایش را داده اند و راه و روش و آداب سخن گفتن با خدا را آموزش داده اند. دعاهای رهبران معصوم دینی که پس از کتـاب الهی عـالی تریـن مفـاهیم عرفـانی را در بردارد، برخاسـته از ارواح متعـالی و وارسـته ای است که از یـک طرف در این خاکـدان بشـری قرار گرفته و نیـاز انسـانی را لمس می کننـد و از سویی در اوج ملکوتی پرواز نموده و آگاهی از معرفت الهی دارند، از این رو در عین حالی که در قلّه عرفانی ویژه ای قرار دارد از هرگونه لغزش و اشـتباهی هم مصون و محفوظ می باشد که: «کَلامُکُمْ نُورٌ وَ اَمْرُکُمْ رُشْدٌ»(۱).

دعاهـا و مناجاتهـا بخشـی از معارف والای اهل بیت علیهم السـلام و فرهنگ گهربار تشیّع را تشـکیل می دهنـد که عالی ترین مفاهیم عرفانی و زیباترین جلوه های آن را به بشریت ارائه

داده اند. مفاهیم بلند و معنوی این نیایشـها تا آن جاست که حتی غیر مسلمانان را شیفته و مجذوب خود ساخته است، به طوری که کشـیش برجسـته ای به نام پرفسور «بورمانس» که به زبان عربی تسـلّط داشت، می گفت: مدتی صحیفه سجادیه را تدریس کرده و آن را به زبـان فرانسوی ترجمه کرده است. و کشـیش عـالی رتبه دیگری، به نـام پرفسور «آتین»، بـا احترام تمـام دعای ابوحمزه ثمالی را، که از امام سجاد علیه السلامروایت کرده است، به عنوان متن والای عرفانی مطرح می نمود.

در بوسـتان نیایش و دعا، مناجات شـعبانیه که از امیر مؤمنان علیه السـلام و فرزنـدان معصوم او روایت شـده است، جذبه خاص خود را دارد، این مناجات با جمله زیبای «اللّهم» آغاز شده و با ذکر صـلوات شروع گردیده و با همان هم به پایان رسیده است، در خلال مناجات، چهل و سه مرتبه نام مقدس پروردگار به صورت «الهی» تکرار گردیده که ما مناجات را بر همان پایه تقسیم نموده و به صورت بخش درآورده و به شرح آن پرداخته ایم.

این مناجـات را که برخاسـته از روحی بلنـد و دارای بیـانی گویـا و عباراتی شـیواست، این بنـده با فکری کوتاه و زبانی الکن و قلمی شکسته به رشته تحریر در آورده که از این

۱- زیارت جامعه کبیره.

خرمن پرفیض بهره ای برده و گوشه ای از جلوات معنوی آن را ارائه داده باشد، ولی «قُل لَو کَانَ الْبَحرُ مِدادًا لِکَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبِّی»(۱).

در خاتمه از عزیزانی که در مورد این نوشتار همکاری نموده انـد به ویژه از مـدیر عامل محترم بنیاد پژوهشـهای اسـلامی حجه الاسـلام والمسـلمین جناب حاج آقای الهی خراسانی و ویراسـتاری برادر محترم جناب آقای عبدالحسـین یداللّهی تشـکر نموده مزید توفیقات ایشان را از درگاه مقدس احدیت خواستارم.

محمّد هادی عبد خدایی

مشهد مقدس

۲۰ جمادی الآخره ۱۴۲۶ه . ق - ۱۳۸۴ه . ش

ص:۱۸

۱- کهف /۱۰۹.

مناجات شعبانیه

۱ - اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اسْمَعْ دُعآئی(۱) اِذا دَعَوْتُکَ وَ اسْمَعْ نِدآئی اِذا نادَیْتُکَ وَ اَقبِلْ عَلَیَّ اِذا ناجَیْتُکَ فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَیْکَ وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ مُستَکینا لَکَ، مُتَضَرِّعا اِلَیْکَ، راجیا لِما لَدَیْکَ ثَوابی، وَ تَعْلَمُ ما فِی نَفْسی، وَتَخْبُرُ حاجَتی، وَ تَعْرِفُ ضَمیری، وَ لا یَخْفی عَلَیْکَ أَمْرُ مُنْقَلَبی وَ مَثْوایَ، وَ مآ اُریدُ اَنْ أُبْدِئَ بِهِ مِنْ مَنْطِقی وَاَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتی، وَ اَرْجُوهُ لِعاقِبَتی، وَ قَدْ جَرَتْ مَقادیرُکَ عَلَیَّ یا سَیِّدی فِیما یَکُونُ مِنّی اِلی اخِرِ عُمْری مِنْ سَریرَتی وَ عَلانِیَتی وَ بِیَدِکَ لا بِیَدِ غَیْرِکَ زِیادَتی وَ نَقْصی وَنَفعی وَ ضَرّی.

۲ - اِلهی اِنْ حَرَمْتَنی فَمَنْ ذَاالَّذی یَرْزُقُنی وَ اِنْ خَذَلْتَنی فَمَنْ ذَاالَّذی یَنْصُرُنی.

۳ - اِلهی اَعُوذُ بِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَ حُلُولِ سَخَطِکَ.

۴ - اِلهی اِنْ کُنْتُ غَیْرَ مُستَأْهِلٍ لِرَحْمَتِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ اَنْ تَجُودَ عَلَیَّ بِفَضْلِ سَعَتِکَ.

۵ - اِلهی کَاَنّی بِنَفْسی واقِفَةٌ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ قَدْ اَظَلَّها حُسْنُ تَوَکُّلی عَلَیْکَ فَقُلْتَ(۲) ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَ تَغَمَّدْتَنی بِعَفْوِکَ.

۶ - اِلهی اِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ اَوْلی مِنْکَ بِذلِکَ وَ اِنْ کانَ قَدْ دَنا اَجَلی وَ لَمْ یُدْنِنی مِنْکَ عَمَلی فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِقْرارَ بِالذَّنْبِ اِلَیْکَ وَسیلَتی.

۷ - اِلهی قَدْ جُرْتُ عَلی نَفْسی فِی النَّظَرِ لَها فَلَهَا الْوَیْلُ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَها.

۸ - اِلهی لَمْ یَزَلْ بِرُّکَ عَلَیَّ اَیّامَ حَیوتی فَلا تَقْطَعْ بِرَّکَ عَنّی فی مَماتی.

۹ - اِلهی کَیْفَ ایَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لی بَعْدَ مَماتی(۳) وَ اَنْتَ لَمْ تُوَلِّنی اِلاَّ الْجَمیلَ فی حَیوتی.

۱- این دعا از متن مفاتیح الجنان اتخاذ شده است، در نسخه بحار الأنوار، ج۹۴، ص۹۷ جمله «واسمع دعائی اذا دعوتک» در پرانتز است آن هم پس از جمله «واسمع ندائی اذا نادَیْتُکَ».

۲- در همان نسخه «ففعلت».

۳- جمله «الهی... تا بعد مماتی» در نسخه بحار الأنوار نیست.

۱ – معبودا، درود فرست بر محمّد و خاندان او و دعای مرا بشنو هنگامی که دعا می کنم و فریاد مرا بشنو زمانی که تو را با صدای بلند می خوانم و به من روی آور موقعی

که با تو راز می گویم، زیرا که من به سوی تو گریخته ام و در پیشگاهت ایستاده ام در حالی

که خاضع و خاشع بوده و اظهار نیاز و حاجت دارم و امیدوار به پاداشی از آنچه که در نزد

تو است برای خودم هستم. و می دانی آنچه در دل من است و از نیاز من آگاهی و از اندرون و نیت من اطلاع داری و هیچ کاری از کارهای من، چه مربوط به آینده و چه در ارتباط با حال، از تو مخفی نیست و هیچ مطلبی را که بخواهم با زبان اظهار کنم از تو پوشیده نیست و هیچ موضوعی را که بخواهم با دهان عرضه بدارم از تو پنهان نیست و هیچ امیدی نسبت به آینده و عاقبتم از تو مخفی نمی باشد. و به تحقیق تقدیرات تو در مورد من تا آخر عمرم جاری گشته است چه مربوط به امور پنهانی و چه در ارتباط با موضوعات آشکارم و تنها به دست تو است و نه غیر تو زیادتی و کاستی من و سود و زیانم.

۲ – معبودم، اگر تو مرا محروم کنی، چه کسی به من روزی دهد و اگر تو مرا رها کنی چه کسی مرا یاری دهد؟

۳ – معبودم، به تو پناه می برم از غضب تو و از این که نارضایتی شدید تو مرا فرا گیرد.

۴ – معبودم، اگر من شایسته رحمت تو نیستم، ولی تو سزاوار هستی که از فضل گسترده خود به من بخشش فرمایی.

۵ – معبودم، گویا با تمام وجودم در پیشگاه تو ایستاده ام در حالی که سایه حسن اعتماد به تو بر سرم افتاده، آنچه خودت شایسته آن هستی به من فرموده ای و عفو و بخشش تو سراپای مرا فرا گرفته است.

۶ – معبودم، اگر ببخشی چه کسی سزاوارتر از تو نسبت به عفو و بخشش می باشد؟ و اگر اجل من نزدیک شده است، ولی عمل من مرا به تو نزدیک نکرده است، اقرار به گناه را وسیله آمرزش خود در پیشگاهت قرار داده ام.

۷ – معبودم، نسبت به نفس خود و توجه بدان ستم کردم، پس وای بر من اگر تو او را نبخشی.

۸ – معبودم، پیوسته در ایام زندگی ام احسان و کرم خود را بر من ارزانی داشتی، پس از مرگ هم به لطف و نیکی خود ادامه داده و آن را قطع مفرما.

۹ – معبودم، چگونه مأیوس باشم از توجه و عنایت خوب تو پس از وفاتم در حالی که تو عهده دار نشده ای امور مرا مگر به نحو خوب و نیکو در هنگام حیاتم.

ص:۲۰

۱۰ – اِلهی تَوَلَّ مِنْ اَمْری ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَ عُدْ عَلَیَّ بِفَضْلِکَ عَلی مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ.

۱۱ – اِلهی قَدْ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنُوبا فِی الْدُّنیا وَ اَنَا اَحْوَجُ اِلی سَتْرِها عَلَیَّ مِنْکَ فِی الْأُخْری، اِذْ لَمْ تُظْهِرها لِأَحَدٍ مِنْ عِبادِکَ الصّالِحینَ فَلاتَفْضَحْنی یَومَ الْقِیامَهِ عَلی رُؤُوسِ الْأَشْهادِ.

۱۲ – اِلهی جُودُکَ بَسَطَ اَمَلی وَ عَفْوُکَ اَفْضَلُ مِنْ عَمَلی.

۱۳ – اِلهی فَسُرَّنی بِلِقآئِکَ یَوْمَ تَقْضی فیهِ بَیْنَ عِبادِکَ.

۱۴ – اِلهِی اعْتِذاری اِلَیْکَ اعْتِذارُ مَنْ لَمْ یَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ، فَاقْبَلْ عُذری یآ اَکْرَمَ مَنِ اعْتَذَرَ اِلَیهِ الْمُسیئُونَ.

۱۵ – اِلهی لاَ تَرُدَّ حاجَتی وَ لا تُخَیِّبْ طَمَعی وَ لا تَقْطَعْ مِنْکَ رَجآئی وَ اَمَلی.

۱۶ – اِلهی لَوْ اَرَدْتَ هَوانی لَمْ تَهْدِنی وَ لَوْ اَرَدْتَ فَضیحَتی لَمْ تُعافِنی.

۱۷ – اِلهی ما اَظُنُّکَ تَرُدُّنی فی حاجَهٍ قَد اَفنَیْتُ عُمْری فی طَلَبِها مِنْکَ.

۱۸ – اِلهی فَلَکَ الْحَمدُ اَبَدا اَبَدا دائِما سَرْمَدا یَزیدُ وَ لا یَبیدُ کَما تُحِبُّ وَ تَرضی.

۱۹ – اِلهی اِنْ اَخَذْتَنی بِجُرمی اَخَذتُکَ بِعَفوِکَ وَ اِنْ اَخَذْتَنی بِذُنُوبی اَخَذْتُکَ بِمَغفِرَتِکَ وَ اِنْ اَدْخَلْتَنِی النّارَ اَعْلَمْتُ اَهْلَهآ اَنّی اُحِبُّکَ.

۲۰ – اِلهی اِنْ کانَ صَغُرَ فی جَنْبِ طاعَتِکَ عَمَلی فَقَدْ کَبُرَ فی جَنْبِ رَجائِکَ اَمَلی.

۱۰ – معبودم، آنچنان که خودت شایسته هستی عهده دار کار من شو و از روی فضل خود به گناهکاری که جهالتش او را فرا گرفته است، عنایت فرما.

۱۱ – معبودم، در دنیا گناهانی از من را پوشیده داشتی و من به پوشیده بودن آنها در آخرت نیازمندترم، در این جهان به من احسان فرمودی و آنها را برای هیچ یک از بندگان صالح خود برملا نساختی، روز قیامت هم مرا در مقابل همگان رسوا مفرما.

۱۲ – معبودم، جود تو آرزوی مرا گسترش داده و عفو تو برتر از عمل و کردار من می باشد.

۱۳ – معبودم، بنابراین مرا به لقای خودت شادمان نما در آن روزی که میان بندگانت قضاوت می فرمایی.

۱۴ – معبودم، پوزش و عذر خواهی من عذرخواستن کسی است که بی نیاز از پذیرش عذرش نمی باشد، ای بزرگوارترین فردی که گناهکاران از او پوزش می طلبند.

۱۵ – معبودم، حاجت مرا رد مکن و طمع مرا به نومیدی مبدّل منما و امید و آرزوی مرا از خودت قطع مفرما.

۱۶ – معبودم، اگر پستی مرا می خواستی، هدایتم نمی کردی و اگر رسوایی مرا می خواستی، عافیتم نمی دادی.

۱۷ – معبودم، گمان نمی کنم مرا رد کنی در برآوردن حاجتی که در راه تقاضای آن از تو عمر خود را سپری کرده ام.

۱۸ – معبودم، پس، سپاس تنها برای توست، سپاسی بی نهایت، همیشه و پیوسته، سپاسی که لحظه به لحظه زیاد گردد و از بین نرود، آن چنان که تو دوست داری و راضی هستی.

۱۹ – معبودم، اگر مرا به جرمم گرفتی تو را به عفوت گیرم و اگر به گناهانم درگیری به آمرزشت درآویزم و اگر مرا به آتش بری اعلام کنم به اهل آن که تو را دوست دارم.

۲۰ – معبودم، اگر عمل و کردار من در کنار اطاعت از تو کوچک و اندک است، ولی آرزویم در جنب امید به تو بزرگ و زیاد می باشد.

۲۱ - اِلهِی کَیفَ اَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِکَ بِالخَیْبَهِ مَحْرُوما، وَ قَد کانَ حُسْنُ ظَنّی بِجُودِکَ اَنْ تَقْلِبَنی بِالنَّجاهِ مَرْحُومًا.

۲۲ - اِلهِی وَ قَد اَفْنَیْتُ عُمْرِی فِی شِرَّهِ السَّهْوِ عَنْکَ وَأَبْلَیتُ شَبابِی فی سَکْرَهِ التَّباعُدِ مِنْکَ.

۲۳ - اِلهِی فَلَمْ اَسْتَیْقِظْ اَیّامَ اغْتِراری بِکَ وَ رُکُونِی اِلی سَبیلِ سَخَطِکَ.

۲۴ - اِلهِی وَ اَنَا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ قائِمٌ بَیْنَ یَدَیْکَ مُتَوَسِّلٌ بِکَرَمِکَ اِلَیْکَ.

۲۵ - اِلهِی اَنَا عَبْدٌ اَتَنَصَّلُ اِلَیْکَ مِمّا کُنتُ اُواجِهُکَ بِهِ مِنْ قِلَّهِ استِحیائی مِنْ نَظَرِکَ وَاَطْلُبُ العَفْوَ مِنْکَ اِذِ العَفْوُ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ.

۲۶ - اِلهِی لَمْ یَکُنْ لی حَوْلٌ فَانْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیَتِکَ اِلاّ فِی وَقْتٍ أَیْقَظتَنی لِمَحَبَّتِکَ وَکَما اَرَدْتَ اَنْ اَکُونَ کُنْتُ فَشَکَرْتُکَ بِاِدْخالی فِی کَرَمِکَ و لِتَطْهِیرِ قَلْبِی مِنْ اَوساخِ الْغَفْلَهِ عَنْکَ.

۲۷ - اِلهِی انْظُرْ اِلَیَّ نَظَرَ مَنْ نادَیْتَهُ فَاَجابَکَ وَ اسْتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِکَ فَاطاعَکَ، یا قَریبا لایَبْعُدُ عَنِ الْمُغتَرِّ بِهِ وَ یا جَوادا لا یَبخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ.

۲۸ - اِلهِی هَبْ لی قَلْبا یُدنیهِ مِنْکَ شَوْقُهُ وَ لِسانا یُرْفَعُ اِلَیْکَ صِدْقُهُ وَ نَظَرا یُقَرِّبُهُ مِنْکَ حَقُّهُ.

ص:۲۳

۲۱ – معبودم، چگونه از پیشگاهت با حرمان و نومیدی برگردم در حالی که امید دارم که از روی جود و کرم خود مرا در حالی که نجات یافته و مورد رحمتت قرار گرفته ام، بازگردانی.

۲۲ – معبودم، حقیقتا نابود کردم عمر خود را در شدت فراموشی و غفلت از تو و کهنه کردم جوانی خویش را در مستی دوری از تو.

۲۳ – معبودم، در این ایّام غفلتم از تو و پیمودن مسیری که مورد خشم تو بود، به خود نیامدم و بیدار نشدم.

۲۴ – معبودم، امّا اینک من بنده تو و فرزند دو بنده تو در پیشگاهت ایستاده و به واسطه کرمت به تو متوسل شده است.

۲۵ – معبودم، من بنده ای هستم از تو پوزش می طلبم از اعمالی که با بی شرمی در پیشگاهت مرتکب می شدم و درخواست عفو و گذشت از تو دارم، زیرا عفو و بخشش وصف و نمایه کرم و بزرگواری تو است.

۲۶ – معبودم، مرا یارای آن نبوده است که خود را از معصیت تو دور گردانم مگر هنگامی که برای محبت خود از خواب غفلت بیدارم کردی و آن چنان که خواستی شدم، پس تو را سپاس هم برای آن که مرا وارد صحنه کرم خویش نمودی و هم به سبب آن که دلم را از آلودگی های غفلت از خودت پاک فرمودی.

۲۷ – معبودم، نظر کن به من به مانند نظر به کسی که او را خوانده ای و او هم پذیرفته و با کمک خودت به کار گماشته ای و او هم اطاعت نموده، ای کسی که دور نیست از فردی که فریفته او شده (بر او جرئت نموده) و ای بخشنده ای که بخل نمی ورزد نسبت به فردی که ثوابش را امیدوار است.

۲۸ – معبودم، به من دلی عطا فرما که اشتیاقش او را به تو نزدیک کند و زبانی که صداقتش او را به سوی تو ارتقا دهد، و نظری و نگاهی که حقیقت آن وی را به تو نزدیک کند.

۲۹ – اِلهِی اِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِکَ غَیْرُ مَجْهُولٍ وَ مَنْ لاذَ بِکَ غَیْرُ مَخْذُولٍ، وَ مَنْ اَقْبَلْتَ عَلَیْهِ غَیْرُ مَمْلُوکٍ(۱).

۳۰ – اِلهِی اِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِکَ لَمُسْتَنِیرٌ و اِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِکَ لَمُسْتَجِیرٌ.

۳۱ – وَ قَدْ لُذْتُ بِکَ یا اِلهِی فَلا تُخَیِّبْ(۲) ظَنِّی مِنْ رَحْمَتِکَ وَ لا تَحْجُبْنِی عَنْ رَأْفَتِکَ.

۳۲ – اِلهِی اَقِمْنِی فِی اَهْلِ وِلایَتِکَ مُقامَ مَنْ رَجَا الزِّیادَةَ مِنْ مَحَبَّتِکَ.

۳۳ – اِلهِی وَ أَلْهِمْنی وَلَها بِذِکْرِکَ اِلی ذِکْرِکَ وَ هِمَّتِی فی رَوْحِ نَجاحِ اَسْمائِکَ وَ مَحَلِّ قُدْسِکَ.

۳۴ – اِلهِی بِکَ عَلَیْکَ اِلاّ اَلْحَقْتَنِی بِمَحَلِّ اَهْلِ طاعَتِکَ وَ الْمَثْوَی الصّالِحِ مِنْ مَرضاتِکَ فَاِنّی لا أَقْدِرُ لِنَفْسی دَفْعا وَ لا اَمْلِکُ لَها نَفْعا.

۳۵ – اِلهِی اَنَا عَبْدُکَ الضَّعِیفُ الْمُذْنِبُ وَ مَمْلُوکُکَ الْمُنِیبُ فَلاتَجْعَلْنی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ وَحَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِکَ.

۳۶ – اِلهِی هَبْ لِی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ اِلَیْکَ وَ اَنِرْ اَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها اِلَیْکَ حَتّی تَخْرِقَ اَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ اِلی مَعدِنِ الْعَظَمَهِ وَ تَصیرَ أَرْواحُنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِکَ.

۳۷ – اِلهِی وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَاَجابَکَ وَ لاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ(۳) فَناجَیْتَهُ سِرّا وَعَمِلَ لَکَ جَهْرا.

۱– در نسخه بحار الأنوار، ج۹۴، ص۹۹، «مملول» است.

۲– در همان نسخه «فلا تخیّبنّ» است.

۳– در همان «بجلالک» است.

۲۹ – معبودم، کسی که توسط تو معرفی شود مجهول نخواهد بود و کسی که به تو پناهنده گردد خوار و بی یاور نخواهد بود. و کسی که تو به او رو آوری برده نخواهد بود

(ملول نخواهد بود).

۳۰ – معبودم، کسی که به تو راه پوید همانا او روشن و منوّر است و کسی که به تو چنگ زند همانا او در پناه و در امان است.

۳۱ – و همانا من پناه به تو آوردم ای معبودم، پس گمانم را از رحمت خودت مبدّل به نومیدی مکن و مرا محجوب از رأفت خودت مفرما.

۳۲ – معبودم، جایگاه مرا در میان دوستان خویش جایگاه کسی قرار ده که امید زیادتری از محبت تو را دارد.

۳۳ – معبودم، به واسطه ذکر خودت وله و شیدایی مرا نسبت به یاد خودت الهام نما و اهتمام مرا در شادی رستگاری در پرتو اسماء خود و جایگاه قدست قرار دِه.

۳۴ – معبودم، تو را به خودت سوگند که مرا به محل اهل طاعت و جایگاه شایسته ای از خشنودی خود ملحق فرمایی؛ زیرا من توان دفع ضرر از خود را ندارم و یا مالك جذب منفعتی نسبت به خویش نیستم.

۳۵ – معبودم، من بنده ضعیف گنهکار تو هستم و مملوك تو می باشم که به تو انابه نموده ومرتّب رجوع می کنم، از این رو مرا از افرادی قرار مده که از آنها صرف نظر نموده ای و سهو و غفلت ایشان مانع عفو و بخشش تو شده است.

۳۶ – معبودم، عنایت فرما به من انقطاع (دل بریدن) کامل از دیگران و پیوستن به خودت را و منوّر فرما دیدگان دلهای ما را به روشنی نگاه به خودت، تا آنجا که دیدگان

دلهای ما حجابهای نورانی را بشکافند و متصل به منبع عظمت شوند و ارواح ما آویخته به عزّت قدس تو گردند.

۳۷ – معبودم، مرا از افرادی قرار ده که او را خوانده ای و او هم پاسخ تو را گفته است و

به وی نظر افکنده ای و او هم در مقابل جلال تو مدهوش گشته است سپس با او در پنهانی راز گفته ای و او هم در آشکار برای تو عمل کرده است.

۳۸ - اِلهی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنّی قُنُوطَ الْایاسِ وَ لَا انْقَطَعَ رَجآئِی مِنْ جَمیلِ کَرَمِکَ.

۳۹ - اِلهی اِنْ کانَتِ الخَطایا قَدْ اَسْقَطَتْنی لَدَیْکَ فَاصْفَحْ عَنِّی بِحُسْنِ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ.

۴۰ - اِلهی إِنْ حَطَّتْنِی الذُّنُوبُ مِنْ مَکارِمِ لُطفِکَ فَقَدْ نَبَّهَنِی الْیَقینُ إلی کَرَمِ عَطْفِکَ.

۴۱ - اِلهی اِنْ أَنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الْاِسْتِعدادِ لِلِقائِکَ فَقَدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفَهُ بِکَرَمِ الائِکَ.

۴۲ - اِلهی اِنْ دَعانی اِلی النّارِ عَظِیمُ عِقابِکَ فَقَدْ دَعانِی اِلَی الجَنَّهِ جَزیلُ ثَوابِکَ.

۴۳ - اِلهی فَلَکَ اَسْئَلُ وَ اِلَیْکَ اَبْتَهِلُ وَ اَرْغَبُ وَ اَسْئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ یُدیمُ ذِکْرَکَ وَ لایَنْقُضُ عَهْدَکَ وَ لایَغْفُلُ عَنْ شُکْرِکَ وَ لایَسْتَخِفُّ بِاَمْرِکَ.

۴۴ - اِلهی وَ اَلْحِقْنِی بِنُورِ عِزِّکَ الاَبْهَجِ فَاَکُونَ لَکَ عارِفا وَ عَن سِواکَ مُنْحَرِفا وَ مِنْکَ خائِفا مُراقِبا(۱) یا ذا الجَلالِ وَ الْاِکْرامِ وَ صَلَّی اللّه عَلی مُحَمَّدٍ رَسُولِه وَالِهِ الطّاهِرینَ وَسَلَّمَ

تَسْلیما کَثِیرا.

ص:۲۷

۱- در بحار الأنوار، ج۹۴، ص۹۹، «مترقّبا» است.

۳۸ – معبودم، مسلط نکنم بر حسن ظن خودم نومیدی یأس را و بریده نمی شود امید من از لطف و کرم زیبای تو.

۳۹ – معبودم، اگر گناهان، مرا از نظر تو انداخته اند از من گذشت کن به واسطه توکل خوبی که به تو دارم.

۴۰ – معبودم اگر گناهان، دست مرا از الطاف کریمانه تو کوتاه ساخته اند، ولی یقین به عنایت کریمانه تو مرا آگاه بدان نموده است.

۴۱ – معبودم، اگر غفلت، مرا در خواب فرو برده و از آمادگی لقای تو بازداشته، معرفت و شناخت به الطاف کریمانه تو مرا بیدار ساخته است.

۴۲ – معبودم، اگر کیفر بزرگ تو مرا به سوی آتش می خواند، ولی پاداش عظیم تو مرا به سوی بهشت دعوت می کند.

۴۳ – معبودم، بنابراین تنها از تو خواستارم و تنها در پیشگاه تو تضرّع و زاری دارم و درخواست می کنم که به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستی و مرا از افرادی قرار دهی که به ذکر تو ادامه می دهند و پیمان تو را نمی شکنند و از شکرگزاری تو غفلت نمی ورزند

و دستور تو را خوار و سبک نمی شمارند.

۴۴ – معبودم، مرا به پرفروغ ترین نور عزّتت متصل فرما تا عارف برای تو بوده و از غیر تو روی گردان باشم و تنها از تو بترسم و مراقبت اوامر تو را نمایم، ای صاحب جلال و اکرام و درود خداوند بر محمّد صلی الله علیه و آله، پیامبر او و خاندان پاکش، و سلام خدا بر آنان سلامی فراوان.

ص:۲۸

بررسی اسناد مناجات شعبانیه

گوینده

ابن خالویه می گوید: این مناجات امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه از فرزندانش می باشد که در ماه شعبان بدان مناجات می کرده اند.

مآخذ

۱ - کتاب الاقبال تألیف سید رضی الدین علی بن طاووس از ابن خالویه.(۱)

۲ - بحار الأنوار تألیف علامه محمّد باقر مجلسی از کتاب عتیق غروی.(۲)

۳ - مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی از الاقبال.(۳)

ناقلان مناجات

سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس معروف به ابن طاووس از حسین بن خالویه معروف به ابن خالویه.

بررسی ناقلان مناجات

۱ - سید ابن طاووس: او یکی از علمای برجسته و مفاخر شیعه است که دارای تألیفات بسیاری می باشد. تولد وی در حلّه به سال ۵۸۹ه .ق و وفات او در بغداد به سال

۶۶۴ه .ق بوده است. تألیفات سید را تا ۴۸ کتاب معرفی کرده اند که اکثر آنها در مسائل

اعتقادی و عرفانی به ویژه ادعیه می باشد، مانند کتاب الاقبال، مهج الدعوات،

۱- الاقبال بالاعمال الحسنه، ج۳، ص۲۹۵ - ۲۹۹.

۲- بحار الأنوار، ج۹۴، ص ۹۶ - ۹۹.

۳- مفاتیح الجنان، ضمن اعمال ماه شعبان.

جمال الاسبوع، فلاح السائل، گوینده در زمان خود کتب بسیاری جمع آوری نموده که در میان آنها ۶۰ مجلد کتاب دعا بوده است. آن عالم برجسته با درایت تمام توانست مسلمانان به ویژه شیعیان را از شرارت و آفت هلاکوخان در حمله به بغداد محفوظ بدارد و او را تعدیل نماید.(۱)

شیخ حرّ عاملی در مورد سید می نویسد: حال او در علم و فضل و زهد و عبادت و وثوق و فقه و عظمت شأن و پرهیزکاری مشهورتر از آن است که بیان شود.(۲)

محدّث نوری در خاتمه مستدرک می نویسد: سید بزرگوار، کامل با سعادت، پرهیزکار زاهد، صاحب کرامات آشکار رضی الدین بن طاووس، شخصیتی که علمای اصحاب، با وجود اختلاف مشرب و طریقه، بر صدور کرامات از آن بزرگوار اتفاق نظر دارند به طوری که این اتفاق نظر نسبت به هیچ کس پیش از او و بعد از وی رخ نداده است. سپس شیخ نوری کراماتی را از سید نقل می کند.(۳)

محدث مرحوم حاج شیخ عباس قمی درباره او می نویسد: شخصیت والا، پرهیزکار زاهد، پیشوای عارفان.(۴)

و نیز می نویسد: امر آن بزرگوار در زهد و عبادت و دعا و فقه و جلالت و پرهیزکاری اشهر است از آن که ذکر شود.(۵)

۲ - ابن خالویه: سید ابن طاووس در پیشگفتاری قبل از مناجات شعبانیه می نویسد: اسم ابن خالویه، حسین بن محمّد و کنیه او ابو عبداللّه است. نجاشی گفته است: او دانشمندی بوده که در حلب می زیسته، عارف به مذهب ما (تشیّع) و عالم به لغت و ادبیات عرب بوده است، محمّد بن نجار در ذیل نام او گفته است: یگانه روزگار در هر قسمتی از اقسام علم و ادب عربی بوده، به طوری که از مراکز مختلف و در اوقات گوناگون دانشمندان به سوی او می آمدند، آل حمدان او را اکرام و تجلیل می کردند.(۶)

۱- مقدمه کتاب الاقبال بالاعمال الحسنه، تحقیق جواد قیّومی.

۲- امل الآمل، ج۲، ص۲۰۵.

۳- خاتمه المستدرک، ج۳، ص۳۶۷.

۴- حاج شیخ عباس قمی، الکنی والالقاب، ص۳۳۹.

۵- الفوائد الرضویه، ص ۳۳۰.

۶- الاقبال، ج۳، ص۲۹۵.

آیه اللّه العظمی خویی، اضافه بر مطالب فوق، نظر علامه حلّی را در مورد ابن خالویه نقل می کند و می نویسد: علامه در خلاصه او را در شمار قسم اوّل (۲۷) از باب ۲ از فصل

حاء شمرده است و شاید این موضوع مبنی بر عدالت او باشد.(۱)

وفات ابن خالویه را یافعی سال ۳۱۷ه .ق و ابن خلکان ۳۷۰ه . ق نوشته است و به هر حال او از علمای قرن چهارم است.

علامه در مقدمه خلاصه الاقوال می گوید، کتاب را به دو قسمت و یک خاتمه ترتیب دادم، قسمت اوّل در مورد افرادی که اعتماد بر راویانش دارم و یا آن که قبول گفتارشان را ترجیح می دهم، قسمت دوم در مورد افرادی است که روایتشان را ترک کردم یا در مورد آنان متوقف هستم.(۲)

تذکر: لازم به یادآوری است که علامه حلّی، حسین بن خالویه را در قسم اوّل، فصل ششم، باب هفتم، شماره ۱۱ آورده است و متن آن چنین است: حسین بن خالویه: ابو عبداللّه نحوی، ساکن حلب بود، در همان جا وفات یافت و نسبت به مذهب ما عارف و آگاه بود، کتابهایی دارد یکی از آنها کتاب (در) امامت امیرالمؤمنین است سپس می نویسد (ثق) یعنی ثقه و مورد اعتماد است.(۳)

۱- سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، ج۵، ص ۲۳۱ - ۲۳۲.
۲- علامه حلّی حسن بن یوسف بن مطهر،خلاصه الاقوال فی معرفه علم الرجال، ص ۵۲.
۳- علامه حلّی حسن بن یوسف بن مطهر،خلاصه الاقوال فی معرفه علم الرجال، ص۱۶۲.

بخش اوّل

قسمت اوّل

اشاره

«اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ ».

ترجمه

معبودا! درود فرست بر محمّد و خاندان او.

واژه ها

صلوه: توجه و انعطاف. در المیزان ذیل آیه ۴۳ احزاب فرموده: معنای جامع صلوه، چنان که از موارد استعمال آن به دست می آید، انعطاف است، به اختلاف نسبت متفاوت می شود. لذا گفته اند: آن از خدا رحمت و از ملائکه استغفار و از مردم دعاست، این سخن چنان که فرموده جامع تمامی معانی و در همه موارد جاری است.(۱)

طریحی گوید: «صلوه» در کتاب الهی به معانی متعددی آمده است. یکی به معنای دعاست، خداوند متعال می فرماید: «وَ صَلِّ عَلَیْهِم» یعنی دعا کن برای آنها، «اِنَّ صَلوتَکَ»یعنی دعای تو «سَکَنٌ» موجب تثبیت «لَهُم»(۲) آنهاست.

دیگری: «اِنّ الصَّلوهَ کانَتْ عَلَی الْمُؤمِنینَ کِتابا مَوْقُوتًا»(۳). مقصود از «صلوه» در این جا

۱- علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج۴، ص ۱۴۶.

۲- توبه /۱۰۳.

۳- نساء /۱۰۳.

فریضه مخصوص است، دیگری فرموده خداوند متعال «أُولئِكَ عَلَيهِم صَلَوَاتٌ مِن رَبِّهِم وَ رَحمَةٌ»(۱) صلوه در این جا به معنای ترحّم و رحمت است، دیگری گفته خداوند «اَصَلوتُکَ تَأمُرُکَ»(۲) یعنی دین تو، و گفته شده است که شعیب نماز زیاد می خواند و از این جهت به او می گفتند آیا نماز تو به تو دستور می دهد که ما از معبودهای خود دست برداریم.(۳)

در قرآن کریم واژه «صلوه» هم در مورد خدا به کار برده شده است و هم در مورد ملائکه و هم برای پیامبر اکرم، آن جا که می فرماید: «اِنَّ اللّه ‌َوَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْليمًا»(۴).

(خداوند و ملائکه او درود می فرستند بر پیامبر، ای افرادی که ایمان آورده اید درود فرستید بر او و سلام فرستید سلام ویژه ای).

امام صادق علیه السلام می فرماید: صلوات از طرف خداوند عبارت از رحمت اوست و از طرف ملائکه تزکیه (برکت) برای پیامبر است و از سوی مردمان دعا برای وی می باشد.(۵)

شرح

درود بر پیامبر و خاندان او

مناجات با درود بر پیامبر و خاندانش شروع می شود. باید توجه داشت که دعا آداب مخصوصی دارد از جمله این که با نام خداوند آغاز گردد آن هم با «بسم اللّه الرحمن الرحیم» نام ویژه ای که همراه با دو صفت رحمانیت و رحیمیت الهی است. و نیز آغازگر

دعا خوب است حمد وثنای پروردگار باشد و همچنین دعا با صلوات بر رسول اکرم شروع و با صلوات بر او ختم گردد.

۱- بقره /۱۵۷.

۲- هود /۸۷.

۳- فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج۱، ص۲۶۶.

۴- احزاب /۵۶.

۵- محمّد بن الحسن الحرالعاملی، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج۴، ص۱۲۱۳.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ کانَتْ لَهُ اِلَی اللّه ِ عَزَّ وَ جَلَّ حاجَهٌ فَلْیَبْدَأْ بِالصَّلوهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِهِ ثُمَّ یَسْأَلُ حاجَتَهُ ثُمَّ یَخْتِمُ بِالصَّلوهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَاِنَّ اللّه َاَکرَمُ مِنْ أنْ یَقْبَلَ الطَّرَفَیْنِ و یَدَعَ الْوَسَطَ إذ کانَتِ الصَّلوهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِهِ مُحَمَّدٍ لا تُحْجَبْ عَنْهُ». (۱)

(هر کس نزد خداوند عزّوجل حاجتی دارد (دعای خود را) با درود بر پیامبر و خاندانش شروع کند سپس حاجت خود را عرضه بدارد و با درود بر پیامبر و خاندانش ختم نماید، زیرا خداوند کریم تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و میانه آن را رها

کند برای آن که جهت پذیرش صلوات مانعی وجود ندارد).

نقش صلوات

صلوات از یک طرف توجه به خداوند است و دعا می باشد و از سویی اظهار ارادت به پیامبر اکرم و خاندانش؛ از این رو در صلوات هم توحید نهفته شده است، هم نبوت و هم امامت.

در عین حالی که دعا برای پیامبر اکرم و خاندانش انجام می گیرد نیاز ایشان به ساحت مقدس پروردگاری هم بیان می شود، زیرا همگان به خداوند محتاج هستند همان طور که قرآن کریم می فرماید:

«یا اَیُّهَا النّاسُ اَنْتُمُ الفُقَراءُ اِلَی اللّه ِ وَ اللّه ُهُوَ الغَنِیُّ الْحَمیدُ»(۲).

(هان ای انسانها همه شما نیازمندان به خداوند هستید و خداوند بی نیاز ستوده خصال است).

صلوات هم موجب رحمت برای پیامبر است و هم تزکیه اعمال ما و سبب اجابت دعای ما که رسول اکرم فرمود :

«صَلاتُکُمْ عَلَیَّ اِجابَهٌ لِدُعائِکُمْ وَ زَکاهٌ لِاَعْمالِکُمْ»(۳).

۱- وسائل الشیعه، ج۴، الجزء الثانی من المجلد الثانی ص ۱۱۳۷.

۲- فاطر /۱۵.

۳- وسائل الشیعه، ج۴، ص۱۱۳۸.

(درود شما بر من موجب پذیرش دعای شما شده و باعث تزکیه اعمالتان می گردد).

صلوات بر پیامبر و آل او افضل اعمال است(۱) به طوری که در نامه عمل چیزی سنگین تر از صلوات نمی باشد.(۲)

صلوات بر پیامبر باعث از بین رفتن گناهان می گردد.(۳) و نقش آن در زدودن گناه بیشتر از تأثیر آب در خاموش کردن آتش می باشد و از همه مهمتر هر که بر پیامبر صلوات فرستد خدا و ملائکه او بر وی درود می فرستند.(۴)

صلوات به طور کلی یک فرمان الهی است آن جا که می فرماید: «صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلیمًا»(۵) و یک فریضه ای است که ضمن نماز برای پروردگار قرار گرفته است.

شیوه درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

تکمیل صلوات با فرستادن درود بر خاندان پیامبر اکرم است که فرمود :

«مَنْ صَلّی عَلَیَّ وَ لَمْ یُصَلِّ عَلی الی لَمْ یَجِدْ رِیحَ الجَنَّهِ».(۶)

(هر که بر من درود فرستد، ولی بر خاندان من درود نفرستد بوی بهشت را استشمام نکند).

و صلوات نیکو است که به ویژه در مجامع بلند فرستاده شود که پیامبر اکرم فرمود:

«اِرفَعُوا اَصْواتَکُمْ بِالصَّلاهِ عَلَیَّ فِانَّها تَذْهَبُ بِالنِّفاقِ».(۷)

(با صدای رسا صلوات بر من فرستید، زیرا نفاق را برطرف می سازد).

عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: کعب بن عُجره را دیدم، گفت: آیا هدیه ای به تو ندهم؟ سپس ادامه داد و گفت: روزی پیامبر اکرم را دیده و گفتیم یا رسول اللّه دانستیم که چگونه بر تو سلام گوییم (یعنی در پایان هر نماز بگوییم السلام علیك أیها النّبیّ و رحمه

اللّه و برکاته) حال بفرما چگونه صلوات بر تو فرستیم.

۱- وسائل الشیعه، ج۴، ص ۱۲۱۱، حدیث ۵ الجزء الثانی من المجلد الثانی.
۲- وسائل الشیعه، ج۴، ص ۱۲۱۰، حدیث ۱.
۳- وسائل الشیعه، ج۴، ص ۱۲۱۲، حدیث ۷.
۴- وسائل الشیعه، ج۴، ص۱۲۱۲، حدیث ۱۰.
۵- احزاب/۵۶.

۶- وسائل الشیعه، ج۴، ص۱۲۱۹، حدیث ۷.
۷- وسائل الشیعه، ج۴، ص۱۲۱۶، حدیث۱.

پیامبر فرمود: «قُولُوا اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلی آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا صَلَّیْتَ عَلی آلِ اِبراهیمَ

إنَّکَ حَمِیدٌ مَجِیدٌ، اَللّهُمَّ بارِك عَلی مُحَمَّدٍ وَ عَلَی آلِ مُحَمَّدٍ کَما بَارَکْتَ عَلی آلِ ابراهیمَ إنَّكَ حَمیدٌ مَجیدٌ».

(پروردگارا درود فرست بر محمّد و خاندان محمّد همان طور که درود فرستادی بر خاندان ابراهیم، همانا تو ستوده و بلند مرتبه هستی. پروردگارا برکت فرست بر محمّد و

خاندان محمّد همان طور که برکت فرستادی بر خاندان ابراهیم، همانا تو ستوده و بلند مرتبه هستی).

التاج الجامع این روایت را از چهار کتاب صحیح از صحاح شش گانه اهل تسنن روایت کرده مضافا بر آن که روایات دیگری مشابه این روایت از صحیح بخاری و غیره نقل نموده است(۱).

در کلیه روایات واژه «ال» یا «ذریه» وجود دارد و در برخی ازواج هم موجود است، ولی در هیچ کدام اصحاب نیامده است. در روایات شیعه به صورت کاملتری بدین طریق بیان شده است :

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ عَلی إبراهیمَ وَ آلِ إبراهیمَ إنَّكَ حَمیدٌ مَجیدٌ وَ بارِكْ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ کَمَا بَارَکْتَ عَلَی إبراهیمَ وَ آلِ إبراهیمَ إنَّكَ حَمیدٌ مَجیدٌ».(۲)

ظاهرا در کتاب التاج الجامع که نام «ابراهیم» وجود ندارد از قلم افتاده است.

۱- منصور علی ناصف، التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول صلی الله علیه و آله ، ج۵، ص۱۴۳-۱۴۴.

۲- وسائل الشیعه، ج۴، ص۱۲۱۴.

قسمت دوم

اشاره

«وَ اسْمَعْ دُعائی إِذا دَعَوتُکَ وَ اسْمَعْ نِدائی إِذا نادَیتُکَ و أَقْبِلْ عَلَیَّ إِذا ناجَیْتُکَ».

ترجمه

دعای مرا بشنو هنگامی که دعا می کنم و فریاد مرا بشنو زمانی که تو را صدا می زنم و به من روی آور موقعی که با تو راز می گویم.

واژه ها

معانی دعا، نداء و نجوی

دعا: خواندن، حاجت خواستن، استمداد، در قرآن کریم هم به معنای خواندن و دعوت کردن آمده است، مانند فرمایش حضرت نوح علیه السلام که می فرماید: «فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی اِلَّا فِرَارًا»(۱) و هم به معنای درخواست حاجت و استغاثه و استمداد، مانند: «اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ».(۲)

ابن منظور معانی متعددی برای دعا از قول اهل لغت نقل می کند مانند عبادت، استغاثه، رغبت به سوی پروردگار، سؤال از او و در مورد این که دعا به معنای عبادت است می گوید:(۳)

و روی عن النبی صلی الله علیه و آله أنَّه قال:(۴) الدُّعاءُ هُو العِبادَةُ، ثمّ قَرَأَ: «وَ قالَ رَبُّکُم ادْعُونی اَسْتَجِبْ

۱- نوح /۶.

۲- نمل /۶۲.

۳- لسان العرب، ج۱۴، ص۲۵۷ - ۲۶۲.

۴- لسان العرب، ج۱۴، ص۲۵۷ - ۲۶۲.

لَکَمْ اِنَّ الَّذینَ یَستَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتی».(۱)

و از پیامبر روایت شده است که فرمود: دعا، همان عبادت است، سپس آیه «اُدْعُونی اَسْتَجِبْ لَکُم اِنَّ الَّذینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتی» را قرائت فرمود.

دعا در اصطلاح شرعی به معنای درخواست از محضر الهی همراه با عبودیت و بندگی است و این معنی به صورت واضح از آیات مقدسه قرآنی و روایات استفاده می شود.

نداء: راغب گوید: نداء بلند شدن صدا و ظهور آن است و گاهی فقط به صدا اطلاق می شود.

طبرسی فرمود: «نَدَی الصوت» یعنی صدا بسیار بلند رفت. «ناداه نِداءً»؛ یعنی او را با بلندترین صدایش خواند. در صحاح و اقرب الموارد آمده «ناداه: صاح به»؛ او را خواند، یعنی او را صدا زد.

از اینها روشن می شود که نداء خواندن به صدای بلند است.(۲)

در قرآن کریم هم به معنای صدای بلند آمده است، همچنان که می فرماید: «اِذا نُودِیَ لِلصَّلوهِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَهِ فَاسْعَوْا اِلی ذِکْرِ اللّه ».(۳)

از مجمع البیان چنین استفاده می شود که دعا مطلق خواندن و نداء خواندن با صدای بلند است؛ بنابراین، نداء از دعا اخص می باشد. گاهی هم ممکن است نداء به معنای خواندن هم به کار رود.

نجوی: بیخ گوشی حرف زدن و سخن سرّی و راز گفتن و بعضی گفته اند بیخ گوشی بودن لازم نیست، بلکه سخنی است که دور از اغیار باشد.(۴)

طبرسی می فرماید: قَوْلُهُ تَعالی وَ یَتَناجَوْنَ اَیْ یُسِرُّ بَعْضُهُمْ اِلی بَعْض، و النجوی: السرّ، و نجواهم: اسرارهم.

(فرمایش خداوند: و یتناجون، یعنی برخی با برخی دیگر به رازگویی پرداختند، و

۱- غافر /۶۰.

۲- قاموس قرآن، ج۷، ص۳۹.

۳- جمعه /۹.

۴- قاموس قرآن، ج۷، ص۲۶ - ۲۷.

نجوی به معنای سرّ و نجواهم، یعنی اسرار ایشان).(۱)

شرح

در این قسمت مناسب است به نکات زیر توجه شود:

سه حالت در دعا

همان طور که گفته شد دعا به معنای درخواست و خواندن و نداء به معنای صدا زدن و نجوا هم به معنای راز گفتن است و این سه مربوط به سه حالتی است که انسان می تواند

با خدای خود داشته باشد، گاهی در حالت عادی و با لحن معمولی به دعای با او می پردازد و زمانی در حالت درماندگی فریاد می کشد و هنگامی هم با خدا درد دل کرده و به راز و نیاز با او می پردازد.

دعا در اصطلاح شرعی

دعا در اصطلاح شرعی تنها خواندن نیست بلکه درخواستی است همراه با عبودیت و از این رو فقط باید در پیشگاه الوهیت انجام گیرد، قرآن کریم در آیات بسیاری توصیه

می کند که فقط خدا را خوانده و از دعا در مقابل هر موجود دیگری پرهیز نمایند، در این

مورد آیات قرآنی را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

الف: آیاتی که فقط خدا را شایسته دعا دانسته و هیچ گونه شریک و انبازی را برای او سزاوار نمی داند، مانند آن که می فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا اَدْعُوا رَبِّی وَ لاَ أُشْرِكُ بِهِ اَحَدًا * قُل اِنّی لا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لاَ رَشَدًا * قُلْ اِنّی لَنْ یُجیرَنی مِنَ اللّه ِ اَحَدٌ وَ لَنْ اَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا»(۲).

(بگو تنها من پروردگار خویش را می خوانم و هیچ کسی را شریک او قرار نمی دهم. بگو من مالك و قادر بر هیچ گونه ضرر و هدایتی برای شما نیستم. بگو هیچ کس مرا از قهر خداوند نمی تواند در پناه خویش قرار دهد و من جز او گریزگاهی ندارم).

۱- ابوعلی الفضل بن الحسن الطبرسی، مجمع البیان، ج۱، ص۴۰۷.

۲- جنّ /۲۰-۲۲.

ب: آیاتی که به صورت مطلق از دعا و نیایش غیر خدا بر حذر می دارد همچنان که می فرماید :

«وَ اَنَّ الْمَسَاجِدَ للّه ِفَلاَتَدْعُوا مَعَ اللّه ِاَحَدًا».(۱)

(همانا مساجد از آنِ خداوند است. بنابراین؛ با خداوند احدی را نخوانید).

ج: آیاتی که در مورد بت پرستان است که آنها را از دعا و درخواست از بتها برحذر می دارد همچنان که می فرماید:

«یا اَیُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ اِنَّ الَّذینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّه ِلَنْ یَخْلُقُوا ذُبابا وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ اِنْ یَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَیْئًا لا یَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوب».(۲)

(ای مردم! مثلی زده شده، گوش دهید، آنهایی را که غیر از خدا می خوانید مگسی را نیافریده اند گر چه همه با هم جمع شوند و همدست گردند، و اگر مگسی از آنها چیزی برباید نمی توانند آن را از چنگ مگس بگیرند، هم طالب و هم مطلوب ضعیف و ناتوان هستند).

د: آیاتی که نهی از دعا در مقابل اولیای الهی می نماید، مانند آیات مبارکه ذیل:

«قُلِ ادْعُواالَّذینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلا یَمْلِکُونَ کَشْفَ الضُّرِّ عَنْکُم وَ لا تَحْوِیلاً* اُولئِکَ الَّذینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ اِلی رَبِّهِمُ الْوَسیلَهَ اَیُّهُمْ اَقْرَبُ وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذَابَهُ اِنَّ عَذابَ رَبِّکَ کَانَ مَحْذُورًا»(۳).

(بگو: بخوانید افرادی را که غیر از خدا (معبود) پنداشتید! آنها نمی توانند ضرری را از شما برطرف سازند و یا تغییر دهند، ایشان افرادی هستند که به درگاه خداوند وسیله

تقرب می جویند که کدام یک نزدیک تر باشد، و امید به رحمت خداوند داشته و از عذاب او بیم دارند، همانا عذاب پروردگار تو در خور پرهیز می باشد).

آیه مزبور در مورد اولیاء پرستان است، همچنان که ابن عباس در مورد پرستندگان حضرت مسیح و عزیر و فرشتگان می داند(۴) و فخر رازی(۵) و المراغی(۶) هم در همین موارد

ص:۴۱

۱- جنّ /۱۸.

۲- حج /۷۳.

۳- اسراء /۵۶ - ۵۷.

۴- مجمع البیان، ج۶، ص۴۲۲.

۵- فخر رازی، تفسیر مفاتیح الغیب، ج۲۰، ص۲۳۱.

۶- احمد مصطفی المراغی، تفسیر المراغی، ج۱۵، ص۶۲.

معرفی می کنند به ویژه آن که آیات مذکور پس از نام داوود و سلیمان در آیه قبلی آمده است.

اضافه بر آن درخود آیه تصریح است بر آن که افرادی را که آنان می خواندند و درخواست حاجت از ایشان می نمودند خودشان وسیله جویی در پیشگاه پروردگار می نمایند، آنها امید به رحمت خداوند دارند و از عذاب او بیمناک می باشند، بدیهی است که بتها نه در پی وسیله ای هستند که تقرّب به خدا جویند نه امید به رحمت او داشته و نه از عذاب او بیمناک می باشند، بلکه این صفات مربوط به اولیای الهی است که

در آیات دیگر هم مشابه آن وجود دارد و می گوید: «یَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ رَهَبًا»(۱) بنابراین خداوند متعال نهی می فرماید از این که دعا در مقابل اولیای الهی انجام گیرد و درخواست

حاجت مستقیما از ایشان شود.

«وَ مَنْ اَضَلُّ مِمَّنْ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّه ِ مَنْ لا یَسْتَجیبُ لَهُ اِلی یَوْمِ القِیامَهِ وَهُمْ عَنْ دُعَآئِهِمْ غافِلُونَ * وَ اِذا حُشِرَ النَّاسُ کانُوا لَهُمْ اَعْداءً وَکانُوا بِعِبادَتِهِمْ کافِرین»(۲).

(و کیست گمراه تر از فردی که جز خداوند اشخاصی را می خواند که تا روز قیامت هم هیچ گاه پاسخ او را نمی دهند و از درخواست ایشان بی خبر می باشند، و هنگامی که انسانها محشور گردند آن اشخاصی که خوانده شده اند دشمنان ایشان خواهند بود و نسبت به عبادت ایشان بیزاری می جویند).

نکته حساس در آیه آن است که خداوند متعال این دعا و درخواست را مرادف عبادت می شمارد به صورتی که درآیه قبل با واژه های «یدعوا» و «دعائهم» بیان فرموده و

در آیه بعد با واژه «عبادتهم» بیان می نماید، ولی تنها پرستش نیست، بلکه درخواست حاجت از کسی است که پاسخگو نمی باشد مانند درخواستی که بنده باید از خدای خویش داشته باشد. این آیه هم در مقابل افرادی است که دعا در پیشگاه اولیای الهی

می کردند، زیرا می فرماید روز قیامت هنگامی که انسانها محشور می شوند همان افرادی که از آنها درخواست حاجت شده است دشمن درخواست کنندگان بوده و به عبادتشان

۱- انبیاء /۹۰.

۲- احقاف / ۵ - ۶.

کفر می ورزند، بدیهی است بتها جانی نداشتند تا به عبادت پرستندگان و درخواست حاجت آنان ناسپاسی کرده و کفر بورزند، بلکه این اولیای الهی هستند که نسبت به غلو کنندگان اعلام بیزاری نموده و روز قیامت هم آنها را محکوم می کنند. این آیه مشابه آیاتی

است که بیان می نماید که روز قیامت فرشتگان(۱) و همچنین حضرت مسیح(۲) پرستندگان خویش را محکوم نموده و اظهار بیزاری می نمایند منتهی در این آیه همراه با عبادت، دعا

هم آمده و آن را نوعی عبادت معرفی می فرماید.

الکسیس کارل می گوید: نیایش پرواز روح است به سوی خدا و یا حالت پرستش عاشقانه است نسبت به آن مبدئی که معجزه حیات از او سر زده است(۳)، نیایش نمودار

کوشش انسان است برای ارتباط با آن وجود نامرئی، آفریدگار همه هستی، عقل کل، قدرت مطلق، خیر مطلق.

توسل

توسل یعنی وسیله قرار دادن، ابن اثیر در ماده «وسل» می گوید: «هی فِی الاصل: ما یُتَوَصّلُ بِهِ اِلَی الشی ء و یُتَقَرَّبُ به» یعنی: وسیله در اصل چیزی است که به توسط آن به چیز دیگر متصل شده و نزدیک می گردند، ابن اثیر در ذیل حدیث «اَللّٰهُمَّ آتِ مُحَمَّدا الوَسِیلَه» می گوید: منظور در حدیث قرب است و برخی گفته اند شفاعت در روز قیامت و برخی هم گفته اند منزلتی است در بهشت.(۴)

مرحوم طبرسی می فرماید: یُقال وَسَلَ اِلَیه أی: تَقرَّبَ، یعنی نزدیک شد، سپس می گوید: مَعنَی الوَسیلَه: الوصله و الْقُرْبَه: یعنی چیزی که موجب اتصال و نزدیکی

می شود.(۵)

خداوند متعال می فرماید:

۱- سبأ /۴۰.

۲- مائده /۱۱۶.

۳- نیایش، ص ۵ - ۶.

۴- النهایه، ج۵، ص۱۸۵.

۵- مجمع البیان، ج۳، ص۱۸۶.

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّه -وَ ابْتَغُوا اِلَیهِ الْوَسیلَهَ وَ جاهِدُوا فِی سَبیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ».(۱)

(هان ای افرادی که ایمان آورده اید، تقوای الهی داشته باشید و خواستار وسیله به سوی او گردید و در راه او مجاهده نمایید، باشد که رستگار شوید).

در آیه مبارکه به سه موضوع عنایت شده است: یکی تقوا و دیگری وسیله و سومی مجاهده در راه خداوند.

وسائل قرب به ساحت مقدس الهی گوناگون است، اعتقادات بی آلایش وسائل قرب هستند، اعمال شایسته وسائل قرب می باشند، محبّت اولیای الهی هم از وسائل قرب هستند تا آن جا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله محکم ترین دست آویزهای ایمان را عبارت از محبّت در راه خدا معرفی می فرماید.(۲)

امیرالمؤمنین علیه السلام هم تعدادی از وسائل تقرب به پروردگار را بر می شمارد(۳) و امام باقر علیه السلامهم در روایت جامعی مجموعه ایمان واعمال صالحه را وسائل قرب الهی معرفی می نماید و می فرماید: «أَفْضَلُ مَا تَوَسَّلَ بِه المُتَوَسِّلُون الایمان باللّه ِو رَسُولِهِ» تا آن که می فرماید: «والصَّدقه فی السِّرِّ».(۴)

(برجسته ترین چیزی که بدان متوسلین، متوسّل گردند عبارت است از: ایمان به خداوند و پیامبرش - تا آن جا که می فرماید: و صدقه مخفی و پنهانی).

توسل در فرهنگ شیعی

توسل در فرهنگ شیعی یعنی تمسّک به اولیای الهی و واسطه قرار دادن ایشان در پیشگاه او.

توسل به دو صورت زیر انجام می گیرد:

۱ - طلب حاجت از خداوند متعال و درخواست قضاء آن به برکت و جاه رسول اکرم صلی الله علیه و آلهو ائمه اطهار علیهم السلام مانند آن که می گوید: «اَللّهُمَّ اِنّی اَسأَلُکَ وَ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ

۱- مائده /۳۵.
۲- اصول کافی، ج۳، ص ۱۹۰، روایت ۶.
۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.
۴- بحار الأنوار، ج۶۹، ص۳۸۶.

نَبِیِ الرَّحْمَهِ»(۱).

۲ – درخواست از پیامبر اکرم و ائمه اطهار بدین صورت که ایشان از خداوند متعال خواستار برآوردن حاجت گردند.

در صورت اوّل مخاطب کاملاً پروردگار است و همان طور که می توان خداونـد را به قرآن و آیات او سوگند داد می توان به پیامبراکرم صـلی الله علیه و آله و ائمه اطهار قسم داد. سـماعه می گویـد امام موسـی بن جعفر علیه السـلام به من فرمودنـد: اگر حاجتی از خداوند متعال داشتی بگو:

«اَللّهُمَّ

إنّی اَسْأَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ فَإنَّ لَهُمَا عِنْدَکَ شَأنًا مِنَ الشَّأنِ وَ قَدْرا مِنَ القَدْرِ فَبِحَقِّ ذلِکَ الشَّأنِ وَ بِحَقِّ ذلِکَ القَدْرِ أَن تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأن تَفعَلَ بِی کَذَا و کَذَا».(۲)

(خداونـدا، من از تـو درخـواست می کنم به ارزش و مقـام محمّـد و علی، زیرا برای آن دو نفر در نزد تـو مقـامی از مقامـات و ارزشی از ارزشها وجود دارد، به حق این مقام و این

ارزش درود بر پیامبر و خاندانش بفرست و با من چنین و چنان رفتار کن).

در صـورت دوم گر چه مخـاطب پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و ائمه اطهـار علیهم السـلام می باشـند، ولی آنهـا به صورت واسطه مطرح هستند و این عمل هم کاملاً دینی بوده و نسبت به پیامبر اکرم در زمان حیات ایشان مورد دستور قرآن کریم بوده است، همچنان که می فرماید:

«وَما اَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ اِلاّ لِیُطَاعَ بِإذْنِ اللّه وَ لَو اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّه وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّه تَوّابًا رَّحِیمًا».(۳)

(ما پیامبری را نفرستادیم مگر آن که با اجازه خداوند از او پیروی شود، و اگر ایشان

هنگامی که به خودشان ظلم کردند به نزد تو آمده و از خداوند آمرزش می خواستند و پیامبر هم برای ایشان طلب آمرزش می کرد خداوند را پذیرنده توبه و مهربان می یافتند).

ص:۴۵

۱- مفاتیح الجنان، دعای توسل.

۲- اصول کافی، ج۴، ص۳۴۸.

۳- نساء /۶۴.

سخنانی از فخر رازی در مورد توسل به پیامبر

فخر رازی در ذیل همین آیه در مورد ضرورت و فایده استغفار پیامبر برای مردم سه وجه بیان می کند. اوّل و دوم آن که گناهکاران مورد نظر در آیه پیامبر را غمگین نموده و تمرّد از دستور ایشان کرده بودند و از این جهت لازم بود که از پیامبر بخواهند که نسبت به گناه و بدی ایشان خواستار بخشش شود و سوم آن که شاید توبه ایشان دارای خللی باشد، ولی هنگامی که استغفار پیامبر به آن ضمیمه شد استحقاق قبول را می یابد و سپس بعد از آن که تجلیل خداوند از پیامبرش را بیان می کند می گوید: «و أنّهم اذا جاءوه فقد

جاءوا من خصه اللّه برسالته و اکرمه بوحیه و جعله سفیرا بینه و بین خلقه و من کان کذلک

فان اللّه لایرد شفاعته»(۱).

یعنی: هنگامی که به نزد او (رسول خدا) آمدند به نزد کسی آمده اند که خداوند او را به رسالتش اختصاص داده و به وحی خود اکرام فرموده و او را سفیر بین خویش و مخلوقاتش قرار داده و کسی که چنین باشد خداوند شفاعتش را رد نمی کند.

همان طور که ملاحظه می شود فخر رازی که از مفسّرین بزرگ اهل سنت است موضوع شفاعت رسول اکرم را مطرح نموده و همراه با استغفار گنهکاران، استغفار آن حضرت را برای آنان مؤثر و ضروری می داند.

اضافه بر آن، قرآن کریم منافقان را به واسطه بی اعتنایی به رسول و عدم درخواست استغفار از او مورد مذمت قرار داده و آنها را مستکبر معرفی می نماید و اضافه بر آیات

سوره نساء در سوره منافقون می فرماید:

«وَ اِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوا یَسْتَغْفِرْ لَکُم رَسُولُ اللّه ِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ»(۲).

(و هنگامی که به ایشان گفته می شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما از پروردگار آمرزش طلبد سرهای خود را بر می گردانند (و از رسیدن خدمت پیامبر) اعراض نموده و استکبار می ورزند).

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۱۰، ص۱۶۲.

۲- منافقون /۵.

طلب آمرزش رسول اکرم برای مؤمنـان و گناهکـاران یـک سـنت شـرعی است که بارهـا در قرآن کریم مطرح شـده است.(۱) وساطت در پیشـگاه الهی اضافه بر آن که در میان پیامبران پیشـین هم بوده است همچنان که حضـرت ابراهیم برای پدرش طبق وعده ای که داده بود طلب آمرزش کرد و حضرت یعقوب هم برای فرزندانش چنان که فرمود:

«سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّى اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ»(۲).

(برای شما از پروردگار خود طلب بخشش می کنم، همانا او بخشنده و مهربان است).

در سیره رسول اکرم و اصـحاب ایشان هم رسم بوده که در مورد حوائج شخصـی و یا اجتماعی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله درخواست دعا می نمودند و پیامبر اکرم برای آنان دعا می فرمود؛ در نتیجه خداوند حاجت ایشان را بر می آورد.

دو نمونه از دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱ – عایشه بنت سعد از پدرش نقل می کند که پدرم گفت در مکّه بیمار شده بودم، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عیادت من آمد، دست خود را بر روی پیشانی من نهاد، سپس سینه و شکم مرا مسح نمود و بعد از آن فرمود:

«اَللّهُمَّ اشْفِ سَعْدا وَ أَتْمِمْ لَهُ هِجرَتَهُ».(۳)

(پروردگارا سعد را شفا بخش و مهاجرت او را کامل نموده و تمام کن).

این روایت را «التاج الجامع» از صحیح بخاری و ابوداوود روایت کرده است.

توضیـح آن که سـعد از مکه به مـدینه هجرت نمـود، بعـد در سـفری که به مکه رفته بود بیمـار شـد و نمی خواست که درمکه بمیرد طبـق روایت فوق پیـامبر هم برای بهبود او دعـا فرمود و هم برای بـازگشت او به مـدینه، از این رو از برکت دعـای رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم

۱– ر.ک: سوره های آل عمران/۱۵۹؛ نور/۶۲؛ فتح /۱۱؛ ممتحنه/۱۲.

۲– یوسف /۹۸.

۳– التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول، ج۱، ص۳۵۱.

خوب شد و هم به مدینه بازگشت و مدتی در آن جا زندگی کرد.

۲ – انس بن مالک می گوید در زمان پیامبر اکرم قحطی باران در مدینه رخ داد. پیامبر اکرم در میان خطبه نماز جمعه بود که مردی به نام خارجه بن حصن فزاری بلند شد و گفت:

یا رسول اللّه اسبها و گوسفندها از بین رفتند، دعایی فرما که خداوند متعال برای ما باران نازل نموده و سیراب فرماید. رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم دست به دعا برداشته و دعا فرمود.

انس می گوید آسمان به مانند شیشه صاف بود و هیچ ابری نداشت، ولی باد برخاست و ابرهایی پدید آمد وسپس باران همانند آبی که از دهانه مشک می ریزد شروع به باریدن کرد و تا جمعه بعد ادامه داشت.

این روایت را التاج الجامع از کلیه صحاح شش گانه به استثناء ترمذی روایت کرده است(۱).

شیعه هم به پیروی از قرآن کریم و سنت رسول اکرم، پیامبر را وسیله قرار داده و از او می خواهد که از خداوند متعال درخواست آمرزش گناه و یا اجابت دعا را نماید و از آن جا که ائمه اطهار، اولیای الهی و جانشینان پیامبر اطهر هستند از ایشان هم به همین

صورت درخواست می نماید.

دو نمونه از دعای امام صادق علیه السلام

۱ – حمّاد بن عیسی یکی از اصحاب برجسته امام صادق علیه السلام بود، از آن حضرت درخواست نمود که برای وی دعا فرماید تا خداوند متعال حج فراوانی به او قسمت کند و باغ و منزل وسیعی عنایت فرماید و همسری از یک خانداان متدین و شریفی نصیب نماید و فرزندان نیکوکاری عنایت کند.

امام صادق علیه السلام دعا فرمودند که:

ص:۴۸

۱– التاج الجامع للأصول، ج۳، ص۲۸۶ کتاب النبوه والرساله.

«اَللّهُمَّ ارْزُقْ حَمّادَ بنِ عیسی ما یَحِجُّ بِهِ خمْسینَ حجّهً وَ ارْزُقْهُ ضِیاعا وَ دَارا حَسَنا وَزَوجَهً صالِحَهً مِنْ قَومٍ کِرامٍ و اَولادا اَبْرارا».

خداوندا، به حمّاد بن عیسی نصیب فرما پنجاه سفر حج و باغ و منزلی خوب و همسری صالح از خانواده ای برجسته و فرزندانی نیکوکار.

خداوند متعال هم دعای امام علیه السلام را در مورد حمّاد اجابت فرمود که پس ازگذشت ۴۸

سفر حج تمامی آنها را برای دوستش بیان می نماید.(۱)

۲ – سدیر صیرفی می گوید: بانویی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت: فدایت شوم، پدر و مادر و خانواده من دوستدار شما هستند.

امام فرمود: راست گفتی و حال چه می خواهی.

بانو گفت: ای پسر پیامبر، فدایت شوم «أَصابَنی وَضْحٌ فی عَضُدی»؛ برصی در بازوی

من پدید آمده است، برای من دعا کن که برطرف شود و بهبود یابم.

امام صادق علیه السلام دست به دعا برداشته و فرمود :

«اَللّهُمَّ اِنَّکَ تُبرِئُ الاَکْمَهَ وَ الاَبرَصَ وَ تُحیِی العِظامَ وَ هِی رَمیمٌ اَلْبِسها مِنْ عَفوِکَ و عافِیَتِکَ مَا تُری اَثَر اِجابَه دعائی»(۲).

بانو گفت: به خداوند سوگند، از جای خویش برخاستم در حالی که از آن بیماری هیچگونه اثر کم و زیادی در من وجود نداشت.

تفاوت توسل و دعا

عبدالوهاب و پیروانش ابتدا شیعه و بلکه سایر مسلمانان را هم متهم به دعا در مقابل غیر خدا می کنند و سپس به واسطه آیاتی که از دعاء بغیر خدا نهی می کند ایشان را محکوم می نمایند، ولی همان طور که گفته شد، شیعه به هیچ وجه دعا و نیایش در مقابل غیر خدا نمی کند، بلکه اولیای الهی را وسیله و واسطه در پیشگاه خداوند قرار می دهد و

فرق های بسیاری میان توسل و دعا وجود دارد که اینک به برخی اشاره می شود:

۱- بحار الأنوار، ج۴۷، ص۱۱۶.

۲- بحار الأنوار، ج۴۷، ص ۶۵.

۱ – در دعـا اصـالت در مـدعو است و در توسـل وساطت. در دعا اسـتقلال است و در توسل احتیاج. در دعا صـرفا از خـدا می خواهیم و در توسل از پیامبر یا ائمه درخواست می کنیم که ایشان از خداوند بخواهند.

۲ – در دعـا عبادت و بنـدگی وجود دارد به خلاف توسل که هیـچ گونه بنـدگی و عبودیتی مشـهود نیست، بلکه شایسـتگی و رجحان طرف مقابل منظور است.

۳ – توسل در پرتو توحیـد قرار گرفته است و نه تنها شـرک نیست بلکه کاملاً گویای توحید می باشد، زیرا در توسل مشـخص است که اصل خداوند متعال است، خالق و رازق اوست وقاضـی الحاجات او می باشد، پیامبر صـلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هم نیازمند به او هستند و از او درخواست می نمایند.

شبهه دیگر

پیروان عبـدالوهاب شـبهه دیگری را هم مطرح می نماینـد و آن عبـارت از این است که می گوینـد پیـامبر از دنیا رفته و رحلت نموده و طلب شفاعت و درخواست حاجت از کسی که فوت کرده است موضوعی لغو و باطل می باشد.

زنده بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزد خداوند

در جواب ایشـان بایـد گفت: این اشـکال برخاسـته از آن است که ایشـان از فرهنـگ اسـلامی اطلاع نداشـته و یا خود را به بی اطلاعی می زنند. از دیدگاه قرآن کریم، شـهدا زنده هستند به طوری که این کتاب الهی در آیه ای می فرماید گمان مبرید که آنها مرده اند(۱) و در آیه ای دیگر می فرمایـد مگوییـد که ایشان مرده هسـتند(۲). به شـهادت قرآن کریم شـهید زنده است و متنعّم به نعمتهـای الهی در حضـور او می باشـد و آن زنـدگی و آن تنعّم به مراتب ارزنـده تر از زنـدگی این جهـانی و خـور و خواب دنیوی است. ممکن است انسانی

۱- آل عمران /۱۶۹.

۲- بقره /۱۵۴.

در این دنیا در عین حالی که می گوید و می شنود، مرده باشد(۱)؛ زیرا منور به نور زندگی و حیات معنوی نیست، ولی انسان دیگری پس از مرگ هم زنده باشد، چون منور به نور الهی و حیات معنوی است. به هر حال خداوند شهید را زنده می داند گرچه بدنش قطعه قطعه شده است، آیا پیامبری که رهبر شهیدان است و شهید هر چه دارد از اثر هدایت او می باشد مرده است؟! و آیا امام حسینی که سید شهیدان است و عالی ترین ایثارها را در مسیر الهی نموده است مرده می باشد؟!

زندگی پیامبر در همین دنیا هم که بود یک زندگی به مراتب بالاتر و برتر از سایر زندگی ها بود به طوری که زندگی جهالت بار دیگران در مقابل او مردگی است(۲). زندگی پیامبر اضافه بر این زندگی عادی یک زندگی معنوی و روحانی بود، او منوّر به نور وحی و

رسالت الهی بود و مؤید به تأییدات ربانی. زندگی معنوی پیامبر جاودانه است و به عنوان

رهبر پیامبران و شهیدان در نزد پروردگارش مرزوق می باشد.

پیامبر اکرم و ائمه اطهار دارای حیات طیبه ای در نزد پروردگار می باشند و از این رو شیعه به آن چهره های پاک و تابناک متوسل می شود و درخواست دعا واستغفار می کند و می گوید:

«یا وَجیهًا عِنْدَاللّه ِ اشْفَعْ لَنا عِنْدَاللّه ».

(ای کسی که در نزد پروردگار آبرومند و موجّه هستی، شفاعت ما را در نزد خداوند بنما).

با توجه به مطالب فوق سخنان ابن تیمیه و عبدالوهاب بدعتی بیش نیست که همراه با مغالطه انجام می گیرد. این بدعت هم مخالف آیات قرآنی است وهم سیره پیامبر اکرم و اصحاب او.

تذکر

ظاهر پاره ای از سخنان عوام شیعه و یا اعمال آنها هم ممکن است بهانه به دست وهابیان بدهد که قهرا تعبیرات عامیانه باید توسط علما برجسته تصحیح شود تا آنها

۱- نمل /۸۱.

۲- انعام /۱۲۱.

هدایت گردند و بهانه ای هم در دست مخالفان قرار نگیرد، زیرا دو گروه ضربه به پیکره دین می زنند، یکی دشمنان مغرض و دیگری دوستان نادان(۱)، دشمن مغرض در فکر بهانه است و دوست نادان هم با جهالت و غلو خویش آب به آسیاب او می ریزد.

سکوت علما هم سبب می شود که دوستان در جهالت باقی مانند و دشمنان هم بر اعتراض خویش اصرار ورزند و فرهنگ باشکوه تشیّع هم مخدوش گردد.

معنای سمیع و بصیر

سومین نکته ای که باید در ذیل عبارات مناجات فوق توجه داشت آن است که خداوند سمیع است؛ یعنی شنوا می باشد، همچنان که بصیر است؛ یعنی بینا می باشد. این دو ویژگی از خصوصیات علم الهی است، علمی که ذاتی خداوند است و از او لاینفک می باشد، همان طور که قرآن کریم می فرماید:

«لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ»(۲).

(مانند او هیچ چیز نیست و او شنوا و بینا است).

بنابراین معنای مجازی منظور است؛ یعنی خداوندا، به من عنایت کن و گفتارم را اجابت فرما هنگامی که تو را می خوانم و به من لطف نما زمانی که دعا می کنم.

مشابه این جمله در دعاهای دیگر هم موجود است همچنان که در دعای افتتاح می گوییم: «فَاسْمَعْ یا سَمِیعُ مِدْحَتی»،(۳) ای خداوند شنوا ستایش مرا بشنو؛ یعنی بپذیر و یا آن که پس از برخاستن از رکوع می گوییم: «سَمِعَ اللّه لِمَن حَمِدَه» یعنی خدا بشنود ثنای کسی که او را ستایش می کند و در تعقیب نماز عصر خوانده می شود.(۴)

«اَللّهُمَّ إنّی اَعُوذُ بِکَ مِن نَفسٍ لا تَشبَعُ ومِن قَلبٍ لا یَخشَعُ ومِن عِلمٍ لا یَنفَعُ ومِن صَلاةٍ لا تُرفَعُ ومِن دُعاءٍ لا یُسمَعُ اَللّهُمَّ إنّی اَسْئَلُکَ الْیُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَ الْفَرَجَ بَعْدَ الْکَرْبِ وَ الرَّخاءَ بَعْدَ

۱- امیر مؤمنان فرمود: «هلك فیَّ رَجُلَانِ محب غال و مُبْغِضٌ قَالٍ» نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷، ص۴۸۹.

۲- شوری /۱۱.

۳- دعای افتتاح.

۴- توضیح المسائل، فصل قرائت.

الشِّدَّهِ، اَللّهُمَّ ما بِنا مِنْ نِعْمَهٍ فَمِنکَ، لا اِلهَ اِلاّ اَنْتَ اَستَغْفِرُکَ وَ اَتُوبُ اِلَیْکَ».(۱)

(خداوندا، به تو پناه می برم از نفسی که سیر نشود و از قلبی که خاشع نگردد و از علمی که فایده ندهد و از نمازی که بالا نرود و از دعایی که شنیده نشود، خداوندا، از تو درخواست می کنم آسانی را پس از سختی و گشایش را پس از گرفتاری و فراوانی را پس از تنگدستی. خداوندا، آنچه نعمت داریم از توست، معبودی غیر از تو نمی باشد، از تو بخشش می طلبم و به سوی تو بازگشت می نمایم).

در این دعا اشاره به پنج آفت بزرگ شده آن هم برای اساسی ترین نیروی باطنی و ارزنده ترین عمل انسانی اوّل نفسی که سیر نشود، هر روز در پی هوی و هوسی باشد و هر لحظه خواهان خواسته ای، دوم قلبی که هیچ گونه خشوع در پیشگاه الهی نداشته باشد، قساوت او را فرا گرفته و نرمشی ندارد نه کششی به سوی خدا دارد و نه سخنی از او در وی اثر گذارد، سوم علم بی فایده ای که بهره ای نبخشد و چهارم نمازی بی ارزش که

لیاقت ارتقا به ساحت الهی را نداشته باشد و معراجی انجام نگیرد، پنجم دعایی نالایق که

اصلاً قابل پذیرش الهی نباشد، گویا دعایی انجام نیافته و او هم نشنیده.

ص:۵۳

۱- مفاتیح الجنان، ص۳۷ به نقل از مصباح المتهجّد.

قسمت سوم

اشاره

«فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَیْک وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْک مُسْتَکینًا لَکَ مُتَضَرِّعا اِلَیْکَ راجِیًا لِما لَدَیْکَ ثَوابِی».

ترجمه

به سوی تو گریخته ام و در پیشگاهت ایستاده ام در حالی که خاضع و خاشع بوده و اظهار نیاز و حاجت دارم و امیدوار به پاداشی از آنچه که در نزد تو می باشد برای خودم

هستم.

واژه ها

هرب: گریختن.

وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ: کنایه از آن است که در پیشگاه تو ایستاده ام.

مُسْتَکینًا، استکانه: خضوع و خشوع. ابن منظور می گوید: و استَکان الرجل: خضع وذَلَّ... وفی التنزیل العزیز «فَمَا اسْتَکَانُوا لِرَبِّهِم»(۱) ای فما خضعوا(۲)؛ شیخ طبرسی(۳) و شیخ طریحی(۴) هم مشابه آن گفته اند.

البته برخی هم استکان را از سکینه و سکون دانسته اند(۵)، ولی معنای اوّل اضافه بر آن که مشهور است با مضمون دعا و آیه مبارکه قرآن هم مناسب تر است.

۱- مؤمنون/۷۶.

۲- لسان العرب، ج۱۳، ص۲۱۸.

۳- مجمع البیان، ج۷، ص۱۱۳.

۴- مجمع البحرین، ج۶، ص۲۶۷.

۵- مجمع البیان، ج۷، ص۱۱۳.

مُتَضَرِّعا: تذلّل و اصرار در دعا، در قاموس و اقرب الموارد آمده «تَضَرَّعَ اِلَی اللّه ِ» یعنی

ابتهال و تذلّل کرد، و به قولی خود را در معرض طلب حاجت قرار داد(۱)، همچنین در

قاموس به معنای خضوع ترجمه کرده است.

ابن منظور گوید (به صورت خلاصه): خَضَعَ وَ ذَلَّ، وَ تَضَرَّعَ: تَذَلَّلَ وَ تَخَشَّعَ، وَ قَولُهُ عَزَّوَجلّ«فَلَوْلا اِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا»(۲) فَمَعناهُ تَذَلَّلوا وَ خَضَعُوا وَ تَضَرَّعَ اِلَی اللّه ِ أی اِبْتَهَلَ، وَ التَضَرُّع: اَلتَّلَوِّی وَ الاِسْتِغاثَه وَ قولُه عَزّوَجَلّ «تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَ خُفْیَةً»(۳) اَلمَعنی: تَدْعُونَه مُظْهِرینَ الضِّراعَهَ وَ هِی شدّهُ الفَقْرِ و الحاجَهُ اِلَی اللّه ِ عَزَّوَجَلّ.(۴)

راجِیًا: رجاء، امید.

ثواب: پاداش، کیفر، ثواب به جزای اعمال نیک و بـد گفته می شود همان طور که قرآن کریم در مورد کیفر می فرمایـد: «هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ»(۵) و در مورد پاداش نیک می فرماید: «فَأَثَابَهُمُ اللّه ُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ...»(۶).

شرح

کلام امام علیه السلام در این قسمت گویای دو مطلب است؛ یکی گریختن به سوی خداوند و دیگری ایستادن در محضر او.

گریز به سوی خداوند

۱ - فَقَدْ هَرَبْتُ الیکَ: دلبستگی به هر چیز غیر از خدا ایجاد گرفتاری می کند، باید از هر مشغله ای به خدا پناه برد چه شیطان باشد چه نفس اماره، چه هوای ریاست باشد چه شهوت ثروت، بلکه هر چیزی که انسان را از خدا غافل دارد و به خود متوجه کند بتی است که در مقابل انسان جلوه گری می نماید.

۱- قاموس قرآن، ج۴، ص ۱۸۰.

۲- انعام /۴۳.

۳- انعام /۶۳.

۴- لسان العرب، ج۸، ص ۲۲۱ - ۲۲۲.

۵- مطفّفین /۳۶.

۶- مائده /۸۵.

قرآن کریم از زبان نوح پیامبر می فرماید که گفت :

«فَفِرُّوا اِلَی اللّه »(۱).

(به سوی خدا بگریزید).

فخر رازی می گوید: هر کاری را که انسان می کند و هر چیزی را که به دست می آورد در مقابل، عمر عزیز خود را از دست می دهد که آن چیز به هیچ وجه ارزش عمر از دست رفته را ندارد و لذا آدمی در هر معامله ای ضرر کرده است مگر آن که عمرش را در راه خدا صرف کند، در این صورت گر چه عمر خود را از دست داده است، ولی چیز ارزنده تری را به دست آورده است که رضایت الهی و جاودانگی می باشد، از این رو از همه چیز باید گریخت و به خدا پناه برد.

قرآن مجید همه را در خسران و زیان می داند مگر افرادی را که ایمان آورده، اعمال شایسته انجام داده و توصیه به حق و صبر می نمایند(۲).

امیر المؤمنین علیه السلام هم به مانند کسی که خود را در میان طوفانی از بلا و لشکری از دشمن دیده و به پناهگاهی پناهنده شده است می گوید: به سوی تو گریخته و به تو پناهنده شده ام، امام که از هر وابستگی رهیده و دنیای مذموم را سه طلاقه کرده است با

جهانی اخلاص می گوید: «فَقَدْ هَرَبْتُ اِلَیْکَ».

ما در خلوت به روی خلق ببستیم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

حضور در پیشگاه خداوند

۲ - وَ وَقَفْتُ بَیْنَ یَدَیْکَ: در این قسمت اشاره به سه نکته لازم است:

الف - امام علیه السلام در هنگام دعا خود را در محضر خدا حاضر می بیند، با او راز و نیاز می کند، تمامی حواسش به سوی اوست و سر تا پا توجه است، در برخی ادعیه می فرماید: «وَ اَقْبَلْتُ بِکُلّی عَلَیْکَ»(۳)؛ یعنی با تمامی وجود به سوی تو رو آوردم. البته انسان

۱- ذاریات /۵۰.

۲- سوره عصر.

۳- صحیفه سجادیه، دعای ۲۸.

همیشه در پیشگاه خداست و اولیای الهی همیشه خود را در محضر خدا می دانند، ولی حالت عبادت از ویژگی خاصی برخوردار است. یکی لبهایش مترنم به دعاست، اما دلش متوجه همه جا، ولی دیگری با تمام وجود و از اعماق دل خدا را می خواند.

تضرّع در پیشگاه خداوند

ب - دعا باید همراه با خضوع و خشوع و با تضرّع و تذلّل باشد. قرآن کریم می فرماید:

«اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْیَةً اِنَّه لاَ یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ»(۱).

(پروردگار خود را بخوانید با تضرّع و در پنهانی، او تجاوزگران را دوست ندارد).

و نیز می فرماید:

«وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعًا وَ خیفَةً»(۲).

(خدای خود را در دلت با تضرّع و از روی ترس یاد کن).

این جا کبر و نخوت نمی خرند و استعلاء و استکبار راه ندارد، سراپا تواضع لازم است و فروتنی. شیطان به واسطه کبر و غرورش رانده شد و اولیای الهی به واسطه خضوع و خشوع مقرّب درگاه گشتند.

پیامبران الهی پیوسته اهل انابه و تضرّع بودند و دشمنان آنان اهل استکبار و تمرّد، پروردگار متعال حضرت ایوب را می ستاید که او «اَوّابْ» بود؛ یعنی بسیار رجوع کننده به

خداوند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وَ اتَّبِعْ سَبیلَ مَنْ اَنابَ اِلَیَّ»(۳) (و راه کسی را پیروی کن که به سوی من بازگشت می کند).

خداوند متعال گاهی انسانها را گرفتار می سازد برای آن که از حالت خودبینی و غرور بیرون آمده و به تضرّع و تذلّل بپردازند، همان طور که می فرماید:

«فَاَخَذْناهُمْ بِالْبَأْساۤءِ وَ الضَّرّاۤءِ لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُون»(۴).

حتی افراد بسیار لجوج سرسختی به خرج داده و به کار خود ادامه می دهند که در نتیجه به عذاب سخت تری گرفتارشان می سازد، قرآن کریم در مورد این افراد می فرماید:

۱- اعراف /۵۵.

۲- اعراف /۲۰۵.

۳- لقمان /۱۵.

۴- انعام /۴۲.

«وَ لَقَدْ اَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِم وَ مَا يَتَضَرَّعُونَ»(۱).

(آنها را گرفتار عذاب ساختیم، ولی نه برای پروردگارشان تواضع ورزیدند و نه تضرّع نمودند).

تواضع و تضرّع در هنگام گرفتاری و بلا دلیل ایمان به خدا و بازگشت به سوی اوست و حکایت از این می کند که انسان او را پناه و ملجأ خود می داند، دل انسان هنگامی که

متوجه به خدا شد نرم شده و رقّتی به او دست می دهد لذا از غفلت بیدار شده و متنبّه و

متذکر می گردد. از این رو همان بلا برای او نعمت شده و همان محبت باعث سعادت او می گردد، از کژ راهی برگشته و از بیراهه به راه می رود، به خلاف کسی که در طغیان خود

فرو رفته و در تاریکی ضلالت کور و نابینا شده که از هیچ گونه بلایی توجه نیافته و از

هیچ گونه هشداری هم متنبّه نمی شود. قهرا چاره چنین فردی تنها عذاب اکبر و جهنم سوزان است.(۲)

دعاهای پیامبر اکرم و ائمه اطهار همراه با خضوع و خشوع بوده و توأم با تضرّع و زاری. امام سجاد علیه السلام در موارد بسیاری ابراز تضرّع در پیشگاه الوهیت می نماید و در عین حال درخواست بیشتر برای تضرّع زیادتر می نماید.(۳) نقش تضرّع و زاری در نجات انسان تا آن جاست که امام چهارم در دعای خویش می گوید:

«وَ لَايُنْجِينِى مِنكَ اِلاّ التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ»(۴).

(مرا از (عذاب) تو نجات نمی بخشد مگر تضرّع در پیشگاه تو).

در مورد اینکه استکانت چیست و تضرّع چه می باشد؟ همان طور که گفته شد - اهل لغت هر دو را به معنای تذلّل و خضوع وخشوع معنا کرده اند و اضافه بر آن در مورد تضرّع گفته اند: مبالغه در سؤال و اظهار فقر و نیاز به درگاه پروردگار.

در برخی از روایات هم حالت انسان در هنگام استکانت و تضرّع بیان شده است

۱- مؤمنون /۷۶.

۲- فی ظلال القرآن، ج۶، ص۴۱.

۳- ر.ك: دعاهای ۱۰ - ۱۳ - ۲۰ - ۳۱ - ۴۷ - ۴۸ از صحیفه سجادیه.

۴- صحیفه سجادیه، دعای ۴۸.

همان طوری که محمّد بن مسلم می گوید:

«سَأَلْتُ اَبَا جَعْفَرٍ عَنْ قَولِ اللّه ِ عَزّوَجَلّ «فَمَا اسْـتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَـرَّعُونَ» فَقالَ: الِإسْتِكانَهُ هُوَ الْخُضُوعُ والتَّضَرُّعُ هُوَ رَفْعُ الْيَدَيْنِ وَالتَّضَرُّعُ بِهِما»(۱).

(از امام باقر علیه السـلام سؤال کردم از (تفسیر) گفتار خـدای عزّوجل «پس فروتن نشدند برای خدای متعال و تضـرّع نکردند» فرمود: استکانت همان فروتنی است و تضرّع بلند کردن هر دو دست واظهار ذلت بدانها در پیشگاه خداوند است).

خشوع رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پیشگاه الوهیّت

یکی از همسـران پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می گویـد در شب نیمه شـعبان هنگامی که شب از نصف گذشـته بود رسول خدا را دیدم که بر روی زمین به سـجده افتاده و آن چنان به زمین چسبیده بود که گویی جامه ای بر روی زمین افتاده است. به آن حضرت نزدیک شدم، دیدم در سجده اش می گوید:

«سَـجَدَ لَکَ سَوادِی وَ خَیالِی وَ آمَنَ بِکَ فُؤادِی هذِهِ یَدَایَ وَ ما جَنَیْتُهُ عَلی نَفْسِـی یا عَظِیمُ تُرجی لِکُلِّ عَظِیمٍ اِغْفِرْ لِیَ الْعَظِیمَ فَاِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذَّنْبَ العَظِیمَ اِلّا الرَّبُ العَظیمُ».

(پروردگـارا جثـه و جسـدم در پیشـگاهت بـه سـجده افتـاده و دل و قلبـم به تـو ایمـان آورده، این دسـتهای حـاجت من است با کارهـایی که علیه خـود انجـام داده ام، ای پروردگـار عظیمی که برای هر موضـوع بزرگی به او امیـد هست بر من ببخش کـار عظیم را، زیرا خطای بزرگ را نمی بخشد مگر پروردگار بزرگ).

رسول اکرم با این که هیـچ گناهی نـداشت باز در پیشـگاه پروردگار بزرگ خود را دارای قصور معرفی می نمود و پوزش می طلبید.

سپس می گویـد: دیـدم پیـامبر سـر برداشت و مجـددا به سـجده رفت و بـاز دعایی خوانـد بعـد از آن دو طرف روی خود را بر خاک نهاده و می فرمود: «عَفَّرْتُ وَجْهِی فِی التُّرابِ وَحُقَّ لِی اَنْ اَسْجُدَ لَکَ»(۲).

۱- اصول کافی، ج۴، ص ۲۳۰.

۲- مفاتیح الجنان، ص۳۰۹.

(پروردگارا صورت خویش را در مقابل تو به خاک می مالم و سزاوار است برای من که در پیشگاهت سجده کنم).

در مصباح المتهجّد می نویسد که پیامبر اکرم تا چهار مرتبه به سجده افتاد و همچنان با

خدا راز و نیاز می کرد و به تضرّع و زاری می پرداخت.

خشوع امیرالمؤمنین علیه السلام در محضر خداوند

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پیشگاه با عظمت الهی می گفت: «اِلهی کَفی بِی عِزّا أنْ اَکُونَ لَکَ عَبْدا وَکَفی بِی فَخرا اَنْ تَکُونَ لِی رَبًّا أَنْتَ کَما اُحِبُّ فَاْجعَلْنِی کَما تُحِبُّ»(۱).

(پروردگارا همین عزت برای من بس است که بنده تو هستم و همین افتخار برای من کافی است که تو پروردگار من می باشی. آن طور که من می خواهم تو هستی، مرا هم آن گونه قرار ده که تو می خواهی).

او که مرحب ها را به خاک افکنده بود و در مقابل عمروبن عبدودها خم به ابرو نمی آورد در پیشگاه الوهیت سر تا پا خشوع بود و تواضع و می گفت: مُسْتَکینا لک، آری.

من که سر در نیاورم به دو کون

گردنم زیر بار منت اوست

فروتنی و تواضع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و عترت طاهرین علیهم السلام او در پیشگاه مقدس ربوبی فوق العاده بوده است به طوری که در مورد رسول خدا نوشته اند:

«کانَ صلی الله علیه و آله کَثِیرَ الضّراعَهِ وَ الاِبتهالِ اِلَی اللّه تعالی».(۲)

این عبودیت محض از ویژگیهای اولیای الهی است و از افتخارات دین مبین اسلام و مکتب والای تشیّع، و لازم است که همراه با فضائل اهل بیت علیهم السلام مراتب عبودیت و بندگی ایشان هم در پیشگاه مقدس الوهیت بیان شود که آن هم از برجسته ترین فضائل آنان می باشد.

۱- شیخ الطائفه محمّد بن الحسن الطوسی، مصباح المتهجّد، ص۵۸۴.

۲- مولی محسن فیض کاشانی، المحجه البیضاء، ج۴، ص۱۱۹.

امید به عنایات پروردگار

ج - هنگامی که انسان به دعا می پردازد باید امید به خدا و عنایات او داشته باشد، نه بی تفاوت باشد ونه مأیوس، توجه به نقش دعا بلکه هر عمل صالحی داشته باشد و بداند که هیچ کاری بدون نتیجه و پاداش نیست. رجاء علامت ایمان است، ایمان به خدا ایمان به رحمت خدا و ایمان به پاداش او و از همه مهمتر ایمان به لقای وی. آیات قرآنی و روایات رسیده، دریچه های فراوانی از نوید را به روی انسان می گشایند، هر سوره ای از

قرآن با نام خدای مهربان آغاز می شود، خدایی که رحمتش هم مداوم است و هم گسترده. به استثنای سوره برائت که با بیزاری از مشرکان پیمان شکن آغاز می گردد، شروع قرآن و سوره های آن با رحمت الهی بهترین آموزش است برای همگان که امید به رحمت او داشته باشند مگر آنهایی که برای او شریک می ورزند و چقدر نویدبخش است که می فرماید:

«ما یَفْعَلُ اللّه ُ بِعَذابِکُمْ اِنْ شَکَرْتُمْ وَ امَنْتُمْ وَ کانَ اللّه ُ شَاکِرًا عَلیمًا»(۱).

(خداوند چه کاری به عذاب شما دارد اگر شکرگزاری کرده و ایمان آورید؟ و همانا خداوند قدردان و داناست).

خداوند زود راضی می شود و خشنود می گردد و همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید «سَریعَ الرِّضا»(۲) است، این بنده است که چموشی می کند و از رحمت الهی به ظلمت گناه می گریزد.

البته همان طور که در آینده بیان خواهیم کرد، امید و رجاء، آدمی را به تلاش و کوشش در راه خدا وا می دارد نه بیکاری و سستی و کاهلی، همچنان که خوف از او هم انسان را به پرهیز از مخالفت و احتراز از معصیت وا می دارد نه یأس و حرمان از او و پیوسته خوف و رجاء دو انگیزه پرهیز از معصیت و تلاش در طاعت برای سالکان راه الهی می باشد.

۱- نساء /۱۴۷.

۲- دعای کمیل.

قسمت چهارم

اشاره

«وَتَعْلَمُ ما فِی نَفْسِی وَ تَخْبُرُ حاجَتی وَ تَعرِفُ ضَمِیری ولا یَخْفی عَلَیْکَ اَمْرُ مُنْقَلَبی وَ مَثْوایَ وَ ما اُرِیدُ اَنْ اُبْدِی ءَ بِهِ مِنْ مَنطِقِی وَ اَتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتی وَ اَرْجُوهُ لِعاقِبَتِی».

ترجمه

تو می دانی آنچه در دل من است و از نیاز من آگاهی و از اندرون و نیت من اطلاع داری و هیچ کاری از کارهای من چه مربوط به آینده و چه در ارتباط با حال از تو مخفی نیست و هر مطلبی را که بخواهم با گفتار اظهار کنم از تو پوشیده نیست و هر موضوعی را

که بخواهم با دهان عرضه بدارم از تو پنهان نیست وهیچ امیدی نسبت به آینده و عاقبتم از

تو مخفی نمی باشد.

واژه ها

ضَمِیر: درون، باطن، پنهان، نیّت. طریحی گوید: وأضْمَرتُ فی نفسی شیئا: یعنی نیت کردم و آن عبارت از چیزی است که انسان در نیت خود قرار می دهد بدون آن که به زبان براند.(۱)

مُنقَلَبِی و مَثْوایَ: بازگشتگاه و جایگاه و منزلگاه.

اُبْدِیَ: آشکار کنم، ظاهر سازم، طریحی گوید: «أبدی الشی ء»؛ یعنی ظاهر ساخت(۲).

منطق: گفتار.

ص:۶۲

۱- مجمع البحرین، ج۳، ص۳۷۵.

۲- مجمع البحرین، ج۱، ص۴۵.

اَتَفَوَّه: با دهان بیان کنم، به زبان آورم، فاه، فوه: دهان.

شرح

آنی تو که حال دل نالان دانی

احوال دل شکسته بالان دانی

گر خوانمت از سینه سوزان شنوی

ور دم نزنم زبان لالان دانی

خداوند بهتر از هر کسی آگاه به نیاز و خواسته ما است، حتی بهتر از خود ما، او می داند آرزوهای ما چیست و مصلحت ما کدام است. او از سرانجام ما به خوبی آگاه می باشد، همچنان که از وضعیت کنونی ما اطلاع دارد.

«یَعْلَمُ خَآئِنَهَ الْأَعْیُنِ وَ مَا تُخْفِی الصُّدُورُ»(۱).

(نگاههای دزدانه و یا چشمهای خیانتکار را می شناسد و از آنچه که در سینه ها پنهان شده است آگاه می باشد).

بعد زمان و بعد مکان در مقابل او وجود ندارد، بلکه او برتر از هر دو است و اشراف بر هر دو دارد، حتی گاهی انسان در حیرت است و مصلحت خود را نمی داند، ولی خداوند از سعادت وی به خوبی اطلاع دارد، گاهی انسان علاقه به چیزی دارد، ولی صلاح او نیست و گاهی هم گریزان می باشد ولی خیر او در آن است. قرآن کریم می فرماید: «وَ عَسی اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئًا وَهُوَ خَیْرٌ لَکُم وَعَسی اَنْ تُحِبُّوا شَیْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَکُم».(۲)

(و بسا از چیزی کراهت داشته باشید ولی برای شما خیر باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید ولی برای شما شرّ باشد).

امیرالمؤمنین علیه السلام در پیشگاه خداوند می گوید:

«اَللّهُمَّ اِنْ فَهِهْتُ عَنْ مَسألَتِی اَوْ عَمِیتُ عَنْ طِلْبَتِی فَدُلَّنِی عَلی مَصَالِحِی وَ خُذْ بِقَلْبِی اِلی مَراشِدِی فَلیسَ ذلِکَ بِنُکْرٍ مِن هِدَایاتِکَ وَ لا بِبِدعٍ مِنْ کِفایاتِکَ»(۳).

پروردگارا، اگر ندانم چه بخواهم یا نسبت به خواسته ام نابینا باشم تو مرا به آنچه که

۱- غافر/۱۹.

۲- بقره /۲۱۶.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۸.

صلاح من است راهنمایی فرما و دل مرا در دست قدرت خود گرفته و به سوی رشد و ارتقاء من ارشاد نما، این هدایت و رهنمود یک چیز ناشناخته ای از تو نیست و یک موضوع نوظهوری از تو نمی باشد. تو همیشه جویندگان را ارشاد نموده ای و گمراهان را هدایت فرموده ای.

دلی افسرده دارم سخت بی نور

چراغی زو به غایت روشنی دور

بده گرمی دل افسرده ام را

فروزان کن چراغ مرده ام را

ندارد راه فکرم روشنایی

ز لطفت پرتوی دارم گدایی

اگر لطف تو نبود پرتو انداز

کجا فکر و کجا گنجینه راز

چرا دعا کنیم؟

در اینجا یک سؤال پیش می آید، حال که خداوند متعال از خواسته ما آگاه است و نیاز ما را به خوبی می داند چه ضرورت دارد که دعا کنیم و از او بخواهیم؟

عرض حاجت در حریم حضرتت محتاج نیست

راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

در جواب باید گفت: او نیاز ندارد، ولی ما به دعا نیاز داریم.

دعا سبب می شود که رقّت قلبی به ما دست دهد، به نیازمندی خود توجه یابیم و بدانیم غنی مطلق اوست و رفع هر نیازی را می کند. این توجه و رقّت قلب برای ما لازم است نه او، برای ما موجب تزکیه و رشد است نه او، حتی گاهی انسان گرفتار می شود برای آن که از خواب غفلت بیدار گردد و به سوی او روی آورد.

مرغ خوش خوان را بشارت باد کاندر راه عشق

دوست را با ناله شب های بیداران خوش است

یک تب شبانه، قهرمانی را از پا در می آورد، یک بی هوشی متفکری را از کار می اندازد، یک بحران سیاستمدار مقتدری را کلافه می کنـد. همه اینها برای اهلش بینش است و آموزش تا به دنیا دل نبندنـد و ارتباط خود را با خدا قطع نکنند و هیچ چیز را

ص:۶۴

پایدار نپندارند که: «مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ مَا عِنْدِاللّٰه ِبَاقٍ».(۱)

کاری کنیم ورنه خجالت برآورد

روزی که رخت جان به جهان دگر کشیم

از این رو ما موظف به دعا هستیم و برای آن که این حالت برای ما پدید آید و این سازندگی برای ما پیش آید خداوند برآوردن حاجت را هم منوط به دعای ما ساخته و فرموده: «اُدعُونِی اَستَجِب لَکُم». گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟

ص:۶۵

۱- نحل /۹۶.

قسمت پنجم

اشاره

«وَ قَدْ جَرَتْ مَقادیرُکَ عَلَیَّ یا سَیِّدی فیما یَکُونُ مِنّی إلی اخِرِ عُمْری مِنْ سَریرَتی وَعَلانِیَتی».

ترجمه

و به تحقیق تقدیرات تو در مورد من تا آخر عمرم جاری گشته است چه مربوط به امور پنهانی من چه در ارتباط با موضوعات آشکارم.

واژه

سریره: پنهانی در مقابل علانیه که به معنای آشکار می باشد، باطن، نهان.

شرح

قضا و قدر

قضا و قدر الهی عبارت از نقشه های منظم پروردگار است که در مورد آفرینش حاکم می باشد و مسیر خلقت بر مبنای آن به صورت نظام احسن انجام می گیرد و مطابق آن جهان به بهترین وجه ممکن اداره می شود. فلاسفه اسلامی، نظام احسن تعبیر کرده اند و افرادی هم مانند لایپ نیتس بهترین جهان ممکن اصطلاح کرده اند.(۱)

ص:۶۶

۱- برتراند راسل، تاریخ فلسفه غرب، ج۳، ص۱۷۶.

قرآن کریم هم می فرماید: «وَخَلَقَ کُلَّ شَیْ ءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیرا»(۱).

(و خداوند هر چیزی را آفرید و بدان گونه که در خور آن بوده اندازه گیری کرده است).

جبر جهانی و اختیار انسانی

در این جا لازم است به یک بحث مهم اعتقادی و کلامی بپردازیم. حال که جمیع مقدرات در دست خداست پس اراده و اختیار انسان چه می شود و یا دعا چه نقشی می تواند داشته باشد؟ این بحث از مباحث مهم کلامی است که نیاز به وقت زیادی دارد، ولی به صورت مختصر فقط اشاره ای به آن می کنیم.

در مورد جایگاه انسان در جهان به دو نکته باید توجه داشت؛ یکی جبر جهانی و دیگری اختیار انسانی. نکته اوّل آن است که عالم به یک روال منظم اداره می شود و طبق

طرح حکیمانه الهی انجام می گیرد، جهان دارای قوانین و سنتهای ثابتی است که چه بخواهیم و چه نخواهیم آن سنتها حاکم بر آفرینش اند و روال کار بر مبنای تقدیر الهی انجام می گیرد.

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود

کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد

قرآن کریم هم می فرماید:

«اِنَّ اللّه َ بالِغُ اَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللّه ُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْرًا».(۲)

(خداوند کارش را انجام می دهد، برای هر چیز اندازه ای قرار داده است).

نکته دوم آن است که انسان در محدوده کارهای خود دارای اختیاراتی است و با اراده خویش اموری را انجام می دهد، دست یک انسان سالم با دست مرتعش فرق دارد، اولی دست را با اختیارش به طرف راست و چپ می برد ولی دومی هیچ گونه اختیاری در

لرزش دست خویش ندارد، همچنین در بقیه اعمال خود در محدوده ای مختار است، هم می تواند سخن راست بگوید و هم دروغ، هم می تواند خدمت کند و هم خیانت، هم

۱- فرقان /۲.

۲- طلاق /۳.

می تواند ایمان بیاورد و هم کفر بورزد.

اینکه گویی این کنم یا آن کنم

خود دلیل اختیار است ای صنم

قرآن کریم می فرماید:

«اِنَّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ اِمّا شاکِرا وَ اِمّا کَفُورًا»(۱).

(ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکرگزاری نموده و پیروی از راه راست می کند و یا کفران ورزیده و در مسیر غلط و بیراهه قدم می نهد).

وضعیت جوامع بشری هم بدین گونه است، پیشرفت و یا عقب گرد ملّتها هم تابع همین قانون است. جامعه ای اگر مسیر صحیح را بپیماید، کار و کوشش داشته باشد پیشرفت می کند، ولی جامعه ای اگر بیکاره باشد، احساس مسئولیت نکند عقب گرد می نماید. ملتی اگر تن به ذلت دهد برده می شود واگر آزادمنش باشد استقلال می یابد، حتی ممکن است ملتی از جهتی پیشرفت داشته باشد و از جهتی هم سقوط، بستگی به علل و عوامل آن دارد. رابطه علت ها و معلول ها را باید در نظر داشت، تقدیر خداوند هم

بر همان روند است.

اگر ملّتی پیشرفت می کند بر آن پایه حرکت کرده تا پیشرفت نموده و اگر مردمی هم تنزّل نموده اند از طریق رشد و ارتقاء حرکت نکرده اند تا تنزلی کرده اند.

علل و عوامل پیشرفت و سقوط

پیشرفت غرب عواملی دارد، برخی مثبت هستند و برخی منفی، عوامل مثبت آن علم است تکنولوژی است، نظم و انضباط است، وجدان کاری است وعوامل منفی آن هم سیاستهای استعمار گرانه است، ظلم به کشورهای ضعیف است، خیانت به ملتها است. یک دنیا را چپاول کرده اند تا خود را ثروتمند نموده اند.

علت سقوط غرب هم در امور معنوی بی دینی و لامذهبی است، عدم توجه به خدا و معنویت است، غرب از نظر مادی طعنه به کرات آسمانی می زند، ولی از نظر معنوی

۱- دهر /۳.

گرفتـار اخلاق جنسـی است، به واسـطه فعالیتهای علمی بهترین عمل جراحی را انجام می دهـد، ولی به علت سـقوط اخلاقی به بدترین امراض مقاربتی مبتلا است.

علت صـیانت کشورهای اسـلامی از نظر جنسـی به ویژه صـیانت و حفاظت خانواده، تعالیم مقدس اسـلامی است و سـبب عقب افتـادگی ایشان در امور مادی در مرحله اوّل اسـتعمار زدگی است و در مراحل بعـد نداشـتن تکنولوژی است، خوش باوری در امور سیاسی است، کم کاری، بی نظمی، ضعف در وجدان کاری، مصرف زدگی و تعدادی از عوامل دیگر است.

خلاصه این اختیار و انتخاب بشـر است که نقش فراوانی در پیشـرفت و یا عقب افتادگی او دارد، این جاست که به نکته اساسی قرآن پی می بریم که می فرماید:

«اِنَّ اللّه ـَلا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ»(۱).

(خداوند وضعیت قومی را تغییر نمی دهد مگر آن که خود آنها خصوصیات خود را تغییر دهند).

بـا توجه به دو نکته فوق، یعنی یکی نظم جهانی و دیگری اختیار انسانی، بشـر نه آن چنان مختار است که هر کاری را بکنـد و در جهان هرگونه تصرّفی را بنماید، بلکه او در

زمان خاص و مکان خاص و پـدر و مادر خاص و فرهنگ خاصـی به دنیا آمده است و رشد نموده است و نه آن چنان محدود است که هیچ گونه کاری را اختیار نداشـته باشد، نه انسان به تمام معنی حاکم بر سرنوشت خویش است و به او واگذار شده و نه به مانند سـنگی می باشد که در مسـیر سیلی قرار گرفته و در کلیه امور مجبور بوده، بلکه اختیار دارد، اما در محدوده خاصی و بر مبنای آن هم پاداش یا کیفر می بیند. این جاست که امام

صادق علیه السلامقانونی اعجاز آسا را بیان نموده و فرموده است:

«لا جَبْرَ وَ لا تَفْوِیضَ وَلکِنْ اَمْرٌ بَیْنَ أَمْرَیْنِ».(۲)

(نه جبر است و نه تفویض، بلکه موضوعی میان آن دو).

۱- رعد /۱۱.

۲- اصول کافی، ج۱، ص۱۵۹ - ۱۶۰، روایات ۸، ۹،۱۰، ۱۱ و۱۳.

البته بایـد توجه داشت که اختیـار انسانی هم مقـدر الهی است؛ یعنی تقـدیر الهی بر آن است که انسان موجودی صاحب اختیار باشد و کارهایی را که می کند با اراده و انتخاب خود انجام دهد، از این رو اراده انسان هم ضـمن تقدیر الهی است. اراده بشـر در عرض تقدیر خداوند نیست، بلکه در طول آن می باشد یا به تعبیر صحیح تر در زیر پوشش آن قرار دارد.(۱)

به عبارت دیگر تقدیر خداوند بر آن است که هر چیزی از طریق علل و اسـباب خود انجام گیرد، برخی از امور مربوط به انسان خـارج از قـدرت و اختیـار اوست و بسـتگی به علـل و عوامـل خود دارد و برخی از امور تحت قـدرت و اختیـار او می باشـد به طوری که قدرت و اختیار او جزء علل و عوامل آن امور می باشد، اگر اراده او نباشد آن امور تحقق

پیدا نمی کند، همچنان که اگر سایر علل جهانی نباشد امور مزبور تحقق نمی یابد.

دعا در پرتو تقدیر

دعـا هم جزء علـل و عواملی است که در سـعادت انسان و بر آمـدن خواسـته او نقش دارد؛ یعنی تقـدیر خـدا بر این قرار گرفته است که اگر انسـان دعـا کنـد مشـمول سـعادت می گردد، توبه اش قبول می شود و خواسـته اش برآورده می گردد و اگر دعا نکند خواسته او بر آورده نشده و مشمول قضا و قدر کلی بوده و در گرفتاری غرق می گردد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اَلـدُّعاءُ یَرُدّ القَضاءَ بَعْـدَ ما اُبرمَ اِبراما فَأكثر مِن الدُّعاءِ فَإنَّهُ مِفتاحُ کُلِّ رَحْمَهٍ وَ نَجاحُ کُلِّ حَاجَهٍ و لایَنالُ ما عندَ اللّه ِالّا بالدّعاء و لَیسَ بابٌ یکثر قرعه إلّا یوشك أن یُفتَحَ لِصَاحِبِه».(۲)

(دعـا قضا را پس از آن که به نحوی محکم شـده باشـد برطرف می سازد، از این رو دعا زیاد کن، زیرا آن کلیـد هر رحمت و موفقیت در هر حاجت است و نیل به الطاف الهی

۱- مرحوم علامه طباطبایی در پاورقی جلد اوّل اصول کافی در صفحات ۱۵۵ - ۱۵۷ مطالب ارزنده ای در این مورد دارند.

۲- حاج شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج۲، ص ۱۷۸.

امکـان پـذیر نیست مگر به واسـطه دعـا، و هیـچ دری نیست که بر آن در کوبه زیـاد زده شود مگر آن که نزدیـک است که به روی زننده اش باز گردد).

آن قدر در می زنم این خانه را

تا ببینم مهر صاحبخانه را

بحث جبر وتفویض، قضا و قـدر و نقش دعا و صدقه از مباحث بسـیار مهم و مشـکل فلسـفی و کلامی است که مکتب عمیق و ژرف تشیّع از میان دو دیدگاه افراطی و تفریطی راه بسـیار منطقی و صحیح و وسط را معرفی نموده است که نه جبر باشد و نه تفویض.

ص:۷۱

قسمت ششم

اشاره

«وَ بِیَدِکَ لا بِیَدِ غَیْرِکَ زِیادَتِی وَ نَقْصِی وَ نَفْعِی و ضَرِّی».

ترجمه

و تنها به دست توست و نه غیر تو، زیادتی و کاستی من و سود و زیان من.

واژه

ضرّ: ضرر، زیان.

شرح

مؤثر واقعی خداست و نفع و ضرر به دست اوست و سعادت و خوشبختی در فرمان او. از دیدگاه توحیدی هیچ موجودی در عرض الوهیت نیست «ولا مؤثر فی الوجود إلا اللّه» اولیای الهی در عالم هستی فقط به یک مؤثر اعتقاد دارند و آن عبارت از خداوند متعال می باشد و بقیه افراد و امور را وسائل و وسائطی می دانند که او قرار داده است که ذاتا

نقشی ندارند.

پروردگار عالم به پیامبرش می فرماید:

«وَ اِنْ یَمْسَسْکَ اللّه بِضُرٍّ فَلاَ کاشِفَ لَهُ اِلاّ هُوَ وَ اِنْ یَمْسَسْکَ بِخَیْرٍ فَهُوَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ»(۱).

ص:۷۲

۱- انعام /۱۷.

(اگر خداونـد متعال آسـیبی به تو زنـد هیـچ کس نمی تواند به جز او آن را برطرف سازد و اگر برخوردار از خیری نماید او بر هر چیزی تواناست).

سپس می فرماید :

«وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ وَ هُوَ الْحَکیمُ الْخَبیرُ»(۱).

(و اوست که سلطه بر هر کار داشته و تفوّق بر بندگانش دارد و اوست حکیم و آگاه).

حتی خداوند به پیامبرش دستور می دهد که:

«قُلْ لا اَمْلِکُ لِنَفْسِی ضَرّا وَلا نَفْعا اِلاَّ ماشآءَ اللّه»(۲).

(بگو من برای خودم مالك واختیاردار ضرر ونفعی نیستم مگر آنچه را که خداوند بخواهد).

آری در درگاه الهی همگان محتاج و نیازمند هستند، چه فرشته و چه انسان، چه پیامبر و چه امّت.

فقر امکانی

به طور کلی فقر در ذات ممکنات گذاشـته شده به نحوی که ذاتا فقیر آفریده شده اند، چه نسـبت به اصل وجود و چه نسبت به کمالات آن.

همان طور که قرآن کریم می فرماید:

«یا اَیُّهَا النَّاسُ اَنْتُمُ الْفُقَرآءُ اِلَی اللّه ِ وَ اللّه ُهُو الغَنِیُّ الْحَمیدُ»(۳).

(ای مردم شما همه نیازمندان به خداوند هستید و تنها خداوند بی نیاز و ستوده است).

موسی کلیم علیه السلام می گفت:

«رَبِّ اِنّی لِما اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیرٌ»(۴).

(پروردگارا من نسبت به خیری که عنایت فرمایی نیازمند هستم).

۱- انعام /۱۸.

۲- یونس /۴۹.

۳- فاطر /۱۵.

۴- قصص/۲۴.

دو معنی برای «الفقر فخری»

پیامبر اسلام در ارتباط با فقر خویش می فرمود:

«اَلْفَقْرُ فَخْری».(۱)

(فقر و نیازمندی افتخار من است).

البته فقر الی اللّه افتخار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود همچنان که بندگی در پیشگاه او سروری برای رسول اللّه صلی الله علیه و آله .

دولت فقر خدایا به من ارزانی دار

کاین کرامت سبب حشمت و تمکین من است

و نیز فقر مادی و ظاهری هم برای پیامبر افتخار بود، زیرا بر منطقه وسیعی حکومت می کرد، ولی در زندگی ساده و فقیرانه ای به سر می برد.

به هر حال همگان نیازمند به خداوند هستند؛ چه صالح و چه طالح و چه نیکوکار و چه بدکردار.

امام سجاد در پیشگاه الوهیت می گفت :

«لاَ الَّذی اَحْسَنَ اسْتَغْنی عَنْ عَوْنِکَ وَ رَحْمَتِکَ وَ لاَ الَّذِی اَسآءَ وَ اجْتَرَءَ عَلَیْکَ وَ لَمْ یُرْضِکَ خَرَجَ عَنْ قُدْرَتِکَ»(۲).

(نه آن کس که خوبی کرد بی نیاز بود از کمک و رحمت تو، نه آن کسی که بدی نمود و تجرّی بر تو کرد و تو را راضی ننمود از تحت قدرت تو خارج شد).

صالح و طالح هر دو مملوك خداوند هستند و با قدرت خدا و امکاناتی که او در اختیار ایشان گذاشته است خوبی یا بدی می کنند منتهی یکی با اختیار خویش نعمتهای الهی را در مسیر صحیح به کار می برد و دیگری با انتخاب بد خود نعمتهای او را در مسیرغلط مصرف می کند، به هر حال وسیله هر دو انعامات الهی است و هر دو هم در قبضه قدرت او می باشند.

انسان همیشه نیازمند و فقیر است حتی در حال ثروت و غناء؛ زیرا در همان حال هم

۱- میزان الحکمه، ج۷، ص۵۰۶.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی، ص۲۸۹.

وابسته به خدا می باشد و ذاتا نیازمند است، اضافه بر آن همان طور که در اصل غناء محتاج خداوند است در دوام آن هم نیاز به خداوند دارد و به طور کلی همان طور که فلاسفه می گویند ممکنات و موجودات در همه حال نیازمند هستند و در همه چیز، چه در اصل وجود و چه در بقا آن و چه در اصل هستی و چه در کمالات آن.

و چقدر عمیق و متین فرموده است سید شهیدان و شهید راه عرفان حضرت اباعبداللّه الحسین علیه صلوات الرحمن:

«اِلهِی اَنَا الْفَقِیرُ فِی غِنایَ فَکَیْفَ لاأَکُونُ فَقِیرا فِی فَقْری»(۱).

(خدای من، هنگامی که غنی هستم به تو نیازمند می باشم چه رسد به زمانی که در فقر به سر می برم).

آری مغروری که غرق در ثروت است یک ورشکستگی او را بیچاره می کند و قهرمانی که غرق در غرور و نخوت است یک سکته مغزی او را از پا در می آورد، یک بیماری جلدی چهره زیبایی را مشوّه می سازد و یک نسیان و فراموشی همه چیز دانشمندی را برباد می دهد، از این رو نباید به هیچ چیز اعتماد داشت مگر به خدا و نباید

به هیچ چیز اتکال داشت مگر به عنایت او.

ص:۷۵

۱- تتمه دعای عرفه.

بخش دوم

اشاره

«اِلهِی اِنْ حَرَمْتَنِی فَمَنْ ذَا الَّذی یَرْزُقُنی وَ اِنْ خَذَلْتَنی فَمَنْ ذَا الَّذی یَنْصُرُنی».

ترجمه

معبودم، اگر مرا محروم نمایی چه کسی به من روزی می دهد و اگر رها کنی چه کسی مرا یاری نماید.

واژه ها

حرمان: محروم ساختن.

خذلان: رها کردن - یاری نکردن. به نظر راغب، خذلان آن است که به یاری دوستی امیدوار باشی و او تو را رها کند.(۱)

شرح

حرمان و خذلان

امیرالمؤمنین علیه السلام که در مقابل احدی سر به زیر نیاورده بود و از دنیای خود بسنده به دو لباس کهنه و دو قرص نان جوین کرده بود در پیشگاه مالک هستی با یک دنیا نیاز و مسکنت می گفت: اگر مرا محروم داری چه کسی به من روزی دهد؟!

و او که یلان و دلاوران را به خاک هلاک افکنده بود و در مقابل احدی خم به ابرو

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص۱۴۴.

نیاورده بود با جهانی عجز واحتیاج در مقابل قدرت لایزال الهی می گفت: اگر مرا رها کنی چه کسی یاری ام کند؟!

ما در دعاها و مناجاتهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نهایت درجه نیاز و مسکنت به درگاه ربوبی را مشاهده می کنیم که گویای واقعیت احتیاج و فقر مخلوق نسبت به خالق خویش می باشد.

ص:۷۷

بخش سوم

اشاره

«اِلهِی اَعُوذُ بِکَ مِنْ غَضَبِکَ وَ حُلُولِ سَخَطِکَ».

ترجمه

معبودم، به تو پناه می برم از غضبت و از این که نارضایتی شدید تو مرا فرا گیرد.

واژه

سخط: غضب شدید که مقتضی عقوبت است.

شرح

خرسندی و خشم پروردگار

آنچه از دیدگاه اولیای خدا اهمیت فراوان دارد خرسندی و خشنودی پروردگار است و آنچه که وحشتزا می باشد نارضایتی و خشم اوست.

امام حسین علیه السلام با یک دنیا تضرّع و نیاز می گفت :

«فَلا تُحْلِلْ عَلَیَّ غَضَبَکَ فَاِنْ لَمْ تَکُنْ غَضِبْتَ عَلَیَّ فَلا اُبالی سِواکَ».(۱)

(پروردگارا مباد که غضبت مرا فرا گیرد، زیرا اگر تو بر من خشم نفرمایی از دیگری باکی ندارم)

محبت ها و خشم ها متفاوت و گوناگون است، بهترین و جاودانه ترین محبت دوستی

۱- دعای عرفه.

خداوند است همچنانکه بزرگترین خطر برای انسان غضب و سخط الهی است که خداوند به بنی اسرائیل می فرمایند:

«کُلُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاکُمْ وَ لاَ تَطْغَوا فیهِ فَیَحِلَّ عَلَیْکُم غَضَبی وَ مَنْ یَحْلِلْ عَلَیْهِ غَضَبی فَقَد هَوی»(۱).

(از غذاهای طیب و پاکیزه ای که به شما روزی کرده ایم بخورید، ولی در آن تجاوز نکنید که اگر تجاوز کرده وطغیان نمودید غضب من شما را فرا می گیرد و هر آن کس که خشم من او را فرا گیرد سقوط می نماید).

سقوط در آیه نهایت درجه هلاکت و بدبختی را می رساند که در نتیجه طغیان آدمی و به واسطه غضب الهی پدید می آید.

واژه سخط در قرآن کریم معمولاً ـ در مورد افرادی به کار رفته است که یا کفر ورزیده اند و یا ولایت کافر را پذیرفته اند، همان طور که بنی اسرائیل را مذمت نموده و می فرماید:

«تَرَی کَثِیرا مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ اَنْ سَخِطَ اللّه ُعَلَیْهِم وَ فِی العَذَابِ هُم خالِدُون»(۲).

(بسیاری از ایشان را مشاهده می کنی که ولایت کافران را پذیرفته اند همانا بد چیزی را اقدام نموده و پیش از خود فرستاده اند که عبارت از غضب الهی بر ایشان باشد و آنها

در عذاب جاودانه خواهند بود).

ولایت کفّار از گناهان بسیار بزرگی است که موجب خشم پروردگار می شود. خداوند متعال می خواهد مسلمانان مستقل و آزاده باشند نه برده اجنبی و کافر پیشه، خداوند می خواهد ایشان دارای هویت بوده و غرق در ارزشهای الهی باشند نه هیچ و پوچ و بی شخصیت و غرب زده.

احادیث متعددی از ائمه اطهار علیهم السلام در مورد غضب الهی روایت شده است که در این جا به دو نمونه آن اشاره می کنیم :

۱- طه /۸۱.

۲- مائده /۸۰.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«خداوند دوست دارد که بنده او در گناهان بزرگ درخواست عفو و بخشش نماید و متقابلاً غضبناک است نسبت به بنده ای که گناه او را کوچک شمرد».(۱)

و نیز فرموده است :

«قَالَ اللّه ُعَزَّوَجلَّ: لِيَأْذَنْ بِحَرْبٍ مِنِّی مَنْ آذَی عَبدِیَ المُؤْمِنَ وَ لْيَأْمَنْ غَضَبِی مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِیَ المُؤْمِنَ».(۲)

(خداوند عزّوجلّ می فرماید: باید اعلام جنگ با من را بنماید شخصی که بنده مؤمن مرا اذیت کند و ایمن از غضب من باشد فردی که بنده مؤمن مرا احترام کند).

فرو نشاندن خشم

فرو نشاندن خشم و غضب سبب می شود که خداوند متعال هم بر انسان غضب نفرماید. قرآن کریم از افرادی که شعله خشم خویش را فرو می نشانند و از بدیهای دیگران گذشت نموده و در عوض احسان و نیکی می کنند تمجید نموده و می فرماید:

«وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النّاسِ وَ اللّه ُيُحِبُّ المُحْسِنِينَ»(۳).

امام صادق علیه السلام مکالمه ای را که بین حواریین و حضرت مسیح علیه السلام رد و بدل شده است نقل نموده و می فرماید:

حواریون به مسیح گفتند: ای معلم خوبی، بفرما چه چیزی از همه سخت تر است؟

فرمود: سخت ترین چیزها خشم پروردگار متعال است.

گفتند: به چه وسیله می توان از آن ایمن بود؟

فرمود: به این که خودتان خشم نکنید.

گفتند: آغاز و مبدأ خشم از چیست؟

فرمود: تکبر و جباریت خود وتحقیر مردم.(۴)

۱- اصول کافی، ج۴، ص۱۵۹.

۲- اصول کافی، ج۴، ص ۵۱.

۳- آل عمران /۱۳۴.

۴- سفینه البحار، ج۳، ص۷۹۵ - ۷۹۶.

علت این که شخصی خشمگین می شود آن است که خود را خیلی بزرگ می شمرد و دیگران را کوچک، چون خلاف توقعش انجام می گیرد از این رو غضبناک می شود.

گفت عیسی را یکی هشیار سر

چیست در هستی ز جمله صعب تر

گفتش ای جان صعب تر خشم خدا

که از آن دوزخ همی لرزد چو ما

گفت ازین خشم خدا چه بود امان

گفت ترک خشم خویش اندر زمان

کظم غیظ است ای پسر خط امان

خشم حق یادآور و درکش عنان

ص:۸۱

بخش چهارم

اشاره

«اِلهِی اِنْ کُنْتُ غَیْرَ مُسْتَأْهِلٍ لِرَحْمَتِکَ فَاَنْتَ اَهْلٌ اَنْ تَجُودَ عَلَیَّ بِفَضْلِ سَعَتِکَ».

ترجمه

معبودم، اگر من شایسته رحمت تو نیستم، ولی تو سزاوار هستی که از قدرت گسترده خود تفضّلی بر من فرمایی.

واژه ها

مستأهل: شایسته، مستوجب.

سعه: وسعت، طاقت، قدرت، مال.

شرح

فاعلیت الهی و قابلیت امکانی

در این قسمت از یک طرف اشاره به ضعف انسانی شده و از یک سو به قدرت گسترده الهی. از یک طرف به فقر بشری و از یک سو به جود و تفضّل الهی.

در مورد فاعلیت خداوند و قابلیت امکانی دو دیدگاه وجود دارد، برخی می گویند خداوند در صورتی افاضه فیض می کند که در موجود و ماهیت او قابلیتی وجود داشته باشد و گرنه فیض از سوی او انجام پذیر نخواهد بود، برخی دیگر می گویند اصلاً موجود از خود چیزی ندارد که شرط افاضه فیض الهی باشد، قابلیت را هم خود او داده است.

ص:۸۲

قابلی گر شرط فعل حق بُدی

هیچ معدومی به هستی نامدی

مولوی مقایسه ای میان کار انبیا و کار خداوند می کند و می گوید تبلیغ پیامبران در زمینه های مساعد و قابل تأثیر گذار است و گرنه سخن جذاب پیامبر در دل سخت و سنگ گونه کافر اثری نمی گذارد به خلاف کار خداوند که خود زمینه ساز است و می تواند زمینه نامساعد را مساعد سازد و قابلیت ایجاد کند. همچنان که در مورد دلهای

سخت و غیر قابل انعطاف می گوید:

چاره آن دل عطای مبدلیست

داد او را قابلیت شرط نیست

بلک شرط قابلیت داد اوست

داد لب و قابلیت هست پوست

نیست از اسباب تصریف خداست

نیستها را قابلیت از کجاست؟

قابلی گر شرط فعل حق بُدی

هیچ معدومی به هستی نامدی

مولوی در عین حالی که اصل قابلیت را افاضه ربانی می داند منکر اسباب و طرق نیست، از این رو می گوید:

سنتی بنهاد و اسباب و طرق

طالبان را زیر این ازرق تتق

بیشتر احوال بر سنت رود

گاه قدرت خارق سنت شود

گر چه خداوند نظام جهان را بر پایه علت و معلول و سبب و مسبب قرار داده است، ولی در عین حال دست قدرت او بسته نیست و «یَدُ اللّه ِ مَغْلُولَةٌ» صحیح نمی باشد و در مواردی که بخواهد بدون پیمودن مسیر علت و معلول و سبب و مسبب عنایتی

کرده و مسببی را بدون سبب پدید آورد:

سنت و عادت نهاده با مزه

باز کرده خرق عادت معجزه

بی سبب گر عز به ما موصول نیست

قدرت از عزل سبب معزول نیست

هر چه خواهد آن مُسبِّب آورد

قدرت مطلق سببها بر درد

این ظرافت یکی از موارد فرق بین دین و عرفان از یک طرف و فلسفه محض از سوی دیگر است.

ص:۸۳

استعداد نخستین و استعدادهای تابعه

همـان طـور کـه در بحـث هـدایت خـواهیم گفـت اسـتعداد همماننـد هـدایت به دو بخش تقسـیم می شـود، اسـتعداد نخسـتین واستعدادهای تابعه.

استعداد نخستین را خداوند متعال به هر انسانی در مورد پذیرش انوار الهی داده است، نور فطرت در دل او درخشیده و وجدان خداجویی به او عنایت شده، اگر آدمی قدردانی کرد تقویت می شود و قابلیتهای بعدی به او عنایت می گردد، ولی اگر کفران ورزید از قابلیتهای بعدی هم محروم می گردد.

لطف الهی

بایـد توجه داشت که درب رحمت الهی پیوسـته بـاز است و امکـان بازگشت وجود دارد، گنهکاری می توانـد توبه ای کنـد و باران رحمت الهی بر او ببارد، افتاده ای می تواند

دست به دعا بردارد و خداوند هم دست او را بگیرد، پر و بال شکسته می تواند اشکی بریزد و پروردگار، بلند بالی به او عنایت کند.

حال امام علیه السـلام با صداقت خاصـی که ویژه اولیای الهی است می گوید: گر من شایسته رحمت نیستم تو سزاوار عنایتی و گر من صلاحیت مرحمت را ندارم تو شایسته رحمتی.

مشابه این لحن در فرهنگ اسلامی زیاد مشاهده می گردد، مثلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«اَللّهُمَّ اِنَّ مَغْفِرَتَـکَ اَرْجی مِن عَمَلِی وَ اِنَّ رَحْمَتَـکَ اَوْسَعُ مِنْ ذَنْبِی، اَللّهُمَّ اِنْ کـانَ ذَنْبِی عِنْـدَکَ عَظِیمـا فَعَفْوُکَ اَعْظَمُ مِنْ ذَنْبِی اَللّهُـمَّ اِنْ لَـمْ اَکُـنْ أَهْلاًـ اَنْ اَبْلُـغَ رَحْمَتَـکَ فَرَحْمَتُـکَ أَهْـلٌ اَنْ تَبْلُغَنِی وَ تَسَـعَنی لِاَنَّهـا وَسِـعَتْ کُـلَّ شَـیْ ءٍ بِرَحْمَتِـکَ یـا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ»(۱).

(خداونـدا، همانـا آمرزش تو امیـدبخش تر از کـار و عمـل من است و همانا رحمت تو وسـیعتر ازگناه من است. خداونـدا، اگر گناهم نزد تو بزرگ است، گذشت تو بزرگتر از گناه

من است، خداوندا، اگر من شایسته دریافت رحمت تو نیستم، رحمت تو سزاوار است

ص:۸۴

۱- مفاتیح الجنان، تعقیبات مشترکه، ص۳۴.

که به من برسد و مرا فرا گیرد؛ زیرا آن رحمت همه چیز را فرا گرفته است، به حق رحمت خودت ای مهربان ترین مهربانان).

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه ای برون آی ای کوکب هدایت

گاهی بینوایی در سایه ای افتاده و می لرزد ولی اشعه پُر فروغ خورشید با بالا آمدن روز او را فرا گرفته و از سوز سرما نجاتش می دهد.

گاهی مدهوش در شب دیجوری به گوشه ای غلطیده و رنج می برد، ولی نسیم صبحگاهی او را نوازش کرده و آرامش می بخشد.

گاهی خردسالی در اثر بیماری و بی اشتهایی غذایی نمی خورد و غرق ناتوانی گردیده ولی مادری مهربان او را به چند لقمه ای وا می دارد. گاهی کودکی به واسطه نادانی

پایِ گریز از درس داشته، ولی پدری حکیم و دلسوز به تحصیل او اصرار می ورزد و بالاخره سعادت وی را تضمین می کند. حال پروردگارا! اگر ما غافلیم تو هوشیاری، اگر بی معرفتیم تو عارفی، اگر گریز پای هستیم تو جاذبی و اگر آلوده ایم تو پاکی که یا نور و یا قدّوس.

آبی به روز نامه اعمال ما فشان

باشد توان سترد حروف گناه از او

پروردگارا! اگر ظلمتیم تو نوری، اگر دوریم تونزدیکی، اگر ناتوانیم تو توانمندی و اگر مرده ایم تو زنده ای که یا حیّ یا قیوم.

ز دست کوته خود زیر بارم

که از بالا بلندان شرمسارم

پروردگارا! اگر از روی غفلت و فراموشی در خواب مانده ایم تو با انوار معرفت و فروغ هدایت بیدارمان گردان.

و اگر از روی گناه و معصیت فراری درگاهت شده ایم تو با کمند محبت و جذبه عنایت به محضرت بازگردان. هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر.

ص:۸۵

بخش پنجم

اشاره

«اِلهِی کَأَنِّی بِنَفْسِی واقِفَهٌ بَیْنَ یَدَیْکَ وَ قَدْ أَظَلَّها حُسْنُ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ فَقُلْتَ ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَ تَغَمَّدْتَنی بِعَفْوِکَ».

ترجمه

معبودم! گویا با تمام وجودم در پیشگاه تو ایستاده ام در حالی که سایه حسن اعتماد به تو بر سرم افتاده است. آنچه خودت شایسته آن هستی به من فرموده و عفو وبخشش تو سراپای مرا فرا گرفته است.

واژه ها

ظلّ: سایه.

تغمّد: فرا گرفتن، پوشاندن، اصلاح کردن. اقرب الموارد می گوید: غمد الشی ء: ستره و غطّاهُ و – الامر: اصلحه. غمده: ستر ما کان منه و غطّی عیوبه. تَغَمَّدَ فُلانا: ستر ما کان منه، تغمّد اللّه فلانا برحمته: غمرهُ بها(1).

توکل:

اعتماد کردن، واگذار کردن – توکُّل از ماده وَکل گرفته شده است، وَکل بر وزن فَلْس.

راغب گوید: توکل دو نوع است.گویند: «توکلت لفلان»؛ یعنی قبول وکالت از او کردم

۱- سعید الخوری الشرتونی اللبنانی، اقرب الموارد فی فصح العربیه والشوارد، ج۲، ص۸۸۵ به صورت اختصار.

و «توکلت علیه»؛ یعنی به او اعتماد کردم وامیدوار شدم، در مصباح المنیر وغیره نیز هر دو معنی شده است، طبرسی فرموده است: توکل به معنای اظهار عجز و اعتماد به غیر است و توکّل علی اللّه واگذار کردن کار به خدا و اطمینان به تدبیر اوست.(1)

شرح

امیرالمؤمنین علیه السلام منظره ای از قیامت را ترسیم می فرماید(2) به مانند تشنه ای که در بیابان سوزانی ابری را مشاهده می کند؛ ابری نوید بخش که بارانش می تواند سراپای وجود تشنه او را در بر گیرد و او را غرق در سردی و سلامت سازد.

امام منظره حضور خود را در پیشگاه الوهیت مجسم می کند، آن گاهی که در محضر ذی الجلال ایستاده است و در پرتو توکل و اعتمادی که به ساحت مقدس الهی داشته است قرار گرفته، خداوند متعال هم آنچه که سزاوار کرم خودش می باشد به او فرموده و رحمت و رضوان الهی سراپای وجود او را فرا گرفته است.

دو نکته

۱- ترسیم منظره قیامت

در قرآن کریم جلوه های گویایی از صحنه های قیامت با عبارات بدیع ادبی ترسیم شده است، از جمله چهره بندگان الهی و شیطانی را در مقابل هم قرار داده و ویژگیهای هر یک را معرّفی می فرماید:

چهره هایی سپید و درخشان و صورتهایی هم سیاه و تیره.(3)

چهره هایی با طراوت و تر و تازه و صورتهایی هم عبوس و درهم کشیده.(4)

چهره هایی خندان و بشارت زده و صورتهایی هم گرفته و غبار آلوده.(5)

۱- قاموس قرآن، ج۷، ص ۲۴۰.

۲- برخی احتمال داده اند که عبارت مزبور ترسیمی از وضعیت کنونی ایشان در این جهان باشد.

۳- آل عمران /۱۰۶.

۴- قیامه /۲۲ - ۲۴.

۵- عبس/ ۳۸ - ۴۰.

چهره هایی غرق در ناز و نعمت و صورتهایی هم در پستی و ذلت.(۱)

از جمله خداوند می فرماید:

«یَوْمَ تَرَی الْمُؤمِنینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ اَیْدیهِمْ وَ بِاَیْمَانِهِمْ بُشْراکُمُ الْیَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدینَ فیهَا ذلِکَ هُوَ الفَوْزُ الْعَظیمُ».(۲)

(روزی مردان و زنان مؤمن را مشاهده خواهی کرد که شعشعه نورشان پیش رو و سمت راست آنان پرتو می افکند، مژده باد شما را بهشتهایی که در زیر درختانش رودبارهایی روان است، برای همیشه در آنجا هستند، این همان سعادت و رستگاری عظیم می باشد).

خداوند چهره زیبای مؤمنین و مؤمنات را به خوبی ترسیم نموده که چگونه غرق در نورانیّت بوده و تلألؤ آن اطراف ایشان را فرا گرفته و بشارت به بهشت داده می شوند، وضعیت آنان چنان است که منافقان حسرت نورانیت آنها را برده و تقاضا می کنند تا توجهی بدانها نمایند، تا از فروغ ایشان بهره مند گردند.

۲ – زیبایی توکل

دائره توکل وسیع و گسترده است، از جمله ابعاد آن توکل به خدا در انعام و بخشش است و بعد دیگر آن توکل به او در گذشت و مغفرت می باشد، در این عبارت سخن امام علیه السلام ناظر به بعد دوم است، از این بعد توکل در روایات به عبارات دیگری هم بیان شده است مانند رجاء. این بعد توکل در مقابل یأس می باشد که از گناهان کبیره است، در

ادبیات فارسی هم تعبیراتی مشابه آن وجود دارد همچنان که حافظ می گوید:

تکیه برتقوا و دانش در طریقت کافریست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

در همین مورد، روایات متعددی هست که از اعتماد به عمل خویش برحذر داشته و

اتکال و اعتماد به فضل پروردگار را توصیه می کند. برای مثال امام سجاد علیه السلام در پیشگاه أحدیت عرض می کند:

۱- غاشیه/ ۲ – ۸.

۲- حدید /۱۲.

«لَسْتُ أَتَّكِلُ فِی النَّجاهِ مِنْ عِقابِکَ عَلی اَعْمالِنا بَل بِفَضْلِکَ عَلَیْنا لِاَنَّکَ اَهْلُ التَّقْوی وَاَهْلُ الْمَغْفِرَهِ تُبْدِئُ بِالْاِحسانِ نِعَما وَ تَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ کَرَما».(۱)

(در نجات از عذاب تو تکیه بر اعمال خود نداریم، بلکه اتّکال ما به فضل وعنایت تو است؛ زیرا تو اهل تقوا و آمرزش هستی، از روی احسان با اعطای نعمت آغاز کنی و از روی کرم از گناه و معصیت درگذری).

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، ص۳۴۱.

بخش ششم

اشاره

«اِلهِی اِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ اَوْلی مِنْکَ بِذلِکَ وَ اِنْ کانَ قَدْ دَنا اَجَلِی وَ لَمْ یُدْنِنِی مِنْکَ عَمَلِی فَقَدْ جَعَلْتُ الاِقْرارَ بِالذَّنْبِ اِلَیْکَ وَسیلَتی».

ترجمه

معبودم! اگر ببخشی، چه کسی سزاوارتر از تو نسبت به عفو و بخشش می باشد؟ و اگر اجل من نزدیک شده است، ولی عمل من مرا به تو نزدیک نکرده است، اقرار به گناه را وسیله آمرزش خویش در پیشگاهت قرار داده ام.

واژه ها

عفو: گذشت کردن، بخشودن گناه.

دنو: نزدیک شدن، نزدیک بودن.

ذنب: گناه.

اولی: سزاوارتر، نزدیکتر.

شرح

لازمه بزرگی عفو و بخشش است

یکی گذشت نمی کند چون متضرر شده است. دیگری گذشت نمی کند چون محتاج است. سومی گذشت نمی کند چون تنگ نظر است و همه اینها حکایت از نقصان و کمبود

می کند، ولی خداوند بزرگ مبرّای از آن می باشد، نه او به عقوبت ما نیازمند است و نه از گناه ما متضرّر شده است.

گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریاش ننشیند گرد

ازطرفی رحمت خداوند نه محدود زمانی است ونه مکانی، بلکه به صورتی نامحدود است که فرمود: «و رحمتی وسعت کل شی ء»، از این رو از هر کسی نسبت به گذشت و بخشش شایسته تر است.

عقوبت برای چیست؟

گناه ما ظلمی است که بر خود کرده ایم و عقوبت نتیجه همان ظلمی است که بر خود روا داشته ایم و کیفر همان ستمی است که بر دیگری وارد ساخته ایم و تهدید هم برای اصلاح ما و جامعه ما است، ولی او که مقلّب و محوّل است به خوبی می تواند تغییر دهد و بدی ها را پاک سازد، بلکه تبدیل به خوبی ها کند. البته لازمه اش بازگشت به سوی او و توبه در پیشگاه وی است.

زان جا که پرده پوشی خلق کریم توست

بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

پروردگارا، اگر ببخشی به لطف و کرم عمل نمودی و اگر نبخشی به عدل و داد قضاوت فرمودی.

پروردگارا، اگر بگذری نتیجه بزرگواری و احسان توست و اگر نگذری سرانجام زشتی و گناه ماست.

پروردگارا، ما به عفو و کرم تو محتاج هستیم، ولی تو به عقوبت و عذاب ما نیاز نداری.

اعتراف به گناه در پیشگاه خداوند

در موارد متعددی توصیه به اعتراف به گناه در پیشگاه الوهیت شده است، از جمله در اعمال روز عرفه که انسان پیش از شروع به دعا در زیر آسمان دو رکعت نماز به جای

آورده و پس از آن در نزد حق تعالی به گناهان خود اعتراف و اقرار کند(۱). اضافه بر آن که هر توبه و استغفاری، همراه خود اعتراف به گناه را دارد.

اعتراف به گناه در پیشگاه ربوبی سبب می شود که انسان به تقصیر خود و زشتی گناه توجّه کند و بپذیرد که کار بدی کرده است، به خلاف افرادی که بدی می کنند، ولی آن را

زشت نمی پندارند و یا به گردن دیگری می اندازند.

در ارتباط با گناه افراد به سه گونه هستند، برخی مانند جبری ها گناه را به حساب خدا می گذارند و می گویند «لَو اَنّ اللّه هَدانی لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»(۲) (اگر خداوند مرا هدایت می فرمود از پرهیزکاران بودم).

برخی همیشه بدی را از دیگران می پندارند، حتی اگر غیبت هم کنند می گویند فلانی خود را واجب الغیبه می کند.

بعضی هم گناه را از خود می دانند و در پیشگاه خداوند اقرار به گناه و زشتی آن می کنند، از سه گروه فوق فقط همین گروه نادم و پشیمان شده و در صدد اصلاح خویش بر می آیند و گرنه دو گروه نخست خود را به صورت ظاهر یا واقع مقصر نمی دانند.

اعتراف به گناه در پیشگاه خداوند از نظر روانی عقده گناه را تسکین می بخشد و اضطراب و استرس را آرام می کند.

اعتراف به گناه در مقابل خداوند غرور انسان را می شکند، او را نادم و پشیمان می کند و در فکر چاره بر می آید و به او عزّت و سرفرازی می بخشد.

امید خواجگی ام بود بندگی تو کردم

هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم

آفتاب لب بام

گاهی انسان می بیند زندگی او به مانند آفتابی است که در لب بام قرار گرفته است آن هم هنگام غروب. موی سر سپید گشته، اعصاب ضعیف شده، استخوانها پوک گشته، سرمایه عمر به آخر رسیده، ولی اوست با مشتی قصور و تقصیر، باز هم راهش یأس از

۱- مفاتیح الجنان، ص ۴۶۷.

۲- زمر /۵۷.

رحمت الهی نیست، راهش غفلت و بی تفاوتی نیست، راهش فرار نمی باشد، بلکه تنها راه آن بازگشت به سوی خداست، اعتراف به گناه است و جبران گذشته است که فرمود: «فَفِرُّوا اِلَی اللّه ِ»(۱).

افسوس که عمری پی اغیار دویدیم

از یار بماندیم و به مقصد نرسیدیم

سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

پیری و جوانی چو شب و روز برآمد

ما شب شد و روز آمد و بیدار نگشتیم

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت

شاید که ز مشّاطه نرنجیم که زشتیم

اعتراف در مقابل غیر خدا

در مسیحیت کاتولیک، اعتراف به گناه در مقابل کشیش جزء مراسم عبادی است به طوری که یک فرد مسیحی مؤمن هنگامی که گناهی را مرتکب شد باید در مقابل کشیش اعتراف کند و گرنه شرکت او در مراسم عشاء ربانی مشروع نخواهد بود و اگر شرکت کرد گناه او مضاعف می باشد، به مانند مسلمانی که غسل بر گردن او بوده و وارد مسجد شده است.

اعتراف به گناه در مقابل غیر خدا سبب می شود که انسان ذلیل و رسوا شود و پرده حیای او دریده گردد و از طرفی آن غیر مغرور شده و از اسرار دیگران با خبر گردد. هر چه اعتراف به گناه در مقابل خداوند خوب است درمقابل غیر خدا بد می باشد، هر چه اولی عزت بخش است دومی ذلت آفرین، هر چه اولی سبب پاکی می شود دومی باعث پرده دری و هر چه اولی حکایت از عبودیت الهی و حریت می کند دومی گویای ذلت مردمی و بندگی است.

۱- ذاریات /۵۰.

بخش هفتم

اشاره

«اِلٰهِی قَدْ جُرْتُ عَلی نَفْسِی فِی النَّظَرِ لَها فَلَهَا الْوَیْلُ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَها».

ترجمه

معبودم! نسبت به نفس خود و توجه بدان ستم کردم، پس وای بر آن اگر تو او را نبخشی.

واژه ها

جُرت، جور: ظلم و ستم، جُرت مانند قُلت: ظلم کردم.

ویـل: وای. طبرسـی فرمـود: ویـل لفظی است که هر که در مهلکه واقع شود آن را به کـار برد و آن در اصـل عـذاب و هلاـک است، راغب از اصـمعی نقل کرده ویل به معنی قبح است و گاهی در تحسّـر و تأسف به کار رود. ولی ویح در ترحّم اسـتعمال شود.(۱)

غفر: پوشاندن، مستور کردن، غفران گناه: مستور و ناپدید کردن گناه، آمرزش گناه(۲).

شرح

سعادت انسان

۱ – دسـتورات الهی برای سـعادت انسـان و جوامع انسـانی مقرر شـده است و رعـایت قوانین و مقررات او به نفع خود انسـان و جامعه انسانی است. هر گناهکاری در نخستین

ص:۹۴

۱- قاموس قرآن، ج۷، ص۲۵۷.

۲- قاموس قرآن، ج۵، ص۱۰۷.

مرحله به خود ظلم و ستم می کند، آن کس که شرک می ورزد عزّت عبودیت الهی را به ذلت بندگی غیر خدا فروخته است و آن کس که ظلم به دیگری می کند در اولین مرحله ضربه به اخلاق خود می زند، یک نفر بد اخلاق، عصبانی و فحاش پیش از آن که به دیگری ضربه وارد سازد اعصاب خود را خُرد کرده و یک جانی بیشتر از آن که به دیگری آسیب زند پرونده خود را سیاه کرده است.

سعدی داستان نادانی را نقل می کند که بر روی شاخه درختی نشسته و شاخه را از بن می برید. مالک بستان به او نظری افکنده و پس از مشاهده گفت پیش از آن که او بن شاخه

را ببرد تیشه به ریشه خویش می زند.

از دست دیگران چه شکایت کند کسی

سیلی به دست خویش زند بر قفای خویش

چاهست و راه و دیده بینا و آفتاب

تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش

گر هر دو دیده هیچ نبیند باتفاق

بهتر ز دیده ای که نبیند خطای خویش

خطر نفس

۲ - رها کردن نفس خطرناک است، عدم مراقبت از او آدمی را به وادی هلاک می افکند، باید پیوسته در صدد تهذیب و تزکیه نفس بود و آن را از بدیها بازداشت که یوسف صدیق با همه نزاهت و پاکی فرمود :

«اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلّا مَا رَحِمَ رَبِّی»(۱).

(همانا نفس بسیار دستور به بدی و زشتی می هد مگر آن را که پروردگارم بدو رحم فرماید).

همان طور که در بیماری های جسمانی فقط یک بیماری می تواند انسان را از پا در آورد و او را راهی مرگ سازد، تنها یک ناراحتی قلبی، تنها یک سنگ کلیه، تنها یک فشار

خون، همچنین در بیماری های روانی تنها یک فساد اخلاقی می تواند آدمی را به دره سقوط پرتاب کند. تندخویی آدم را به صورت درنده ای در می آورد، شهوترانی انسان را

۱- یوسف /۵۳.

پست تر از حیوان می سازد، حرص و آز او را از پا در می آورد، بخل بیچاره اش می کند و عشق به ریاست، آخرتش را بر باد می دهد.

مادر بتها بت نفس شماست

زانک آن بت مار و این بت اژدهاست

بت سیاه آبه ست در کوزه نهان

نفس مر آب سیه را چشمه دان

بت شکستن سهل باشد نیک سهل

سهل دیدن نفس را جهلست جهل

صورت نفس ار بجویی ای پسر

قصه دوزخ بخوان با هفت در

هر نفس مکری و در هر مکر زان

غرقه صد فرعون با فرعونیان

ص:۹۶

بخش هشتم

اشاره

«اِلهِی لَمْ یَزَلْ بِرُّکَ عَلَیَّ اَیّامَ حَیوتِی فَلا تَقْطَعْ بِرَّکَ عَنِّی فِی مَماتی».

ترجمه

معبودم! پیوسته در ایام زندگی ام احسان و کرم خود را بر من ارزانی داشتی، پس از مرگ هم به لطف و نیکی خود ادامه داده و آن را قطع مفرما.

واژه

بِرّ: به کسر، نیکی و به فتح نیکوکار، بیابان.

شرح

اشاره به نعمتهای الهی

انسان که به زندگی خویش می نگرد پیوسته نعمتهای الهی را می بیند و مشاهده می کند که همیشه مرهون نعمتهای او بوده است. حضرت اباعبداللّه الحسین علیه السلام در دعای عرفه اشاره به تعدادی از نعمتهای الهی نموده وسپس می فرماید که اگر تمامی عمر به سپاس و شکر یکی از نعمتهای خدایی بپردازد حق آن را ادا ننموده است.

آدمی تا وقتی گرفتار بیماری نشده است توجه چندانی به سلامتی ندارد، یک شب تب زندگی او را تلخ می سازد، یک ضربان قلب او را کلافه می کند، یک درد کلیه فریاد او

را بلند می کند و یک تنگی نفس جهان را بر او تنگ می سازد، در میان هزاران دستگاه

درونی و برونی بدن ما تنها اگر یکی بیمار شود زندگی را بر ما تلخ می سازد و گاهی به صورت جهنمی سوزان در می آورد، قرآن کریم می فرماید:

«وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّه ِ لاَ تُحْصُوهَا»(۱).

(اگر نعمتهای خدا را بخواهید به شمار آورید هرگز حساب آن نتوانید کرد).

از دست و زبان که بر آید

کز عهده شکرش به در آید

امیر مؤمنان علیه السلام با ایمان و توکل خاصی که دارد در آغاز نسبت به نعمتهای این جهان شکرگزاری نموده و سپس درخواست تداوم آن را نسبت به آخرت می نماید.

۱- ابراهیم /۳۴.

بخش نهم

اشاره

«اِلهِی کَیْفَ ایَسُ مِنْ حُسْنِ نَظَرِکَ لِی بَعْدَ مَماتِی وَ اَنْتَ لَمْ تُوَلِّنِی اِلاَّ الجَمیلَ فِی حَیوتی».

ترجمه

(معبودم! چگونه مأیوس باشم از توجه و عنایت خوب تو پس از وفاتم، در حالی که تو عهده دار نشده ای امور مرا مگر به نحو خوب و نیکی در هنگام حیاتم).

واژه ها

آیس، یأس: نومیدی. طبرسی فرموده است: یأس آن است که یقین کنیم شی ء آرزو شده به دست نخواهد آمد، راغب گوید: «الیَأسُ انتفاء الطَّمَع»(۱).

لم تولّنی: ولی: سرپرست و اداره کننده امر و نیز به معنای دوست و یاری کننده وغیره آید. طبرسی در ذیل «اَللّه ُوَلِیُّ الَّذینَ آمَنُوا»(۲)، فرموده: ولیّ از «ولی» است به معنی نزدیکی بدون فاصله، و او کسی است که به تدبیر و امر ونهی امور از دیگری احق و سزاوارتر است. به رئیس قوم والی گویند که به تدبیر و امر ونهی امور نزدیک و مباشر است. به آقا مولی گویند که به امر بنده سرپرستی و مباشرت می کند، به بنده مولی گویند

که با اطاعت مباشر امر مولی است و از آن است ولیّ یتیم که مباشر مال یتیم و اداره اوست. در مصباح از ابن فارس نقل کرده، هر که کار کسی را اداره کند ولیّ آن کار است.(۳)

۱- المفردات فی غریب القرآن، کتاب الیاء.

۲- بقره /۲۵۷.

۳- قاموس قرآن، ج۷، ص ۲۴۷.

جمیل: زیبا.

شرح

یأس و قنوط

یأس و قنوط: نومیدی در قرآن کریم و روایات با دو واژه یأس و قنوط تعبیر شده است، البته گفته شده است که «قنوط» یأس بسیار شدید می باشد.(۱) یأس و قنوط نسبت به خداوند چه در مورد امور دنیوی و چه در مورد آخرت مذموم بوده و از گناهان کبیره محسوب می شود(۲) و حتی پس از شرک بزرگترین گناه محسوب شده است.(۳)

هر چه ایمان انسان به خداوند بیشتر باشد امید او هم زیادتر و هر چه ایمان او ضعیف تر باشد یأس او هم بیشتر خواهد بود.

امید در دنیا

افراد مؤمن همیشه بارقه امید در دلشان می درخشد، چشم به عنایات او داشته و هیچ گاه به بن بست نمی رسند، بر عکس افرادی که ایمان به خداوند ندارند در مقابل یک مشکل همه چیز را از دست رفته پنداشته و زود خود را می بازند، این خود باختگی تا آنجاست که گاهی دست به خودکشی هم می زنند، به خلاف افراد با ایمان که در سخت ترین شرایط هنوز هم بارقه های امید در دلشان می درخشد.

سالها بود که یوسف صدیق از پدرش دور و ناپدید شده بود، به طوری که همگان فکر می کردند که از بین رفته و یا برای همیشه مفقود گشته است، ولی پدر پیر او که در غم هجران فرزند می سوخت به واسطه نور ایمانی که داشت هنوز امیدوار بوده، به طوری که

پس از سالیانی دراز به فرزندانش توصیه کرده که در جستجوی یوسف حرکت کنند و به آنها گفت:

۱- النهایه، ج۴، ص۱۱۳.

۲- اصول کافی، ج۳، ص۳۷۹، حدیث ۴ و ۱۰ و ۲۴.

۳- اصول کافی، ج۳، ص۳۷۹، حدیث ۲۴.

«و لَا تَايْئَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّه ِانَّه لَا يايْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللّه ِالاَّ القَوْمُ الْكَافِرُونَ»(۱).

(از رحمت خداوند مأیوس نباشید. همانا نومید نمی باشند از رحمت خداوند جز کافران).

پدرش ابراهیم خلیل الرحمن هم می فرماید:

«وَ مَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَهِ رَبِّهِ إلّا الضَّالُّونَ»(۲).

(چه کسی، جز گمراهان، از رحمت پروردگارش نومید می شود؟).

انسان منهای ایمان در مقابل نعمت سرکشی می کند و در مقابل نقمت خود را می بازد.

«وَ اِذَا اَنْعَمْنَا عَلَى الْاِنْسَانِ اَعْرَضَ وَنَابِجَانِبِهِ وَ اِذَا مَسَّهُ الشَّرُّكَانَ يَؤسًا»(۳).

(چون به انسان نعمت دادیم از ما روی گرداند و خویش را از ما دور کند و چون شرّی به او رسد بسیار مأیوس است).

ولی انسان مؤمن در مقابل نعمت شکرگزاری نموده و در مقابل نقمت تحمل و صبر را پیشه خود می سازد(۴).

یک خاطره

یک روز در کلاس درس برای دانشجویان رشته روان شناسی در مقطع کارشناسی ارشد «معرفه النفس» درس می دادم، ضمن گفت و گو یکی از دانشجویان گفت: موضوعات علمی را نباید با موضوعات دینی مخلوط کنیم، سپس ادامه داده و گفت: مثلاً ـ یک قاتل به روان شناس مراجعه می کند، گرفتار اضطراب روحی است، روان شناس نباید به او به صورت یک قاتل بنگرد، بلکه باید به صورت یک بیماری که نیاز به معالجه

دارد نگاه کند تا بتواند او را درمان کند.

گفتم: مثلاً به چه نوعی درمان می کند؟ می گوید دست تو درد نکند که جنایتی انجام دادی؟ یا می گوید مهم نیست که قتلی انجام گرفته است؟ این قاتلی که اکنون تحت فشار

۱- یوسف /۸۷.

۲- حجر/۵۶.

۳- اسراء /۸۳.

۴- نمل /۱۹؛ لقمان /۱۷.

وجدان قرار گرفته، شبها آرام ندارد، روزها قرار ندارد، مرتب کابوس می بیند، به چه نحوی معالجه می شود؟

دانشجویان به هم نگاه کردند، جوابی نداشتند، برخی گفتند: اجازه می دهد او درد دل خود را بکند تا عقده اش باز شود و تخلیه روانی گردد.

گفتم: تنها عقده گشایی کافی نیست، زیرا او خوب می داند جنایت کرده، ممکن است برای چند لحظه رنج درونی اش کاسته شود، ولی مجددا تحت فشار وجدان قرار می گیرد، او قرار ندارد مضطرب است، کلافه است، خواب از سرش ربوده شده، اگر لحظه ای هم خوابش ببرد انسانی را می بیند که در خاک و خون می غلطد، یا فریاد زنی را

می شنود که در مرگ شوهر صرخه می زند و یا اشکهای اطفال یتیمی را مشاهده می کند که در مرگ بابا می ریزد، می خواهد فریاد بکشد، ولی جرأت نمی کند، می خواهد خودکشی کند، ولی تصمیم نمی گیرد، می خواهد خود را به دادگاه معرفی کند، ولی می ترسد، اگر ساعتی هم به واسطه داروی مخدری بخوابد اضافه بر آن که از کار و زندگی باز مانده پس از بیداری، دوباره همه مشکلات روانی و وجدانی به سراغش می آید.

درمان اضطراب

همین شخص با همه این خصوصیات اگر به یک عالم دینی و روحانی دانشمندی مراجعه کند برای او راه نشان می دهد، آن عالم دینی فعلاًـ در مسند قضاء نیست که حکم اعدام برای او جاری کند، بلکه او هم به این مجرم به صورت گناهکاری می نگرد که در صدد چاره است و هیچ افق روشنی برای خود نمی بیند، آن دانشمند دینی برای او راه نشان می دهد، راهی که هم او را از بحران نجات دهد و هم جبران جنایت او گردد.

جبران جنایت

برای جبران جرم و جنایت او، از یک طرف توصیه به توبه می کند و از یک سو جلب رضایت بازماندگان مقتول و پرداخت دیه آن و اگر بتواند خودش هم وساطت می کند.

در مرحله اوّل برای او تبیین می کند که هیچ گاه و در هیچ شرایطی راه توبه برای هیچ

کس بسته نیست، بلکه می تواند به سوی خداوند باز گردد، خداوند در مورد افرادی که شرک ورزیده و مرتکب زنا و قتل شده اند پس از آن که تهدید به جهنم می کند می فرماید:

«اِلاّ مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحا فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّه ُسَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللّه ُغَفُورا رَحیمًا»(۱).

(مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند بدیهای این گونه افراد را تبدیل به خوبیها می کند وخداوند اهل گذشت و مهربان است).

یعنی توبه حتی مشرک و قاتل هم پذیرفته می شود و او هم می تواند به سوی خدا برگردد و جبران گذشته جنایت آمیز خود را بکند، او هم می تواند در پیشگاه الهی سر به

زمین ساییده و با اشک و زاری مغفرت الهی را در یابد، از طرفی دیگر با تضرّع و زاری و

اشک و آه در پیشگاه الهی تخلیه شده وعقده او گشوده می گردد، با تکرار تضرّع و زاری هم از نظر روانی عقده اش باز می شود و هم از نظر دینی صلاحیت بیشتری برای مغفرت الهی پیدا می کند، البته همه اینها در پیشگاه الهی است نه در مقابل یک روان شناس. در

مرحله دوم ولی همزمان با مرحله اوّل باید به فکر جبران جنایت خود باشد، آخر او انسانی را محروم از زندگی کرده، بانویی را بی سرپرست نموده و کودکانی را یتیم کرده و

پدر و مادری را گرفتار داغ فرزند نموده است، نمی شود نسبت به این جنایت و عوارض آن بی تفاوت باشد، بلکه جلب رضایت آنها گرچه با پرداخت دیه و خون بها امکان پذیر است، بدین وسیله تا اندازه ای جبران فقدان همسر وعوارض آن و بی پدری فرزندان و رنج یتیمی می گردد.

تنها عقده گشایی کافی نیست و ترمیم خاطر نمی کند، بلکه جبران لازم است، مانند این که یک مجروح نمی تواند بگوید هیچی نیست، مشکلی وجود ندارد، بلکه احتیاج به پانسمان و مداوا دارد، درمان می خواهد یک مشکل فیزیکی را نمی شود تنها با روان درمانی معالجه کرد، شخصی هم که انسانی را از زندگی محروم کرده و اطفال بی گناهی را یتیم نموده تنها با اعتراف نمی تواند پرونده سیاه خود را سفید کند، آن هم اعتراف نزد

۱- فرقان /۷۰.

کشیش یا روان شناس، بلکه باید اضافه بر توبه در پیشگاه الهی جنایت خود را با جلب رضایت و پرداخت دیه تا اندازه ای جبران نماید.

تغییر هویت و اصلاح شخصیت

با وجود توبه و استرضای خاطر و پرداخت دیه طبعا

یک جنایتکار احساس جبران می کند و از آن بحران روانی نجات می یابد، او که شبها به واسطه کابوس خواب نداشت آرام می گیرد و او که در مقابل اشکهای کودکان یتیم تحت فشار وجدان قرار گرفته بود با لبخند آنان به واسطه احسان و پرداخت دیه احساس آرامش می کند، در این نسخه درمانی و برنامه دینی سه منظور انجام می گیرد. نخست درمان یک بیمار از نظر روانی، دوم اصلاح یک جنایتکار از نظر اخلاقی و سوم تأمین یک خانواده داغدیده از نظر اجتماعی.

سرانجام به واسطه توبه واقعی و جبران عاطفی و مادی اضافه بر بخشش الهی یک فرد گمراه و بی دین و جنایتکار و به تعبیر روان شناسی یک بیمار آلوده به جنایت به یک

انسان هدایت یافته و متدین و نیکوکار تبدیل می یابد. این جاست که قرآن کریم می فرماید بدیها مبدّل به خوبیها می گردد.

«فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّه ُسَیِّاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»(۱).

آیا چه نسخه و درمانی می تواند مفیدتر و کاملتر از این نسخه و درمان باشد؟!

امید به آخرت

همچنان که در دنیا باید امیدوار به عنایت الهی بود نسبت به آخرت هم نباید مأیوس از رحمت او بود. فرد با ایمان با دلی شاد و خرّم چشم به درخشش «لاَتَقْنَطُوا» دوخته که خداوند می فرماید:

«قُلْ یا عِبَادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلی اَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّه ِاِنَّ اللّه ِیَغفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعا»(۲).

(بگو ای بندگان من، افرادی که نسبت به خود زیاده روی کرده و از حد تجاوز

۱- فرقان /۷۰.

۲- زمر /۵۳.

نموده اید، مأیوس نباشید از رحمت خداوند، خداوند تمامی گناهان را می بخشد).

ولی شخصی که ایمان ندارد مشمول «اولئک یئسوا» است که خداوند می فرماید :

«وَالَّذِینَ کَفَرُوا بِایَاتِ اللّه ِ وَ لِقائِهِ اُولئِکَ یَئِسُوا مِنْ رَحمَتی وَ اُولئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیمٌ»(۱).

(و آنهایی که به آیات خداوند و لقای او کافر شدند، آنها از رحمت من مأیوس هستند و برای ایشان عذابی دردناک است).

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«عَجِبْتُ لِمَنْ یَقْنَطُ وَ مَعَهُ الاِسْتِغْفارُ»(۲).

(تعجب می کنم از کسی که مأیوس می شود، در حالی که با او استغفار می باشد).

یعنی در صورتی که خداوند متعال راه استغفار را باز گذاشته و انسان در هر لحظه ای می تواند به خداوند بازگشته و از او پوزش بطلبد چرا مأیوس می باشد، آخر درب رحمت الهی همیشه باز است و هیچ گاه دست رد به سینه او زده نمی شود.

نسیم رهایی و نجات پیوسته از سوی پروردگار متعال می وزد و آیات قرآنی و دعاهای وارده مرتب نوید رحمت می دهند. از این رو هیچ گاه نباید از رحمت الهی نومید بود و باید چشم به عنایات او داشت.

کسی که مأیوس از رحمت خداوند است او را نشناخته و توجّه به وسعت کرم وی ندارد و از حکمت و فلسفه آفرینش بی خبر است و متوجه نیست بر این که اصل آفرینش بر پایه رحمت و احسان است نه نقمت و محرومیت.

فرد نومید از رحمت وغفران الهی ممکن است دست به هر خلافی بزند و مرتکب هرجنایتی بگردد. از این رو در هیچ شرایطی دستورات دینی آدمی را به یأس نمی کشاند و پیوسته روزنه امید را برای او باز می گذارد.

خاطره ای عبرت انگیز

خدا نکند که انسان آنچنان غرق گناه گردد که هیچ گونه روزنه امیدی برای خود نبیند،

۱- عنکبوت /۲۳.

۲- نهج البلاغه، حکمت ۸۷.

همچنان که سلیمان بن مهران بن اعمش می گوید: در ایام حج مشغول طواف بودم که دیدم فردی می گوید: پروردگارا، گناه مرا ببخش گر چه می دانم نمی بخشی!

سلیمان می گوید: از این گفتار لرزه بر اندامم افتاد و به او نزدیک شده و گفتم: تو در حرم خدا و پیامبرش هستی و این ایام هم ایام حرام و ماه با اهمیتی است، چرا از رحمت الهی مأیوس می باشی؟!

گفت: گناه من بزرگ است، گفتم: بزرگتر از کوه تهامه، گفت: آری، گفتم: به اندازه کوههای بلند؟ گفت: آری، سپس ادامه داده و گفت: اگر مایل باشی می توانم به تو خبر دهم، ولی از حرم خارج شویم، از این رو با هم از حرم خارج شدیم، در خارج از حرم اظهار داشت و گفت: من در لشکر نکبت بار عمر سعد بودم و جزء چهل نفری هم بودم که سر مبارك امام حسین علیه السلام را از کوفه به شام برای یزید بردند، سپس به برخی از وقایعی که اتفاق افتاده بود اشاره کرد:(۱)

مکن کاری که پا بر سنگت آیو

جهان با این فراخی تنگت آیو

چو فردا نامه خوانان نامه خونند

تو وینی نامه خود ننگت آیو

ایمنی و یأس از خدا

همچنان که یأس از رحمت الهی از گناهان کبیره است، ایمنی از تدبیر او و به تعبیر روایی ایمنی از مکر الهی هم گناهی بزرگ می باشد(۲).

ایمنی و یأس هر دو انسان را به فساد می کشانند و سبب می شوند که انسان دست به هر گناهی بزنند از این رو باید در تبلیغات دینی توجه کامل به این دو آفت اجتماعی بشود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«اَلْفَقِیهُ کُلُّ الْفَقِیهِ مَنْ لَمْ یُقَنِّطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَهِ اللّه ِ وَلَمْ یُؤْیِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللّه ِ وَ لَمْ یُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَکْرِاللّه ِ»(۳).

۱- بحار الأنوار، ج۴۵، ص۱۸۴.

۲- اصول کافی، ج۳، ص۳۹۰.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۸۷.

(فقیه تمام عیار، کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید مسازد و از شادمانی خدایی مأیوس نکند و از تدبیر و چاره سازی (عذاب) خداوند هم ایمن نسازد).

نومیدی و یأس از مردم

نقطه مقابل یأس از پروردگار، یأس از مردم و به طور کلی غیر خداوند است، انسان عارف چشم به دست احدی غیر از خدا نداشته و کسی غیر از او را نمی شناسد، تنها اتکال او به ذات بی نیاز الهی است و به موجودی دلبستگی ندارد.

بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم

تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است

همچنان که در نماز با دلی پاک و مخلصانه می گوید «ایّاک نعبد» با اعتمادی محکم و استوار هم می گوید: «وایّاک نستعین». یأس و نومیدی از مردم و دستمایه آن دو موجب حریت روح آدمی وآرامش نفسانی اوست همچنان که طمع و چشم داشت به آنان موجب اسارت و ذلت انسانی می باشد.(۱)

عزت دینی مؤمن در آن است که از دست مردم مأیوس بوده و تنها به عنایات خدایی بنگرد.

جبرئیل به رسول اکرم عرض کرد وگفت:

«وَ اعْلَمْ أَ نَّ شَرَفَ الرَّجُلِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَ عِزُّهُ اسْتِغْنَاؤُهُ عَنِ النَّاسِ»(۲).

(شرافت انسان در قیام و عبادت شبانه و عزت او در بی نیازی از مردم است).

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: نومیدی از مردم ثروت بزرگی است و امام باقر علیه السلام فرمود: بهترین ثروت اعتماد به خداوند و یأس و نومیدی از دستمایه انسانها می باشد.(۳)

نتیجه

«اِلهی کَیْفَ ایَسُ...» امیر مؤمنان از عنایات دنیوی الهی به رحمت و غفران اخروی او

۱- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۶۱.
۲- میزان الحکمه، نقل از خصال صدوق، ج ۱، ص ۷.
۳- میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۶۱.

استدلال می نماید.

او که در این جهان از باران نعمتش سیراب نموده در آن جهان هم از چشمه زلال کوثرش محروم نمی فرماید.

او که در این جهان از نعمت ایمان برخوردار کرده در آن جهان از انعام رضوان بهره ور می فرماید.

او که در این جهان مزیّن به قرآن فرموده، در آن جهان هم مفتخر به غفران می فرماید.

او که در این جهان زیور ولایت بر فرق ما نهاده در آن جهان هم از پرتو عنایت منور می سازد.

و خلاصه آن که او که در این جهان ما را غرق نعمتهای معنوی و مادی نموده در آن جهان از انعام بهشتی و رضوان الهی محروم نمی فرماید.

ای که پیش تو راز پنهانم

آشکارست! تا به کی خوانم

بر تو این نامه پریشانی؟

چون تو حرفا به حرف می دانی

چون کند دست قهرمان اجل

طی این نامه خطا و خلل

ز آب عفوش ورق بشوی نخست!

پس به کلک کرم که در کف توست

بهر آزادی ام برات نویس!

وز خطاها خط نجات نویس!

مپسندم از آن صحیفه خجل

یوم نَطوِی السّماءَ کَطَیِّ السِّجِل(۱)

ص:۱۰۸

۱- هفت اورنگ جامی.

بخش دهم

اشاره

«اِلهِی تَوَلَّ مِنْ اَمْری ما اَنْتَ اَهْلُهُ وَ عُدْ عَلَیَّ بِفَضْلِکَ عَلی مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ».

ترجمه

معبودم! آن طور که خودت شایسته هستی عهده دار کار من شو و از روی فضل خود به من توجه فرما، توجه به گناهکاری که جهالتش او را فرا گرفته است و غرق در نادانی خویش می باشد.

واژه ها

غمر: پوشاندن، فرا گرفتن. «غَمَرَهُ الْماءُ غَمْرا: عَلاه و غَطّاهُ»، یعنی آب از او بالا آمد و او را در زیر گرفت. راغب گوید: غمره آب بزرگی است که محل خویش را پوشانده و به طور مثل به جهالتی و غفلتی که شخص را احاطه کرده گفته می شود. «بَلْ قُلُوبُهُمْ فی غَمْرَهٍ مِنْ هـذَا»(۱) بلکه قلوبشان از این قرآن در غفلت است، غفلت نیز قلب را می پوشاند، طبرسی آن را در آیه غفلت و به قولی جهالت و حیرت گفته است. ایضا آیه ۵۴ مؤمنون و ۱۱ ذاریات.(۲)

شرح

در این فقره از دعا نکات متعددی است که ذیلاً اشاره می شود:

۱- مؤمنون /۶۳.

۲- قاموس قرآن، ج۵، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

ولایت الهی

۱ – امام علیه السلام از خداوند متعال می خواهد که خودش عهده دار کار او گردد و او را به دیگری واگذار ننماید. در ولایت الهی عزّت است و افتخار و در ولایت دیگری ذلت است و شرمساری، ولی باید دید چه کسانی را خداوند ولایت می کند و چه کسانی را رها می سازد؟ که در نتیجه یا در چنگال نفس اماره به سر می برند و یا شکار شیطان می گردند.

ولایت الهی مربوط به افرادی است که ایمان خالص و عمل صالح داشته باشند همان طور که قرآن کریم در مورد ایمان می فرماید: «اللّه ُوَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا»(۱) و در مورد عمل صالح هم می فرماید: «وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحینَ»(۲).

نقطه مقابل ولایت الهی، ولایت شیطانی است که تنها تابعان خویش را در زیر پوشش می گیرد و بر آنها تسلط دارد همچنان که قرآن کریم می فرماید:

«اِنَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَی الَّذینَ امَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ * اِنَّما سُلْطانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذینَ هُمْ بِهِ مُشرِکُون».(۳)

(البته (شیطان) بر افرادی که ایمان به خداوند و توکل بدو دارند سلطه نخواهد داشت – تنها تسلط او بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته و نسبت به پروردگارشان شرک می ورزند).

کفایت الهی

۲ – از خداوند می خواهد آن طور که شایسته خودش می باشد عهده دار امور وی گردد، او قدرتی بی نهایت است که هر چه خواسته باشد برای وی امکان پذیر است، علمی بی پایان است که به هر نیاز و مصلحتی آگاهی دارد و رحمتی نامحدود است که همگان را فرا می گیرد و حکمتی ژرف است که با عنایت به بهترین وضع ممکن انجام

۱– بقره /۲۵۷.

۲– اعراف /۱۹۶.

۳– نحل /۹۹ – ۱۰۰.

می دهـد، از این رو هیـچ کم و کـاستی وجـود نخواهـد داشت، فیض از سوی او کامـل است و اگر نقصـانی باشـد از طرف ما است، و چه گویاست دعای سحر ماه مبارک رمضان و مناجات امیر مؤمنان در مسجد کوفه.

قرب الهی

۳ - انسان به واسـطه گناه از خداوند دور می شود در نتیجه خداوند هم از انسان دور می گردد، ولی آدمی به واسطه توبه به او روی می آورد و او هم به واسـطه قبول توبه به آدمی عنـایت می فرمایـد، گر چه پروردگار به واسـطه گناه از آدمی دور شـده، ولی انسان می تواند با تضرّع و زاری عنایات او را جلب نموده و موجب لطف و رحمت وی گردد.

فضل الهی نه استحقاق بشری

۴ - بازگشت الهی به واسـطه فضل و کرم اوست نه به علت استحقاق و طلب آدمی، زیرا تنها یک گناه جا دارد که انسان را به اعماق ضلالت پرتاب کند و اگر تفضّل الهی نباشد او را برای همیشه ساقط نماید.

دست آویز اولیاء اللّه فضل و کرم الهی است، همان طور که زینت عابدان و امام ساجدان در مناجات خودش می گوید:

«لَسْتُ اَتَّکِلُ فِی النَّجاهِ مِنْ عِقابِکَ عَلی اَعْمالِنا بَلْ بِفَضْلِکَ عَلَیْنا»(۱).

(اعتمادی ندارم در نجات و رهایی از عقاب تو بر اعمال خود، بلکه اعتماد من به فضل و کرم تو می باشد).

واژه فضـل از واژه هـایی است که در دعاهـا و درخواسـتهای ائمه زیـاد به کـار رفته تـا آن جا که رسول اکرم نجات و ورود به بهشت را حتی برای خودش مرهون فضـل و رحمت پروردگار متعال معرفی می نمایـد.(۲) فضل الهی نوید بسیاری را به انسان می بخشد، زیرا

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، ص۳۴۱.

۲- التاج الجامع، ج۵، ص۲۱۵.

اگر آدمی بـا دست کوتاه خود نتوانـد خوشه ای از خرمن پرفیض الهی بچینـد، او با عنایتی می توانـد وی را بهره ور سازد و به خوبی قادر و توانا است که انسان دور افتاده ای را از مرداب گناه رهایی بخشوده به عزّت مغفرت مفتخر فرماید.

ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید

هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند

رابطه بین گناه و جهالت

۵ - رابطه فراوانی بین گنـاه و جهـالت وجود دارد، همچنـان که ارتباط زیادی بین اعمال شایسـته و فهم و درایت موجود است. آدمی در اثر جهالت و نادانی مرتکب گناه می شود و گرنه معنی نـدارد خود را آلوده به معصیت و نافرمانی کند. هرچه انسان فهم و درایتش بیشتر باشد اجتناب او از گناه زیادتر و تعبدش فزونتر خواهد بود.

شخصی از امام صادق علیه السلام سؤال کرد که عقل چیست؟

امام فرمود: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحمنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ».

(چیزی است که به وسیله آن خداوند پرستش شود و بهشت به دست آید).

شخص گفت: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟

امام فرمود: «تِلْکَ النَّکْرَاءُ تِلْکَ الشَّیْطَنَهُ وَ هِیَ شَبِیهَهٌ بِالْعَقْلِ وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْلِ».(۱)

(آن نیرنگ است، آن شیطنت است، شبیه عقل می باشد، ولی عقل نیست).

آدم عاقـل که زنـدگی خود را به واسـطه گنـاه تبـاه نمی سـازد، آدم فهمیـده که آخرتش را به چنـد روز دنیا نمی فروشـد. آیا معتادی که در حالتی نکبت بار به سر می برد جاهل نیست؟! و آیا قاتلی که در آستانه اعدام قرار گرفته است نادان نمی باشد؟ آیا علت اصلی

آن بدبختی و این بیچارگی جهل و نادانی نبوده است؟

امیر المؤمنین علیه السلام از گناهکار تعبیر به شخصی می نماید که در جهل و نادانی فرو رفته

است و نیاز دارد به این که دست رحمت ایزدی او را گرفته و نجات بخشد.

۱- اصول کافی، ج۱، ص۱۱.

بخش یازدهم

اشاره

«اِلهِی قَدْ سَتَرْتَ عَلَیَّ ذُنُوبا فِی الدُّنْیا وَ اَنا اَحْوَجُ اِلی سَتْرِها عَلَیَّ مِنْکَ فِی الاُْخْری اِذْ لَمْ تُظْهِرْها لِأَحَدٍ مِنْ عِبادِکَ الصّالِحِینَ فَلاتَفْضَحْنِی یَومَ الْقِیامَهِ عَلی رُؤُوسِ الْأَشْهادِ».

ترجمه

معبودم! در دنیا گناهانی از مرا مخفی و پوشیده داشتی و من به پوشیده بودن آنها در آخرت نیازمندترم، در این جهان آنها را برای هیچ یک از بندگان صالح خود بر ملا نساختی، روز قیامت هم مرا در مقابل همگان رسوا مفرما.

واژه

احوج: محتاج تر.

شرح

ستّار بودن خداوند

خداوند ستّار: انسان از جهات متعددی مرهون عنایات الهی است. یکی از آنها اغماض و چشم پوشی او و ستر و پرده افکنی الهی است.

یکی از اسامی پروردگار «ستّار» است. خداوند بر مبنای ستّار بودنش گناهان آدمی را پنهان می دارد و آبروی او را محفوظ می دارد. در دعای افتتاح می خوانیم(1): ستایش

ص:۱۱۳

۱- مفاتیح الجنان، ص۳۲۷.

خداوندی را است که جوابم را می گوید هنگامی که او را می خوانم و بر هر زشتی من پرده می نهد و در عین حال او را نافرمانی می کنم.

در دعای ابو حمزه هم می خوانیم(۱): خداوندا مرا مهلت دادی، ولی رعایت نکردم و بر روی عیب و گناه من پرده افکندی، ولی شرم نکردم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

بر هر بنده ای چهل پرده کشیده شده تا وقتی چهل گناه کبیره مرتکب شود، چون مرتکب چهل کبیره شد پرده ها از او برداشته شود، آن گاه خداوند به آن فرشته ها وحی فرماید: که گناهان بنده ام را بپوشانید، فرشتگان گناهان او را بپوشانند، با وجود این باز هم هر کار زشتی را انجام دهد تا آن جا که به کار قبیح خود در نزد مردم ببالد، فرشتگان گویند: پروردگارا، این بنده تو هر عملی را مرتکب می شود و ما از کردار او شرم داریم! در این هنگام خداوند به ملائکه وحی می کند که پوشش خود را از روی او بردارید و چون کارش بدینجا رسید به دشمنی با ما خانواده بپردازد، در این هنگام پرده او در آسمان و

پرده او در زمین دریده شود، سپس ملائکه گویند: پروردگارا، این بنده تو پرده دریده گردیده، خداوند به ملائکه می فرماید: اگر به او توجهی داشتم نمی گفتم که پوشش بالهای خود را از وی بردارید.(۲)

در این روایت تصریحات و اشاراتی است بر پرده پوشی خداوند و این که تا آن جا که امکان داشته باشد خداوند متعال در صدد پرده پوشی است، ولی اگر هتاکی به نهایت رسید، پرده ها دریده شده و چهره واقعی گنهکار هتاک برملا شود.

پرده پوشی الهی تا آن جاست که گاهی آدمی مغرور می شود، همان طور که امام سجاد علیه السلامی گوید: «وَ غَرَّنِی سِتْرُکَ الْمُرْخی عَلَیَّ»(۳)، (پرده پوشی ات مرا مغرور ساخته). و

مهلت دادن او تا آن جاست که آدمی از حدود الهی تجاوز می کند، همچنان که عرضه

۱- مفاتیح الجنان، ص۳۴۸.

۲- اصول کافی، ج۳، ص ۳۸۱ - ۳۸۲.

۳- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، ص۳۴۸.

می دارد: «اَنَا الَّذی اَمْهَلْتَنی فَمَا ارْعَوَیْتُ»،(۱) (پروردگارا من همان کسی هستم که مرا مهلت دادی، ولی رعایت نکردم).

نقطه مقابل آدم هتاک اصرارگر، انسان شرمنده و تائب است که نه تنها توبه اش پذیرفته می گردد، بلکه پوششی بر روی خطایای او افکنده می گردد.

معاویه بن وهب می گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: هنگامی که بنده الهی توبه نصوح انجام دهد، خداوند متعال او را دوست داشته و نسبت به گناه وی در دنیا و آخرت پرده پوشی می کند.

معاویه می گوید گفتم: چگونه پرده پوشی می کند؟

امام فرمود: هر گناهی را که دو فرشته موکّل بر او نوشته اند از یادشان می برد و به اعضا و جوارح او و همچنین نقاط متعددی از زمین که بر روی آن گناه انجام گرفته است وحی می فرستد که گناهانش را پوشیده و مخفی بدارند، از این رو خداوند را ملاقات می کند در حالی که هیچ چیزی به ضرر او شهادت به گناه نمی دهد.(۲)

پرده پوشی الهی نقش پر اهمیتی در سازندگی شخصی و روابط اجتماعی دارد، انسانها گاهی چهره ای فریبنده دارند، ولی آن سوی چهره اخلاقی گزنده، گاهی زبانی منافق گونه دارند، ولی قلبی پر از حقد و کینه و گاهی هم دارای ظاهری آراسته هستند، ولی کرداری نکوهیده، اگر پرده از روی اخلاق و اعمال برداشته شود هزاران زشتی برملا گردد، آن گاه افراد بی حیا و دریده شوند و گمانهای خوب به یقینهای بد تبدیل شود، قهرا

روابط اجتماعی تغییر یابد و نزدیکان از هم ببرند و دوستان، دشمن همدیگر گردند.

پرده ای ستّار از ما بر مگیر

باش اندر امتحان ما را مجیر

چون کند جان بازگونه پوستین

چند واویلا برآید ز اهل دین

بر دکان هر زرنما خندان شدست

زانک سنگ امتحان پنهان شدست

قلب پهلو می زند با زر به شب

انتظار روز می دارد ذهب

امام علیه السلام از خداوند درخواست می کند همان طوری که در دنیا پرده بر روی زشتی ها

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی.

۲- اصول کافی، ج۴، ص۱۶۴ - ۱۶۹.

افکنده است در آخرت هم که صحنه ای عظیم تر و جمعیتی انبوه تر وجود دارد این عنایت را دریغ نداشته و مفتضح نگرداند.

در این فراز هشداری است به ویژه نسبت به افرادی که برای شخصیت و آبروی خود اهمیت بسزایی قائل هستند، همان طور که نمی خواهند آبروی ایشان در این جهان از بین رود به طریق اولی توجه داشته باشند که در آن جهان هم آبرویشان برباد نرفته و به افتضاح کشیده نشوند.

حفظ آبروی دیگران

برای آن که آبروی انسان محفوظ بماند و در قیامت پرده از روی اعمال وی برداشته نشود راه و چاره ارائه شده است. نخستین راه توبه از گناه است، همچنان که در روایت معاویه بن وهب مشاهده کردیم و دومین راه پرده پوشی از عیوب دیگران می باشد که در روایات بسیاری توصیه بدان شده است، افشای عیوب دیگری سبب می شود که پرده از روی عیبهای انسان برداشته شود و پوشیدن عیوب دیگران باعث می شود که عیوب انسان برملا نگردد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: در مدینه اقوامی بودند که عیبهایی داشتند، ولی چون نسبت به عیوب دیگران ساکت بودند خداوند متعال هم مردم را نسبت به عیوب ایشان ساکت فرمود، از دنیا رفتند در حالی که هیچ گونه عیبی از ایشان در نزد احدی برملا نبود،

متقابلاً در همین مدینه اقوامی بودند که عیب ظاهری نداشتند، ولی چون در مورد عیوب مردم زبان به گفتار گشودند خداوند متعال هم عیوب آنها را آشکار ساخت، به طوری که به واسطه همان عیوب شناخته می شدند تا آن که بالاخره در همان حال دار فانی را وداع کرده و مردند.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید: آن کس که عیب مؤمنی را که از افشای آن بیمناک است بپوشاند و مخفی دارد خداوند متعال هفتاد عیب از عیوب او را مخفی داشته و

۱- بحار الأنوار، ج۷۵، ص۲۱۳.

می پوشاند.(۱)

پیامبر اکرم می فرماید: «لا یستر عبد مؤمن عوره عبد مؤمن إلّا ستره اللّه یوم القیامه و من أقال اللّه عثرته یوم القیامه»(۲).

(بنده مؤمن عیبی از بنده مؤمنی را نمی پوشاند مگر آن که خداوند متعال عیوب او را در روز قیامت می پوشاند و هر کسی که صرف نظر کند از لغزش مسلمانی، خداوند صرف نظر می کند از لغزش او در روز قیامت).

پی گیری اسرار مردم و به دست آوردن عیبهای مخفی آنها بسیار ناپسند و مبغوض الهی است.

ابو برده می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ما نماز گزارد و سپس با سرعت به سوی مسجد رفت و با آوازی بلند فرمود: ای گروهی که با زبان ایمان آورده ولی ایمان خالصانه وارد

قلب ایشان نشده است، عیوب پنهانی مؤمنان را پی گیری نکنید و برملا نسازید، هرکس چنان کاری کند خداوند متعال هم عیوب پنهانی او را پی گیری می نماید و هر کس را که خداوند عیوب او را پی گیری کند مفتضح و رسوا می سازد گر چه در میان منزل خودش باشد.(۳)

نه تنها مؤمن نباید عیوب مؤمنان را برملا سازد بلکه باید در صدد پرده پوشی عیوب آنان باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود: «یَجِبُ لِلْمُؤمِنِ عَلَی الْمُؤمِنِ أَنْ یَسْتُرَ عَلَیْهِ سَبْعِینَ کَبِیرَهً»(۴).

(واجب است بر مؤمن که هفتاد گناه کبیره از مؤمنی را بپوشاند).

مرحوم علامه مجلسی می فرماید: عدد هفتاد گویای کثرت است یعنی واجب است مؤمن گناهان فراوانی را از مؤمن دیگری بپوشاند.

ستر کن تا بر تو ستّاری کنند

تا نبینی آمنی بر کس مخند

آنچ بر تو خواه آن باشد پسند

بر دگر کس آن کن از رنج و گزند

۱- بحار الأنوار، ج۷۴، ص۳۲۲.

٢- تفسير المراغى، ج١٨، ص٨٧.
٣- بحار الأنوار، ج٧٥، ص٢١٤.
٤- بحار الأنوار، ج٧٤، ص٣٠١.

وآنچه نپسندی به خود از نفع و ضر

بر کسی مپسند هم ای بی هنر

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ قالَ فِی مُؤمِنٍ ما رَأَتْ عَیْناهُ وَسَمِعَتْ اُذُناهُ کانَ مِنَ الَّذِینَ قال اللّه[(۱)] «اِنَّ الَّذینَ یُحِبُّونَ اَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذِینَ امَنُوا لَهُمْ عَذابٌ اَلِیمٌ فِی الدُّنیا وَالْاخِرَهِ»[(۲)].

(هر کس در مورد مؤمنی چیزی بگوید که دیدگانش دیده وگوشهایش شنیده است از افرادی می باشد که خداوند درباره ایشان فرموده است: آنهایی که دوست دارند که زشتی و منکر در میان افراد با ایمان افشا گردد برای آنها عذاب دردناکی در دنیا و آخرت

می باشد).

وجوب نهی از منکر و حرمت غیبت

اسلام برای حفظ آبروی مسلمان و پاکداشت جامعه اسلامی اهتمام بسیاری قائل است و دستوراتی وضع نموده است از جمله امر به معروف و نهی از منکر را واجب فرموده و غیبت و اشاعه اسرار مردم را حرام نموده است، نهی از منکر آن است که با جوانمردی عیب شخص را به خودش گوشزد نموده و اصلاحش کنی و غیبت آن است که عیب و خلاف او را نزد دیگری و در غیابش گویی و آبرویش را ببری.

۱- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص۲۱۳.

۲- نور /۱۹.

بخش دوازدهم

اشاره

«اِلهِی جُودُکَ بَسَطَ اَمَلِی وَعَفْوُکَ اَفْضَلُ مِنْ عَمَلِی».

ترجمه

معبودم! بذل و بخشش تو آرزوی مرا گسترش داده و عفو و گذشت تو برتر از عمل و کردار من می باشد.

واژه

امل: آرزو.

شرح

در این عبارت زیبا و امیدبخش چند نکته وجود دارد:

۱ – بذل و بخشش الهی

خداوند متعال هم قادر است هم غنی و هم جواد، از این رو کم خواستن از او دلیل ضعف اندیشه می باشد، گاهی طرف انسان ضعیف است، گاهی نیازمند و گاهی بخیل از این جهت آدمی مجبور است سطح خواست خود را محدود نماید، ولی درصورتی که خداوند هرگونه قدرت و توانی را دارد و غنی و بی نیاز مطلق می باشد و اهل بذل و بخشش هم هست دیگر دلیلی ندارد آدمی تنگ نظری به خرج دهد، برای خداوند کم و زیاد مطرح نیست، کوچک و بزرگ وجود ندارد، همه چیز خرد و کوچک است و همه چیز در تحت قهر و غلبه اوست، همه جهان را آفریده و می فرماید:

«وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ»(۱).

(به ما هیچ گونه خستگی نرسید)، چه رسد به این که کسی را خواسته باشد غرق در نعمت خویش گرداند، گاهی انسان در کنار آب باریکی قرار می گیرد قهرا باید کم مصرف کند که اسرافی رخ ندهد و حق دیگری از بین نرود، ولی گاهی در کنار رودخانه سرشاری قرار دارد در این صورت دلیلی ندارد که آدمی در نوشیدن آن قناعت ورزد. حال ما هستیم و دریای بیکران بذل و بخشش الهی، معنایی ندارد که با دیده ای تنگ بنگریم و درخواست اندکی داشته باشیم بلکه جود او سبب می شود که آرزویی گسترده و خواسته هایی ارزنده داشته باشیم.

۲ – گذشت و مغفرت سرمدی

گاهی انسان به گناه خود می نگرد و از این رو شرمنده

است که با چه رویی درخواست کند، با رویی سیاه و کوله باری از گناه، ولی هنگامی که به

عفو وغفران او نگاه می کند امیدوار می شود که هم گناهش آمرزیده شود و هم حاجتش برآورده گردد، امام سجاد علیه السلام می گوید:

«اِنَّ لَنا فِیکَ اَمَلاً طَوِیلاً کَثیرًا، اِنَّ لَنا فِیکَ رَجاءً عَظیمًا، عَصَیناکَ وَ نَحْنُ نَرْجُو اَنْ تَسْتُرَ عَلَیْنا»(۲).

(ما در مورد تو آرزوی طولانی داریم، ما در مورد تو امید فراوانی داریم، نسبت به تو عصیان ورزیده ایم ولی امید داریم که همه آنها را بپوشانی و گذشت نمایی).

۳ – اعمال ناقابل انسانی

گر چه اعمال صالح ارزنده است و در کنار ایمان موجب نجات می باشد، ولی تکیه و اعتماد بر آن شایسته نیست که اگر عنایت الهی نباشد با یک غفلت همه برباد می رود و چون خرمنی می سوزد.

گنهکار اندیشناک از خدای

به از پارسای عبادت نمای

که آن را جگر خون شد از سوز و درد

گر این تکیه بر طاعت خویش کرد

ندانست در بارگاه غنی

که بیچارگی به ز کبر و منی

انسان نباید به هیچ چیز اتکال داشته باشد، نه به خوبی خود که در یک لحظه قلبش

۱- ق /۳۸.

۲- دعای ابو حمزه ثمالی.

آلوده می گردد و نه به عمل خویش که در لحظه ای تباهش می سازد، باید به خدا پناه برد که مبادا ما را به خودمان واگذارد، چه بسا افرادی بودند که در اثر غرور و منیت عمرشان

بر باد رفت و اعمال صالحشان آتش گرفت، نه اعتمادی به نفس اماره است ونه ایمنی از شیطان مکاره، نه دلبستگی به علم و دانش که با یک بیماری یا سکته مغزی از بین می رود

و نه اعتماد به تقوا و پرهیز که با یک وسوسه ضربه می خورد بلکه تنها اتکال به خدا و

عنایات او.

ص:۱۲۱

بخش سیزدهم

اشاره

«اِلهِی فَسُرَّنِی بِلِقائِکَ یَوْمَ تَقْضی فِیهِ بَیْنَ عِبادِکَ».

ترجمه

معبودم! بنابراین مرا به لقای خودت شادمان نما در آن روزی که میان بندگانت قضاوت می فرمایی.

واژه

سُرَّنِی: مسرور فرما.

شرح

امام علیه السلام، با توجه به فقره قبلی و امید فراوان به جود خداوندی، از او درخواست بزرگترین آرزو را می نماید وآن عبارت است از لقای الهی که مهمترین خواسته اولیای او

می باشد که اینک قدری بیشتر درباره این نوید با شکوه عرفانی به گفتار می پردازیم:

لقاء اللّه

لقاء اللّه آخرین منزل سالکان راه حق و نهایت درجه آرزوی اولیای الهی است، لطیف ترین نکات عرفانی در آن نهفته و پرشکوه ترین سوز و گدازها در مورد آن است.

لقای الهی در قرآن کریم بارها به صورتهای گوناگونی مطرح شـده است مانند: «لِقاءُاللّه»(۱)، «لِقاءِ رَبِّهِم»(۲)، «لِقاء رَبِّكَمْ»(۳)، «لِقاءَ رَبِّهِ»(۴)، «لِقاءَنَا»(۵)، «لِقائِهِ»(۶)، «مُلَاقُوا رَبِّهِمْ»(۷)، «مُلاقُوا اللّه ِ»(۸)، «مُلَاقُوهُ»(۹)، «فَمُلاقيهِ»(۱۰) و «يَومَ التَّلاق»(۱۱).

لقـای الهی بـا تعـابیر دیگری هـم در قرآن کریـم مطرح شـده استماننـد «رؤیت»(۱۲)، «نظر»(۱۳)، «حشـر به سـوی او»(۱۴) و «ارتزاق در نزد او»(۱۵) که تفاوتهایی هم ممکن است داشته باشـند، حال باید دید معنای «لقاء» چیست ومنظور از «لقای الهی» چه می باشد؟

لقاء از نظر لغت

لقاء عبارت از رو به رو شدن با شی ء و مصادف شدن با اوست، راغب می گوید: اللِّقاء مُقابَلَهُ الشی ءِ وَ مُصادَفَتُه معا.(۱۶)

ابن منظور می گوید: قال الأزهری: التَّلَقِّی هو الاستقبال.(۱۷)

تحلیلی در مورد معنای لقاء

«لِقاء» انحصار در ملاقات مادی نـدارد بلکه نسبت به امور معنوی هم صدق می کند از این رو مشاهده می کنیم واژه هایی که از این ماده گرفته شده است و در امور معنوی به کار

رفته است. ابن منظور(۱۸) و ابن اثیر(۱۹) در مورد «وَلا يُلَقّيها اِلّا الصّابِرُونَ»(۲۰) می گویند: أی

ص:۱۲۳

۱- انعام /۳۱؛ عنکبوت/ ۵.

۲- انعام /۱۵۴؛ فصّلت /۵۴.

۳- رعد /۲.

۴- کهف /۱۱۰.

۵- یونس /۷ و ۱۵.

۶- عنکبوت /۲۳.

۷- بقره /۴۶.

۸- بقره /۲۴۹.

۹- بقره /۲۲۳.

۱۰- انشقاق /۶.

۱۱- غافر /۱۵.

۱۲- نجم /۱۱.

۱۳- قیامه /۲۳.

۱۴- آل عمران /۱۵۸.

۱۵- آل عمران /۱۶۹.

۱۶- المفردات فی غریب القرآن، ص۴۵۳.

۱۷- لسان العرب، ج۱۵، ص۲۵۶.

۱۸- لسان العرب، ج۱۵، ص۲۵۶.

۱۹- النهایه، ج۴، ص۲۶۸.

۲۰- قصص /۸۰.

ما یَعْلَمُها وَ یُنَبِّهُ عَلَیْها و طریحی(۱) در ذیل آیه «وَ مَا یُلَقّیهَا اِلاَّ الَّذینَ صَبَرُوا» می گوید: اَیْ ما یَعْلَمُها وَ یُوفَقُ لَها بِالْاَخْذِ وَالْقَبُولِ، در این جا تلقی را به معنای آگاهی و علم که از امور معنوی می باشد منظور نموده اند.

فخر رازی می گوید: لَقَی فِلانٌ جهدا شَدِیدا وَ لَقِیتُ مِنْ فُلان الدّاهیه وَ لاقی فُلانٌ

حَمامَه(۲).

در قرآن کریم آیات متعددی است که واژه های مشتق شده از لقاء در امور معنوی به کار رفته است، مثلاً خداوند متعال در مورد حضرت آدم علیه السلام می فرماید: «فَتَلَقّی ادَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِمَاتٍ»(۳) و در مورد حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «واَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّهً مِنّی»(۴) و در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «و اِنَّکَ لَتُلَقَّی القُرآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ»(۵). بدیهی است

دریافت حضرت آدم کلمات مبارکه را از خداوند و القاء محبت به حضرت موسی و دریافت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیات قرآنی را یک دریافت مادی نبوده است بلکه فراگیری علمی بوده که دریافتی معنوی می باشد. در این مورد آیات بسیاری است که دلالت بر این گفتار می نماید.

در دعاهای ائمه اطهار علیهم السلام که نزدیکترین متون نسبت به قرآن کریم و زمان نزول وحی می باشد چنان مطلبی مشاهده می شود. امام سجاد علیه السلام در دعای خود نسبت به خداوند متعال می گوید: «وَ تَلَقَّیْتَ مَنْ عَصاکَ بِالْحِلْم»(۶) و در مورد خودش می گوید: «وَ هذا

مَقامُ مَنِ اسْتَحْی لِنَفْسِهِ... فَتَلَقّاکَ بِنَفْسٍ خاشِعَهٍ»(۷) ونیز می گوید: «...تَلَقّاکَ بِالْاِنابَهِ»(۸). بدیهی است که برخورد حلیمانه الهی با معصیت کار و بر خورد خاشع و منیبانه آدمی با پروردگار برخوردی فیزیکی و لقایی مادی نیست بلکه برخورد و لقایی معنوی است؛ زیرا حلم و خشوع از امور معنوی می باشند.

۱- مجمع البحرین،ج۱، ص۳۷۷.

۲- تفسیر کبیر، ج۳، ص ۵۱.

۳- بقره /۳۷.

۴- طه /۳۹.

۵- نمل /۶.

۶- صحیفه کامله سجادیه، دعای ۴۵.

۷- صحیفه کامله سجادیه، دعای ۳۲.

۸- صحیفه کامله سجادیه، دعای ۱۲.

نتیجه

با توجه به مطالب فوق تفسیر برخی از مفسرین یا سلفیه واژه «لقاء» را منحصرا به معنای مادی و برخورد دو جسم با یکدیگر به طوری که مماس با هم باشند، عاری از حقیقت می باشد و از این رو لقاء و تلقی در موارد غیر مادی هم به صورت حقیقی به کار می رود، بسیاری از اشتباهات مجسمه و حشویه در تفسیر قرآن کریم و مسائل کلامی از این تنگ نظری سرچشمه می گیرد، زیرا آنها الفاظ را فقط محدود به معانی مادی آن کرده اند.

لقاء کفّار

همچنان که در قرآن کریم آیاتی در مورد لقای الهی برای مؤمنان هست برخی آیات به صورت کلی نسبت به همه انسانها داده است. برای مثال، می فرماید: «و اتَّقُوا اللّه -وَ اعْلَمُوا

اَنَّکُمْ مُلاقُوهُ»(۱) (از خداوند بر حذر باشید و بدانید که با او ملاقات می کنید) و نیز می فرماید: «یَا اَیُّهَا الإنْسَانُ اِنَّکَ کَادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا فمُلَاقیهِ»(۲) (ای انسان تو توأم با تلاش به سوی پروردگارت روانی و او را ملاقات خواهی کرد).

برخی آیات حتی در مورد منافقین «لقاء» را مطرح نموده است، چنان که می فرماید: «فَاَعْقَبَهُمْ نِفاقا فِی قُلُوبِهِم اِلی یَوم یَلْقَوْنَهُ»(۳) و برخی نسبت به کفّار هم داده است مانند آن که کلمات «لِقَاءَنَا»(۴) و «لقاءِ رَبِّهِم»(۵) و «لِقَائِهِ»(۶) درباره ایشان عنوان شده است.

لقاء آخرت

موضوع لقاءِ آخرت هم بارها در قرآن کریم مطرح شده است، چنانکه خداوند متعال کفار را مذمت نموده و می فرماید: «وَالَّذینَ کَذَّبُوا بِایاتِنا وَ لِقَاءِ الْاخِرَهِ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ هَلْ

۱- بقره /۲۲۳.

۲- انشقاق /۶ در برخی از تفاسیر ضمیر «فملاقیه» را به کدحا ارجاع داده اند.

۳- توبه /۷۷.

۴- یونس /۷، ۱۱، ۱۵؛ فرقان /۲۱.

۵- روم /۸.

۶- کهف /۱۰۵؛ عنکبوت /۲۳؛ سجده /۲۳.

يُجْزَوْنَ اِلاَّـ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»(۱) (و آنـان كه آيات ما و لقاى آخرت را تكـذيب كردنـد اعمالشان تباه و باطل شـده، آيا جز در برابر آنچه مى كردند كيفر خواهند ديد؟) موضوع ملاقات آخرت به صورتهاى ديگرى هم به كار رفته است مانند «لِقَاءَ يَوْمِكُم هذَا»(۲)، «لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هذا»(۳) و «مُلَاقٍ حِسَابِيَه»(۴).

لقاء اللّه چيست؟

مشبّهه كه گروهى انحرافى مى باشند،(۵) لقـاى الهى را عبـارت از لقـاى جسـمانى تصور كرده انـد، ولى اين گمان از جهات متعددى مردود مى باشد، زيرا خداوند متعال نه جسم است و نه جسمانى، نه در جهتى قرار مى گيرد و نه محدود به مكانى مى شود از اين رو عموم مفسرين شيعه و اكثر مفسرين اهل سنت با اين ديدگاه مخالف بوده و آن را مردود مى دانند.

ديدگاه مفسّران

مفسّر عالى قدر مرحوم امين الاسلام طبرسى، با توجه به اين كه ملاقات جسمانى را مردود مى داند، در ذيل آيه: «اَلَّذين يَظُنُّونَ اَنَّهُم مُلَاقُوا رَبِّهِم» مى فرمايد: «ما وعدهم ربّهم» يعنى ملاقات مى كنند آنچه را كه پروردگارشان وعده داده است(۶) و در ذيل آيه «وَ اعْلَمُوا اَنَّكُم مُلاقُوهُ»مى فرمايـد: «أى ملاقو جزائه يعنى ثوابه إن أطعتموه و...» يعنى ملاقات مى كنيـد ثواب و پاداش او را اگر اطـاعت كرديـد و عقاب و كيفر او را اگر عصـيان نموديـد، سـپس اضافه مى كنـد كه اضافه ملاقات به پروردگار نوعى از مجاز است، يعنى در اين جا مضاف كه عقاب يا ثواب باشـد حذف گرديده است به طورى كه در واقع عبارت چنين مى باشـد «ملاقو ثوابه»(۷).

۱- اعراف /۱۴۷.

۲- جاثيه /۳۴؛ زمر /۷۱.

۳- اعراف /۵۱.

۴- الحاقّه /۲۰.

۵- ر.ك: ملل و نحل، ص۹۵.

۶- مجمع البيان، ج۱، ص۱۰۱.

۷- مجمع البيان، ج۱ و ۲، ص ۳۲۱.

در ذیل آیه «یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّکَ کَادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحًا فَمُلاقیهِ» هم می فرماید: «أی ملاق جزاءِه» یعنی جزای پروردگار را ملاقات می کنید سپس در مورد این که چرا مضاف حذف شده و «ملاق» اضافه به ضمیری شده است که به پروردگار رجوع می نماید، می گوید: لقاء جزاء را خداوند متعال لقاء خود قرار داده است برای اهمیت و احترام بدان

و نیز می گوید: برخی هم گفته اند که پروردگارت را ملاقات می کنی یعنی به سوی حکم و حاکمیت او می روی زیرا در آن هنگام هیچ گونه حکمی غیر از حکم پروردگار وجود ندارد.(۱)

مرحوم فیض کاشانی در ذیل آیه «قَد خَسِرَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّه »(۲) می فرماید یعنی ببلوغ الاخره... یعنی زیان کردند آنهایی که نسبت به آخرت و آنچه که مربوط بدان است تکذیب نموده و آن را دروغ دانستند زیرا نعمتهای آن را از دست داده و مستوجب عذاب همیشگی شدند.(۳) و نیز در ذیل آیه «کَلاّ اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ لَمَحْجُوبُونَ» از عیون و توحید از امام رضا علیه السلام نقل می کند که:

«اِنَّهُ سُئِلَ عَنْ هذِهِ الآیَه فَقالَ اِنَّ اللّه تَعالی لا یُوصَفُ بِمکانٍ یَحِلُّ فِیهِ فَیَحْجُب عَنْهُ فیه عبادُه وَلکِنَّه یَعنی اَنَّهُمْ عَنْ ثَوابِ رَبِّهُم لَمَحْجُوبُونَ»(۴).

(از امام علیه السلام درباره این آیه سؤال شد حضرت فرمود: خداوند متعال توصیف به مکانی نمی شود که در آن قرار گیرد که در نتیجه بندگان او نسبت به وی در حجابی واقع شوند بلکه مقصود آن است که آنها از ثواب و پاداش پروردگارشان ممنوع می باشند).

همان مفسّر در ذیل آیه «یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا فَمُلاقِیهِ» هم می فرماید یعنی: انسان تو سعی و جدیت می کنی برای لقاء و دریافت پاداش الهی.

جاراللّه زمخشری در ذیل آیه «یَظُنُّونَ اَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ» می گوید: ای یتوقعون لقاء ثوابه و نیل ما عنده و یطمعون فیه یعنی توقع ملاقات ثواب الهی و نایل شدن به آنچه در

۱- مجمع البیان، ج۱۰، ص۴۶.

۲- انعام /۳۱.

۳- تفسیر صافی، ج۱، ص۵۱۲.

۴- تفسیر صافی، ج۲، ص۷۹۷.

نزد وی می باشد و طمع در آن دارند.(۱)

شهاب الدین آلوسی هم در ذیل همین آیه ابتداء می گوید: لقاء عبارت از وصول یکی از دو جسم به دیگری است به طوری که مماس با آن باشد و سپس می گوید: منظور از ملاقات رب یا ملاقات ثواب اوست و یا دیدار او به عقیده کسی که دیدار را امکان پذیر و

جایز می داند و هر دو هم مظنون و متوقع است.(۲)

فخر رازی در ذیل «مُلاقُوا رَبِّهِم» ابتدا نظر برخی از اهل تسنّن را به عنوان «بعض الاصحاب» بیان می کند مبنی بر این که این آیه را دلیل بر امکان رؤیت پروردگار گرفته اند

سپس دلایل معتزله را بر رد نظریه آنان ایراد می نماید، بعد می گوید «فاللقاءِ یراد به

القرب ممن یلقاه علی وجه یزول الحجاب بینهما» لقاء عبارت از نزدیکی به ملاقات شونده است به طوری که حجاب از بین ملاقات کننده و ملاقات شونده برداشته شود و عباراتی را برای این منظور می آورد. سپس مجددا به نظریه مخالف پرداخته و می گوید: قال الاصحاب: لقاء در اصل لغت عبارت از وصول یکی از دو جسم به دیگری است به طوری که با سطح آن مماس شود، از این جهت گفته می شود این شی ء با آن شی ء ملاقات نمود در صورتی که با آن مماس شود و متصل گردد.

بعد می گوید چون ملاقات بین دو جنسی که مدرِک باشند باعث حصول ادراک یکدیگر می گردد، لازم است آن را حمل بر ادراک کنیم هنگامی که ممکن نباشد آن را حمل بر تماس و مماسه نماییم؛ زیرا اطلاق لفظ سبب بر مسبب از قوی ترین وجوه اعجاز می باشد، بنابراین باید لفظ «لقاء» را حمل بر ادراک نماییم؛ (قهرا ملاقات پروردگار به

معنای درک پروردگار و علم به او می شود) البته در مواردی که امکان پذیر نباشد باید قائل

به اضمار شد مانند آیه مبارکه «فَاَعْقَبَهُمْ

نِفاقًا فِی قُلُوبِهِمْ اِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ» که درباره منافقان

است؛ زیرا منافق پروردگار را نمی بینند قهرا باید منظور ملاقات حساب یا حکم پروردگار باشد، ولی در ارتباط با مؤمن و جمله «اَنَّهُم مُلاقُوا رَبِّهِم» نیازی به صرف لفظ از ظاهرش

۱- جار اللّه محمود بن عمر زمخشری، تفسیر کشّاف، جزء ۱، ص ۱۳۴.

۲- شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی، روح المعانی، ج ۱، ص۲۲۸.

و اضمار نمی باشد و ناچار باید «لقاء» را حمل به لقاء اللّه نماییم.(۱)

مرحوم صدرالمتألهین شیرازی در ذیل «مُلاقُوا رَبِّهِم» فصلی را مطرح می نماید به عنوان «کلام فی رؤیته تعالی» پس از آن که به بیان گفته های فخر رازی می پردازد سرانجام می فرماید که: از طریق علمی نمی توان به حقیقت لقاء رسید از این رو آنهایی که خواسته اند از این طریق راه پیمایی کنند بدین نتیجه رسیده اند که یا باید اعتقاد به رؤیت الهی با همین چشم پیدا کرد و یا لقاء را حمل به لقاء ثواب کرده اند و هر دو در بیراهه هستند.

سپس اظهار می دارد که اگر از مسیر ریاضت و خضوع و خشوع و صبر و صلوه حرکت کنی به واسطه انوار شارقه الهی می فهمی که کلیه موجودات به صورت فطری و جبلّی متوجه به پروردگار هستند و به صورت جوهری به سوی او سالک می باشند از این رو همان طور که مبدأ خداوند متعال است منتهی هم او می باشد و همچنان که علت فاعلی اوست علّت غایی هم اوست.(۲)

البته ملاصدرا به صورت مفصل مطالب خویش بر پایه مبانی خود در همین مورد بیان می کند که ما در این نوشتار در صدد تحلیل و تبیین و نقض و ابرام آن نمی باشیم.

عارف والا مقام مرحوم آیه اللّه حاج میرزا جواد آقا ملکی پس از آن که بیان می فرماید که در قرآن مجید متجاوز از ۲۰ جا عبارت «لقاء اللّه» وارد شده است درباره معنای آن، دو دیدگاه را مطرح می فرماید: یکی عبارت از تنزیه پروردگار مبنی بر این که خدا را به هیچ

وجه نمی توان شناخت(۳)، دوم آن که معرفت ذات و کنه آن امکان پذیر نیست، ولی شناخت اسماء و صفات الهی به صورت اجمالی ممکن می باشد.

سپس در مورد «لقاء اللّه» اظهار می دارد که: طایفه ای از متکلمین و علمای اعلام که مذاق اوّل را دارند از آیات جواب داده اند به این که مراد از لقاءاللّه مرگ و لقای ثواب الهی

۱- تفسیر کبیر، ج۳، ص۵۱.
۲- صدر المتألهین محمّد بن ابراهیم صدر الدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج۳، ص ۲۲۹.
۳- این نظریه کاملاً ـ درمقابل نظریه تشبیه قرار گرفته است که خداوند متعال را حتی در جسمانیت تشبیه به اجسام مادی می نماید.

است، ولی این جواب را طایفه دوم رد کرده اند به این که اگر مراد از لقاءاللّه ملاقات مرگ

و یا رسیدن به ثواب الهی باشد لازم می آید که استعمال لفظ در معنای حقیقی نبوده و بلکه در معنای دیگری غیر معنای حقیقی لفظ به طور (مجاز) استعمال شده باشد، زیرا واضح است که ملاقات خدا معنایی است غیر از مرگ و یا ملاقات ثواب و پاداش اعمال و این گونه استعمال نه تنها استعمال مجازی است بلکه استعمال در معنای مجازی بعید هم خواهد بود و اگر بناست که معنای حقیقی لفظ اراده نشود و ناچار از اراده معنای مجازی می باشیم در این صورت اولویت با معنای مجازی قریب است نه معنای مجازی بعید و معنای مجازی قریب در این مورد عبارت است از یک درجه و یک مرتبه از ملاقات که ممکن الوجود را با واجب الوجود شرعا جایز است اگر چه در عرف عام آن را لقای حقیقی نگویید.

و علاوه بر این می گوییم: بنابر آنچه تحقیق شده، الفاظ برای روح معانی وضع شده است خصوصیات و معانی دخالتی در موضوع له الفاظ ندارند مثلاً کلمه (میزان) وضع شده است برای آن چیزی که اشیاء با آن سنجیده شود و خصوصیت دو کفه داشتن ترازو مثلاً یا بقیه خصوصیات ترازو در موضوع له لفظ میزان دخالتی ندارد، فلذا می بینیم که

انواع و اقسام مختلف ترازوها اختراع شده است که استعمال کلمه میزان در همه آنها استعمال در معنای موضوع له است و استعمال حقیقی است پس بنابراین معنایی که لفظ میزان برای آن وضع شده که میزان حرارت بدن و حرارت هوا و یا رطوبت آن را تعیین می کند و وسایلی برای سنجش هوا و یافشار خون و یا سرعت سیر و سایر وسایل نقلیه و انواع و اقسام وسایل سنجش که شاید تعدادشان به صدها و هزارها برسد همه این معانی (موضوع له) کلمه میزان است و استعمال آن کلمه در هر یک از این معانی استعمال حقیقی است و همچنین است بقیه الفاظ عامه از قبیل صراط و نور و ثواب و عقاب و...

یکی از این الفاظ کلمه (لقاء) است که برای روح ملاقات وضع شده بدون آن که خصوصیتی از ملاقات در آن دخیل باشد بنابراین ملاقات جسم با جسم یکی از افراد ملاقات است و ملاقات روح با روح یکی دیگر از مصادیق آن است و همچنین ملاقات

ص:۱۳۰

هر معنایی با معنایی دیگر حقیقتا ملاقات است، ولی هر کدام به گونه ای که لایق حال ملاقات کننده و ملاقات شونده باشد پس ملاقات جسم با جسم به طوری است و ملاقات روح با روح به طوری دیگر و همچنین سایر معانی.

بنابراین می توان گفت که معنای ملاقات ممکن الوجود با خداوند جلیل هم روح ملاقات در او حقیقتا هست و لکن نحوه آن هم لایق این ملاقی (ملاقات کننده) و ملاقی (ملاقات شونده) است و آن عبارت از همان معنی است که در ادعیه واخبار از آن به لفظ وصول و زیارت و نظر بر وجه و تجلّی و دیدن قلب و تعلق روح تعبیر شده است و از ضد آن به فراق و بُعد و حرمان تعبیر می شود.(۱)

مشابه این گفتار مطلبی است که مرحوم علامه طباطبایی در مورد وضع الفاظ در معانی می فرمایند: خلاصه آن که وضع الفاظ در معانی خاص برای هدف و منظوری است که ملحوظ شده و در هر جا آن هدف و غرض وجود داشته باشد آن لفظ صادق است، مثلاًـ واژه «میزان» برای هدفی است که عبارت از توزین باشد، از این رو هم به ترازو میزان گفته می شود و هم به حرارت سنج.(۲)

آیه اللّه العظمی خمینی پس از رد نظریه اضمار و همچنین امتناع احاطه به کنه ذات الهی در مورد لقای الهی می فرماید: پس از تقوای تام تمام و اعراض کلی قلب از جمیع عوالم و

رفض نشأتین و قدم بر فرق انیت و انانیت گذاشتن و توجه تام و اقبال کلی به حق و اسماء

و صفات آن ذات مقدس کردن و مستغرق عشق و حب ذات مقدس شدن و ارتیاضات قلبیه کشیدن یک صفای قلبی از برای سالك پیدا شود که مورد تجلیات اسمائیه و صفاتیه گردد و حجاب های غلیظی که بین عبد و اسماء و صفات بود خرق شود و فانی در اسماء وصفات گردد و متعلق به عز قدس و جلال شود و تدلی تام ذاتی پیدا کند و در این حال بین روح مقدس سالك وحق حجابی جز اسماء و صفات نیست و از برای بعضی از ارباب سلوك ممکن است حجاب نوری اسمایی و صفاتی خرق گردد و به تجلیات ذاتی عینی

۱- آیه اللّه حاج میرزا جواد ملکی، رساله لقاء اللّه، ترجمه سید احمد فهری، ص ۵ - ۷.

۲- تفسیر المیزان، مقدمه.

نائل شود و خود را متعلق و متدلی به ذات مقدس حق ببیند و در این مشاهده احاطه قیومی حق و فنای ذاتی خود را شهود کند و بالعیان وجود خود و جمیع موجودات را ظل حق بیند.(۱)

فقید مرحوم علامه طباطبایی: ابتدا رؤیت خداوند را با این چشم مادی رد می کند سپس می فرماید در عین حال قرآن کریم در جایی می فرماید: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * اِلی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»(۲) و در جایی دیگر هم می فرماید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَای»(۳) و در موارد متعددی هم اشاره به لقاء اللّه کرده است بعد به صورت سؤالی مطرح می کند که آیا منظور از رؤیت همان طور که برخی گفته اند همان علم ضروری است که به واسطه مبالغه در ظهور، رؤیت نامیده شده است یا خیر؟

در پاسخ این سؤال می فرماید: رؤیت و لقاء و نظر چیزی برتر حتی از علم ضروری می باشد و سپس می افزاید ما هر علم ضروری را رؤیت نمی گوییم مثلاً ـ علم ما به وجود ابراهیم خلیل الرحمن و موسی کلیم اللّه و یا به وجود لندن و واشنگتن گرچه علمی ضروری است، ولی رؤیت گفته نمی شود، می گویی علم به وجود ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلامدارم، ولی نمی گویی آنها را می بینم و می گویی علم به وجود لندن و واشنگتن دارم، ولی نمی گویی آنها را می بینم، مهمتر از اینها در مورد بدیهیات اولیه مانند این که عدد یک نصف عدد دو است و عدد چهار زوج می باشد گر چه علم ما ضروری است، ولی اطلاق رؤیت بر آنها نمی شود.

فقط از علمی که ما نسبت به خود و احساسات درونی خود مانند حبّ و بغض و تصمیم و اراده داریم می توانیم تعبیر به رؤیت کنیم، در این علم هیچ گونه جهتی وجود ندارد بلکه انسان در اندرون و ذات خویش وجدان می کند و آنرا می یابد و به تعبیر دیگر

آنرا می بیند، در چنین رؤیتی هیچ گونه جهت خارجی و زمانی و مکانی دخالت ندارد بلکه به تمام وجود آن را درک می کند و می بیند.

۱- رساله لقاء اللّه، ص ۲۵۳ - ۲۵۴.

۲- قیامه /۲۲ - ۲۳.

۳- نجم /۱۱.

مرحوم علامه فقید می فرماید که رؤیت الهی و نظر به او و لقاء او از این قبیل است که به مراتب بالاتر و روشن تر از علم ضروری و ادراکی می باشد که فخر رازی ها می گویند سپس استدلال می کند به آیه مبارکه «اَوَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ اَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهِیدٌ * اَلاَ اِنَّهُم فِی مِریَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ اَلا اِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحیطٌ»(۱).

(آیا کافی نیست که خداوند متعال گواه بر هر چیز است؟ آگاه باشید که آنها (کافران) از لقاء پروردگارشان در شک و شبهه هستند، آگاه باشید که خداوند به هر چیزی احاطه دارد).

این آیه از طرفی خداوند متعال را شاهد بر هر چیز و حاضر بر آن معرفی می کند و از سویی محیط بر هر چیز بدون آن که اختصاص به زمان و مکان و جهتی داشته باشد، از این رو در مورد پیامبر اکرم هم می فرماید: «مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَای»(۲).

(دروغ نگفته دل، آنچه را که دیده) خداوند در این آیه رؤیت را به دل پاک پیامبر نسبت می دهد.

علامه فقید می فرماید: با توجه به این مطالب روشن می شود که خداوند متعال در کلام خود نوعی از رؤیت و مشاهده را اثبات می نماید که غیر از رؤیت حسی و با چشم می باشد. مانند آن که می گوید: «کَلاّ لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ»(۳) آن دیدار نوعی شعور و درک انسان به خود چیز است بدون آن که وسیله ای حسی یا حتی فکری را به کار برد، دیدار خداوند هم از این نوع دیدار است یعنی نوعی درک و شعور نسبت به

پروردگار خود می باشد غیر از اعتقادی که از راه فکر و استخدام دلیل به او پیدا می کند

بلکه در آن درک و شعور خدا را وجدان می کند بدون حجاب و مانع و تنها اشتغال به خود و گناهانی که انجام داده است او را از این وجدان غافل می نماید.

سرانجام می فرماید: و آنچه که از کلام پروردگار متعال ظاهر می شود، این گونه علم که به «رؤیت» و «لقاء» تعبیر می شود تنها برای بندگان صالح پروردگار در قیامت تحقق

۱- فصّلت /۵۳ - ۵۴.

۲- نجم /۱۱.

۳- تکاثر /۵ - ۶.

می یابد همان طور که می فرماید: چهره هایی در آن روز زیبا و با طراوت هستند، بر پروردگار خود نگاه می کنند، آنجا جایگاه تشرف به این شرف و تشریف بدان است. اما در این جهان در حالی که انسان گرفتار بدن بوده و غرق در حوائج طبیعی آن می باشد، سالک در مسیر لقاء، علم ضروری به آیات پروردگارش می باشد و تلاش می کند که پروردگارش را ملاقات کند، او هنوز در مسیر علم است و این علم کامل نمی شود تا آن که

خدایش را ملاقات کند که می فرماید: «یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّکَ کَادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا فَمُلاَقیهِ»(۱).

رؤیت الهی

در مورد رؤیت الهی و دیدار او سخن بسیار است، در آغاز باید توجّه داشت که دیدار خداوند با این چشم ظاهری امکان پذیر نیست؛ زیرا پروردگار دارای جسم نیست و محدود به مکان خاصی نمی باشد و در جهت محدودی هم قرار نمی گیرد. همان طور که می فرماید: «لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ»(۲) (چشم ها او را درک نمی کند و او به دیده ها احاطه دارد) و نیز به حضرت موسی کلیم با قطعیت هرچه تمامتر فرموده است: «لَن تَرانی»(۳) (هرگز نخواهی دید مرا) از این رو رؤیت الهی هر کجا گفته می شود منظور رؤیت معنوی و دیدار با دل می باشد و در این مورد روایات بسیاری از ائمه هدی علیهم السلام روایت شده است همچنان که در دعاها مورد درخواست آنان بوده است، ولی در قرآن کریم به آیه ای برخورد می کنیم که می فرماید: «مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَای»(۴) (دروغ نگفته

است دل نسبت به آنچه دیده).

در مورد فهم آیه مزبور گفتگو بسیار است در این که پیامبر اکرم چه چیز را دیده است آیا خداوند را یا وحی، یا جبرائیل و یا آیات کبرای الهی را بین مفسرین اختلاف وجود دارد که اینک به پاره ای از آنها اشاره می شود (البته باید توجه داشت که برخی از مصادیق

قابل جمع می باشند).

۱- تفسیر المیزان، ج۷، ص ۲۴۱.

۲- انعام /۱۰۳.

۳- اعراف /۱۴۳.

۴- نجم /۱۱.

دیدگاه مفسّرین

شیخ طبرسی در ذیل همین آیه ابتدا می فرماید: معنای آیه این است که دل پیامبر تکذیب نکرد آنچه را که با چشم خودش دیده بود سپس به نقل تفاسیر می پردازد و می گوید:

از امیرمؤمنان و ابن عباس نقل شده که فرمودند: پیامبر پروردگارش را با دل خود مشاهده کرد و در توضیح آن می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به آیاتی که مشاهده کرده بود علم یقینی پیدا کرد همچنان که ابراهیم علیه السلام فرمود: «وَ لکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی»(۱) گر چه هم قبلاً علم داشت. از ابن مسعود و عایشه و قتاده نقل می کند که گفتند: پیامبر اکرم جبرائیل علیه السلام را مشاهده کرد از حسن نقل می کند که گفته است مرئی پیامبر ملکوت الهی بوده است و از ابوذر و ابوسعید و مجاهد و عکرمه هم روایت می کند که مرئی رسول اکرم نوری بوده است.(۲)

مراغی می گوید: «مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ ما رَای»، یعنی تکذیب نکرد قلب پیامبر آنچه را که با چشمش دیده بود از صورت جبرائیل یعنی وقتی پیامبر جبرائیل را مشاهده کرد دل او نگفت که من تو را نمی شناسم.(۳)

علامه طباطبایی در آغاز می فرماید: همان طور که نسبت به زبان و گفتار واژه «کذب» به کار می رود نسبت به خطای قوه مدرکه هم کذب گفته می شود. بنابراین نفی کذب از قوه مدرکه یعنی قلب پیامبر نسبت به آنچه را که دیده بود دروغ نگفت یعنی دیدار قلبی در آنچه دیده بود دیداری صادقانه بود.

سپس توضیح می دهد که نسبت رؤیت به قلب مشکلی ندارد؛ زیرا انسان دارای نوعی ادراک شهودی می باشد غیر از ادراک حسی و حتی ادراک باطنی مانند تخیّل و تفکر، مثلاً هر یک از ما نسبت به نفس خویش و خصوصیات نفسانی خود مانند سامعه و

۱- بقره /۲۶۰.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج۹، ص ۱۷۴.

۳- تفسیر المراغی، ج۲۷، ص۴۸.

شـامه و ذائقه و حتی متخیله و متفکره ادراک داریم و این خصوصـیات و ویژگیهـا را در نفس خود مشاهـده می کنیم، بنابراین مشکلی ندارد که پیامبر اکرم آنچه راکه دیده است در دل هم مشاهده کند و مرئی او افق اعلی و آیات کبرای الهی باشد.

از طرفی دیگر هم مشـکلی نـدارد که مرئی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله خداونـد متعال باشد و رؤیت رسول اکرم صـلی الله علیـه و آلـه به او تعلـق گیرد زیرا رؤیت عبـارت از دیـدار قلـبی می باشـد و دیـدار قلـبی غیر از دیـدار بصـری است که در حق پروردگار متعال محال می باشد.(۱)

دیدگاه اخبار

در مورد رؤیت پیامبر اکرم، روایات با صرف نظر از اسناد آنها گوناگون است برخی از روایات در ذیل آیه «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأى» دیدار پیامبر را دیدار قلب بیان کرده اند و رؤیت شده را خداوند، مانند روایتی که درّ المنثور(۲) از پیامبر اکرم نقل کرده و توحید صدوق از امام کاظم علیه السلام(۳) و برخی از روایات هم رؤیت را دیدار چشم بیان کرده اند و رؤیت شده را آیات الهی مانند روایت کافی از امام رضا علیه السـلام(۴) بنا بر مضـمون روایات اوّل معنای آیه این می شود که قلب پیامبر نسبت به آنچه را که دیده است دروغ نگفته و بنابر

روایت دوم یعنی قلب پیامبر آنچه را که چشم او دیده است دروغ ندانسته و تکذیب نکرده است.

نتیجه

در آغاز بایـد توجه نمود که آیه فوق در زمره آیاتی در سوره «النجم» قرار گرفته است و با توجه به آیات قبل و بعد آن، چه از نظر ظاهر و بازگشت ضمائر و چه از نظر محتوی تا

اندازه ای رمزگونه است؛ زیرا مردم معمولی استعداد فهم و دریافت عالی ترین مدارج عرفانی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدان نائل شده بود ندارند، و اما آنچه در فهم آیه مبارکه «مَا

۱- تفسیر المیزان، ج۱۹، ص ۲۹ - ۳۰.
۲- تفسیر المیزان، ج۱۹، ص ۳۴.
۳- تفسیر المیزان، ج۱۹، ص ۳۴؛ بحار الأنوار، ج۴، ص۴۳.
۴- تفسیر المیزان، ج۱۹، ص ۳۴ - ۳۵.

«کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَای»از آیه مزبور با توجه به آیه قبل «فَاَوْحی اِلی عَبْدِهِ مَا اَوْحی» استفاده می شود این است که مشهود پیامبر خداوند متعال بوده است البته با رؤیت قلبی ولی از آیات بعد مانند «وَ لَقَد رَاهُ نَزْلَهً اُخْری * عِنْدَ سِدْرَهِ الْمُنْتَهی» و همچنین «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغی» و نیز «لَقَد رَای مِنْ ایَاتِ رَبِّهِ الْکُبْری»(۱) استفاده می شود که مرئی غیر خداوند متعال بوده است؛ زیرا خصوصیات زمانی و مکانی مشهود و جسمانی شاهد را بیان می کند.

توضیح مطلب این که از طرفی پیامبر اکرم با دیده قلب همیشه خداوند متعال را می دید و اختصاص به دو مرتبه نداشت که بفرماید «وَ لَقَد رَاهُ نَزْلَهً اُخْری» و خداوند مستولی بر همه جا است و اختصاص به سدره المنتهی ندارد و انحراف بصری هم درباره پروردگار موردی ندارد؛ زیرا «لَاتُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ»(۲) و از طرفی دیگر

هم واژه «زاغ و طغی» مناسب با چشم است که جنبه جسمانی دارد بنابراین آیات تناسب با اخبار و تفاسیری دارد که می گویند پیامبر اکرم جبرائیل علیه السلام را دو مرتبه به صورت اصلی خود دید، یکی در اوایل بعثت و دیگری در شب معراج و در بقیه اوقات به صورت انسانی مشاهده می فرمود.

رؤیت جبرائیل با رؤیت آیات کبرای الهی هم قابل جمع می باشد؛ زیرا خود جبرائیل هم آیه کبرای الهی است همچنان که سدره المنتهی و جنه المأوی هم از آیات او می باشند.

دو نکته در مورد رؤیت الهی

در مورد رؤیت الهی در روایات و احادیث دو نکته به صورت کاملاً مشخص بیان شده است، اوّل آن که خداوند متعال با دیده جسمانی به هیچ وجه رؤیت نمی شود، چه در دنیا و چه در آخرت. در این مورد روایات فراوانی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار صادر شده است و در کتب حدیثی و کلامی مطرح گردیده به طوری که ثقه الاسلام شیخ

۱- نجم /۱۰ - ۱۸.

۲- انعام /۱۰۳.

کلینی بابی را به عنوان «فی ابطال الرؤیه» بدین منظور اختصاص داده است.(۱)

نکته دوم این که بـا دیـده دل می توان خداونـد متعـال را مشاهـده کرد، این رؤیت برای نبی اکرم و ائمه اطهار در همین جهان وجود داشته و برای صالحان و نیکوکاران در آخرت امکان پذیر می باشد.

یعقوب بن اسـحاق می گویـد: خـدمت امام عسـکری علیه السـلام نامه ای نوشـتم مبنی بر این که چگونه انسان پروردگارش را عبادت می کند در صورتی که او را نمی بیند؟!

امام علیه السـلام در پاسخ نوشت که یا ابو یوسف، سید و مولی و منعم بر من و پدرانم (یعنی خداوند متعال) اجل و برتر از آن است که دیده شود.

می گوید: پرسیدم که آیا رسول اکرم پروردگارش را دیده است؟

امام علیه السلام در پاسخ نوشت: «اِنَّ اللّه ـ تَبارَکَ وَ تَعالَی أَرَی رَسُولَهُ بِقَلْبِهِ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ ما

اَحَبَّ».

(خداوند متعال آنچه را که از نور عظمتش می خواست به قلب پیامبرش نشان داد و اشراق نمود).(۲)

شخصی به نام ذعلب یمانی به امیر مؤمنان گفت که آیا پروردگار خود را دیده ای؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أفأعبد ما لا أری»، آیا عبادت می کنم چیزی را که نمی بینم؟!

گفت: چگونه او را می بینی؟

امام فرمود: «لَاتُدرِکُهُ الْعُیُونُ بِمُشَاهَدَهِ الْعِیَان وَ لَکِنْ تُدْرِکُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْاٌءیمَانِ».(۳)

(دیده ها هرگز او را آشکارا نمی بینند ولی دلها او را با حقیقت ایمانی در می یابند).

سپس امام علیه السلام تعدادی از صفات خداوند را که گویای ویژگیهای او می باشد بیان فرمود.

مشابه این موضوع از ائمه دیگر مانند امام باقر علیه السلام(۴) و امام صادق علیه السلام(۵) هم روایت شده

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۳- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹؛ اصول کافی، ج ۱، ص۹۸؛ بحار الأنوار، ج۴، ص۲۷ - ۵۴، روایات ۲ و ۸ و ۲۳ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۴.

۴- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۳۱.
۵- بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۳.

است.

در مورد رؤیت پیامبر اکرم انوار عظمت الهی را با قلب خویش احادیثی روایت شده است از جمله امام هشتم علیه السلام خاطره شب معراج را از پیامبر اکرم نقل می کند که فرمود:

خداوند متعال آنچه را که دوست داشت از نورعظمت خود به من نشان داد.(۱)

هنگامی که از امام صادق علیه السلام سؤال می شود که آیا پیامبر اکرم خداوند را دیده است، امام می فرماید: آری، خداوند را با قلبش دیده است.(۲)

خلاصه همان طوری که امام صادق علیه السلام در روایت معاویه بن وهب توضیح می دهد دیدار به دو قسم است، دیدار با دل و دیدار با چشم، دیدار با چشم را نسبت به خداوند محال می داند و کفر می باشد و دیدار با دل را صحیح می داند و حقیقت(۳).

نظر به پروردگار

خداوند متعال می فرماید: «وُجُوهٌ یَومَئِذٍ نَاضِرَهٌ * اِلی رَبِّهَا نَاظِرَهٌ»(۴) (چهره هایی در آن روز شادمان بوده و می درخشند، به پروردگار خود می نگرند) در مورد آیه فوق گفتگو بسیار است که اینک به صورت اختصار به بیان آن می پردازیم.

«ناضره» را مفسرین ترجمه کرده اند به باز، بشاش، شادمان و درخشنده.(۵) فخر رازی در ذیل واژه ناضره می گوید: اقوال مفسّرین گوناگون است، ولی از نظر معنی مشابه و یکسان می باشد سپس می گوید در تفسیر ناضره گفته اند: مسروره، ناعمه، مضیئه، مسفره، مشرقه، بهجه.(۶)

دیدگاه مفسّران

در مورد نظر به پروردگار شیخ طبرسی می فرماید: مفسّرین به دو گروه تقسیم شده اند،

۱- بحار الأنوار، ج۴، ص ۳۸.

۲- بحار الأنوار، ج۴، ص۵۲.

۳- بحار الأنوار، ج۴، ص۵۴.

۴- قیامه /۲۲ - ۲۳.

۵- مجمع البیان، ج ۱۰، ص۳۹۷.

۶- تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص۲۲۶.

برخی نظر را به معنای نگاه کردن ترجمه کرده اند و برخی به معنای انتظار کشیدن.

از گروه اوّل، برخی گفته انـد به ثواب پروردگـار می نگرنـد و برخی گفته انـد به خود خداونـد نگاه می کننـد. سپس مرحوم طبرسی به رد نظریه اخیر می پردازد و دلایل بطلان آن را بیان می فرماید.

گروه دوم هم دارای نظریات گوناگونی هستند، برخی گفته اند معنایش آن است که منتظر ثواب پروردگار می باشند و بعضی گفته اند که امید به تجدید کرامات الهی را دارند

و پاره ای هم گفته اند که معنای «ناظره» آن است که از هر کسی دل بریده و انتظار عنایت

خداونـدی را دارند، وسپس بدین صورت توضیح می دهد: همان طوری که در دنیا انظار متفاوت است برخی به خداوند نظر دارند، بعضـی به قدرت و پاره ای به تجارت... در روز قیامت هم عده ای از همه کس بریده و فقط طمع به عنایت الهی دوخته اند واز این رو به آنها «اِلی رَبِّها ناظِرَهٌ» گفته می شود.(۱)

فخر رازی ابتـدا اشاره به دو دیـدگاه متقابل اهل سـنت می نماید یکی عامه اهل تسـنن که با این آیه اثبات رؤیت پروردگار را می نمایند و دیگر معتزله و سپس به دیدگاه معتزله

پرداخته و آن را در دو مرحله و مقام بیان می کند، یکی آن که می گویند: ظاهر آیه دلالتی

بر رؤیت الهی ندارد و دیگری آن که بر فرض دلالت آن را توجیه می نمایند.

در توضیح گفتـار نخستین دلایلی می آورنـد، از جمله می گوینـد: که نظر غیر از رؤیت است بلکه مقـدمه ای برای رؤیت می باشد و از این رو آیه دلالتی بر رؤیت الهی ندارد و در

مورد گفتار دوم یعنی تأویل آیه، آن را از سه جهت تأویل کرده اند، یکی آن که ناظره به

معنای منتظره است، همچنان که قرآن کریم در مورد داستان ملکه سبا و حضرت سلیمان از قول ملکه سبا می گویـد «وَ اِنّی مُرْسِلَهٌ اِلَیْهِمْ بِهَدِیَّهٍ فَناظِرَهٌ بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ»(۲) (من

هـدیه ای برای ایشان می فرستم و صبر می کنم تا این که ببینم افرادی را که فرستاده ام چه پیامی را می آورند) دومی آن که مضاف در آیه حـذف شـده است و معنای عبارت آن است که «الی ثواب ربها ناظره» سومی آن که «ناظره» به معنای آن است که رغبت به احدی غیر

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص۳۹۸ - ۳۹۹.

۲- نمل /۳۵.

از خداونـد را ندارنـد و درخـواست از احـدی غیر از او را نمی کننـد و فقـط نظر به او دارنـد همـان طور که در روایت هم می فرماید: «اَعبد اللّه کأنّک تراه» (خداوند را عبادت کن

آنچنان که او را می بینی) اهل قیامت هم به واسطه این که فقط تضرّع به سوی پروردگار دارند و از همه کس بریده اند درباره آنها گفته می شود: گویا دارند به خداوند می نگرند.

فخر رازی به صورت مبسوطی به نقض و ابرام مطالب می پردازد که برای رعایت اختصار از بیان آن خودداری می شود.(۱)

مراغی در ذیـل آیه مزبور می گویـد: یعنی به پروردگارشـان به صورت عیـان و بـدون حجاب نگاه می کننـد، عامه اهل تسنّن گفته اند: منظور از این آیه همان است که مدلول اخبار متواتره صحیحی می باشد که می فرماید بندگان الهی در روز قیامت به پروردگارشـان نگـاه می کننـد همچنـان که به مـاه شب چهـارده نگاه می کننـد، ابن کثیر گفته است، این موضوع مورد اجماع اصحاب و تابعین و گذشتگان اسلامی است همچنان که مورد اتفاق بین پیشوایان اسلام و رهبران مردم می باشد.

مراغی بعد از این گفتار به نقل دو روایت می پردازد:

۱ – صحیح بخاری که گفت: «إنکم سترون ربکم عیانا»، شما پروردگارتان را به صورت وضوح مشاهده خواهید کرد.

۲ – مردمی به رسول اکرم گفتند که یا رسول اللّه، آیا در روز قیامت پروردگار خود را مشاهده می کنیم؟

فرمود: «هل تضارّون فی رؤیه الشـمس و القمر لیس دونهما سحاب»؟ آیا شما از دیدن خورشید و ماهی که در مقابل آنها ابری نباشد زیان می بینید؟!

گفتند: خیر

فرمود: «فإنکم ترون ربکم کذلک»، شما پروردگارتان را همچنان مشاهده می کنید.

مراغی سپس به نظریه انتظار و نقض و ابرام آن می پردازد.(۲)

۱- تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص ۲۲۶.

۲- تفسیر المراغی، ج ۲۹، ص ۱۵۲.

علامه طباطبایی در ذیل آیه مذکور می فرماید: همچنان که از نظر برهان و همچنین از دیدگاه اخبار اهل بیت عصمت علیهم السلام روشن و مبرهن است منظور از نظر در این جا نظر حسی نیست بلکه مراد نظر قلبی و رؤیت دل با حقیقت ایمان می باشد سپس می فرماید: اولیای الهی در روز قیامت دلهایشان تنها متوجه پروردگارشان می باشد و هیچ گونه مشغله دیگری ندارند که آنها را از خداوند باز دارد برای آن که کلیه اسباب و وسائط قطع

می باشد، در موقفی قرار نمی گیرند و از مرحله ای عبور نمی کنند مگر آن که رحمت الهی

شامل آنها می شود «وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ»(۱) (در آن روز قیامت آنها از ترس ایمن هستند) و مشهدی از مشاهد بهشت را مشاهده نمی کنند؛ و متنعم به نعمتی از نعمتهای بهشت نمی شوند مگر آن که پروردگارشان را مشاهده می کنند؛ زیرا به چیزی نمی نگرند مگر آن که آن را آیت و نشانه پروردگار می دانند و نظر به آیه و نشانه از جهت آن که آیه و نشانه است نظر به صاحب آیه و دیدار آن می باشد.(۲)

دیدگاه روایات

احادیث را می توانیم به دو دسته تقسیم کنیم ۱ - احادیثی که از طرق اهل تسنن نقل شده است ۲ - احادیثی که از طرق شیعه روایت شده است.

از احادیث مروی از طرف اهل تسنن به بیان دو حدیث می پردازیم:

۱ - جریربن عبداللّه می گوید: خدمت رسول اکرم نشسته بودیم که آن حضرت به ماه شب چهارده نگاه نمود و فرمود: شما به محضر پروردگارتان شرفیاب می شوید و او را مشاهده می کنید همان طور که این ماه را می بینید.(۳)

۲ - صهیب از پیامبر اکرم روایت کرده که فرمودند: از بهشتیان حجاب برداشته

۱- نمل /۸۹.

۲- تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۱۲.

۳- التاج الجامع للأصول فی احادیث الرسول، ج۵، ص ۴۲۲ رواه الشیخان والترمذی.

می شود و چیزی محبوب تر برای آنها از نگاه بر پروردگارشان نمی باشد.(۱)

احادیث مروی از طرق شیعه را هم می توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱ - سید عبدالعظیم حسنی حدیثی را از امام هشتم علیه السلام روایت می کند که حضرت در ذیل آیه فرمود: چهره هایی می درخشند و انتظار پاداش پروردگارشان را می برند.(۲)

۲ - امیر مؤمنان در جواب زندیقی می فرماید: پس از فراغت از حساب، اولیای الهی در نهری غسل می نمایند و از نهر دیگری می آشامند، چهره های آنها سپید گشته و هر گونه آلودگی از آنها زدوده شده سپس به آنها دستور ورود به بهشت داده می شود بعد از آن امام می فرماید: از این مقام بدان می نگرند که خداوند چگونه پاداش به آنها می دهد.(۳)

نکته قابل توجه آن است که از برخی از روایات منقول از طرف اهل تسنّن تجسیم استفاده می شود ولی در احادیث شیعه اصرار بر آن است که از تجسیم و تشبیه پرهیز شود و خداوند را منزّه از رؤیت جسمانی معرفی نماید از این رو در تفسیر آیه قائل به اضمار شده اند.

تحلیل مرحوم علامه مجلسی

علامه بزرگوار در مقابل افرادی که آیه فوق را دلیل بر جواز رؤیت پروردگار گرفته اند چهار جواب به صورت زیر می دهد ۱ - ناظره به معنای منتظره است ۲ - مضاف در عبارت حذف شده است یعنی منتظر ثواب پروردگار هستند ۳ - در عبارت آیه «الی» به معنای «عند» است یعنی به نزد پروردگار می نگرند ۴ - نظر به

پروردگار کنایه از نهایت درجه معرفت است همان طوری که در فرمایش رسول اکرم است: «اعبد اللّه کأنّک تراه»(۴).

محدث و علامه بزرگوار در پایان بخش، عقیده شیعه را بدین صورت بیان می کند: محال بودن «رؤیت الهی» مطلقا از مذهب اهل بیت معلوم و مبرهن است و به اتفاق مخالف و مؤالف اجماع شیعه بر آن است و آیات قرآن کریم هم دلالت بر آن داشته و

۱- التاج الجامع للأصول، ج۵، ص ۴۲۳.

۲- بحار الأنوار، ج۴، ص۲۸.

۳- بحار الأنوار، ج۴، ص۳۲.

۴- بحار الأنوار، ج۴، ص ۲۸ - ۲۹.

دلایل مبرهن هم گواهی بدان می دهد.(۱)

منظور اصلی روایت هم آن است که دیدار خداوند را با چشم فیزیکی رد کند و گرنه ثواب و یا انتظار ثواب الهی با دیدار قلبی و مشاهده معنوی قابل جمع است، زیرا ثواب زاهد و عابد بهشت است و نعیم آن و ثواب ولیّ خدا اضافه بر نعمتهای بهشتی دیدار معنوی الهی می باشد.(۲)

در همین مورد حدیثی را بخاری و ترمذی بدین صورت روایت کرده اند:

از پیامبر اکرم روایت شده است: در روز قیامت از بهشتیان، آنهایی که دارای مقامی پایین هستند به باغها و همسران و خدمتکاران و تختهای خویش که تا انتهای آنها هزار سال فاصله است نگاه می کنند و آنهایی که دارای مقامی والاتر می باشند به خداوند متعال می نگرند سپس آیه مقدسه را تلاوت فرمود: «وُجُوهٌ یَومَئِذٍ ناضِرَةٌ * الی رَبِّها ناظِرَةٌ».(۳)

نتیجه

به طور کلی در مورد سه واژه لقاء، رؤیت و نظر به پروردگار با صرف نظر از نظریه تجسیم و تشبیه که کاملاً مردود می باشد سه دیدگاه وجود دارد: اضمار، ادراک، شهود.

در مورد دیدگاه های مزبور با توجه به مطالبی که تاکنون بیان شده است مطالب زیر به نظر می رسد:

۱ - معانی الفاظ محدود به معانی مادی آنها نیست، بلکه با عنایت به روح معانی و اهدافی که الفاظ برای آنها وضع شده است دارای معانی وسیع تر و گسترده تر از معانی

۱- بحار الأنوار، ج۴، ص ۶۱.
۲- لازم به تذکر است که در برخی از روایات گفته شده است: منظور از نظر به پروردگار نظر به رسول پروردگار است. گر چه نظر به رسول خداوند بسیار ارزنده است، ولی این آیه شامل خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم می شود، آیا رسول خدا به چیزی می نگرد؟ اگر خواسته باشیم بین روایات جمع کنیم باید بگوییم روایات ناظر به مراتب است که عالی ترین آنها رؤیت الهی و نظر به او می باشد.
۳- التاج الجامع للأصول، ج۴، ص۲۷۸.

مـادی می باشـند، مثلاًـ قرب تنهـا قرب مادی نیست و لقاء منحصـر به لقاء مادی نمی باشـد، همچنین وجه مادی نیست و معیّت مادی نمی باشد.

۲ – محدود نگری در معانی الفاظ سـبب شده است که برخی قائل به تشبیه گشته و عده ای هم متمسک به تأویل و توجیه شده اند، ولی با تحلیل فوق دریچه وسـیعی به روی تفسـیر باز می شود که در نتیجه از طرفی از اشتباه مشبّهه جلوگیری می شود و از سویی هم

نیاز به اضمار و مجاز و تأویل وجود نخواهد داشت.

۳ – اضـمار برخلاف ظاهر و اصل است و فقط در صورتی که ضـرورت اقتضا کند می توان تمسک بدان جست، آن جایی که ظـاهر منافـات با اصول مسـلمه اعتقادی و دینی داشـته باشـد، ولی با توجه به وسـعت دائره الفاظ و شـمول آنها به معانی معنوی نیازی به اضمار نیست تا آن که در آیات لقاء خداوند و نظر به او بگوییم مقصود لقاء ثواب خداوند

و یا نظر به ثواب او می باشد.

۴ – در صورت اختلاف روایات، باید توجه به روایتی داشت که مؤید به ظاهر قرآن است، نه آن که ظاهر آیات قرآن را توجیه کنیم. بر پایه روایاتی که گویای اضمار می باشد.

۵ – اختلاـف روایـات گـاهی برای آن است که درجـات افراد مختلف است، مثلاًـ برخی که در مراحل پایین قرار گرفته انـد به ثواب الهی می نگرند و افرادی که در مراحل بالاتر

قرار گرفته انـد به اولیـای الهی می نگرنـد و آنهـایی که خود از اولیاء هسـتند به خداونـد متعال می نگرنـد، ثواب هم نسـبت به مراحـل دانی حور و قصور است و نسبت به مراحـل عـالی اضافه برآن نظر به اولیاء است و نسـبت به مراحل اعلی اضافه بر آنها نظر الی اللّه می باشد.

۶ – رؤیت و نظر تنها علم نیست، بلکه چیزی به مراتب بالاتر از علم می باشد که به شهود تعبیر می شود.

تقابل دو چهره

همان طور که گفته شد تعبیر از لقای الهی در قرآن مجید و روایات منحصر به مؤمنان نیست، بلکه در مورد افراد غیر مؤمن هم وجود دارد (به خلاف نظر و رؤیت) منتهی در

لقـاء مؤمن خشـنودی و سـرور است، ولی در لقاء غیر آن ناراحتی و تأسف همچنان که برخورد آن دو با هر نعمتی به دو گونه است.

چنان که قرآن کریم می فرماید:

«وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرانِ ما هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحمَهٌ لِلمُؤْمِنینَ وَ لا یَزیدُ الظّالِمینَ اِلاّ خَسَارًا»(۱).

(و ما آنچه از قرآن می فرستیم شفای دل و رحمت است برای مؤمنان ولی کافران را جز خسران چیزی نخواهد افزود).

رسول اکرم فرمود :

«مَنْ حَلَفَ عَلی مَالِ امْرِیٍمُسْلِمٍ کاذِبا لَقِیَ اللّه ·وَ هُو عَلَیْهِ غَضْبانُ»(۲).

(هر کس که به دروغ سوگنـد یاد کنـد برای (گرفتن) مال مسـلمانی خداونـد متعال را دیـدار کنـد در حالی که بر آن شـخص غضبناک می باشد).

اگر لقاء به معنای علم و یقین و به گفته فخر رازی ادراک باشـد، مؤمن و کافر در قیامت هر دو یقین به وجود خداوند دارند از این رو هر دو خود را در پیشگاه او می بینند همچنان

که شاکی و متهم هر دو خود را در محضر دادگاه و در مقابل عدالت می بینند، گرچه تشبیه

ناقص است ولی می توانـد نشانگر باشـد، کفّار هم در روز قیامت در مرحله یقین قرار می گیرند. شک و شـبهه ها و تردیدها و انکارهـا مربوط به این جهان است و گرنه در آن جهان هیـچ گونه شک و شـبهه و تردیـد وجود نخواهـد داشت، بلکه اعتراف کامل به حقانیت الهی و حاکمیت او خواهد بود.

تقابـل دو چهره و دو جهـت بارهـا در قرآن کریـم مطرح شـده اسـت، هـم شادمـانی و هـم شـرمندگی، هـم سـربلندی و هم سرافکندگی. یکی چهره اش نضره است و دیگری غبره، گروهی ناظرند و جمعی ناکس، درباره گروه نخستین قرآن کریم می فرماید: «وُجُوهٌ یَومَئِذٍ

مُسْفِرَهٌ * ضاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ»(۳). (چهره هایی در آن روز روشن هستند، خندان و شادمان

۱- اسراء /۸۲.

۲- تفسیر مجمع البیان، ج۱، ص۱۰۱؛ تفسیر کبیر، ج۳، ص۵۱.

۳- عبس /۳۸ - ۳۹.

می باشند) و در مورد گروه دوم می فرماید: «وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ»(۱) (چهره هایی را در آن روز غبار گرفته، روی آن را تیرگی پوشانده) درباره جمع نخستین می فرماید: «وُجُوهٌ یُوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * اِلی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»(۲) (چهره هایی در آن روز می درخشند، به پروردگارشان می نگرند) و در مورد جمعیت دوم می فرماید: «وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ»(۳) (چهره هایی در آن روز عبوس و غمگین است).

و نیز می فرماید: «وَ لَوْ تَری اِذِ الْمُجْرِمُونَ نـاکِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»(۴) (اگر ببینی گناهکاران را که سرهای خود را در نزد پروردگارشان به زیر انداخته اند)!

گروه نخست می گویند: «اَلْحَمْدُ للّه ِ الَّذِی اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ»(۵) (سپاس خداوندی راست که حزن و اندوه را از ما برطرف ساخت).

و گروه دوم می گویند: «یا حَسْرَتا عَلی ما فَرَّطْتُ فِی جَنبِ اللّه»(۶) (افسوس بر آن که در پیشگاه الوهیت کوتاهی ورزیدم).

تقابل دو چهره به صورت عالی ترین نمایش هنری در موارد متعددی در کتاب الهی ترسیم شده و بهترین آموزشهای ایمانی و اخلاقی را در بر دارد.

محرومیت کفّار

لقاء با رؤیت و نظر حتی با رؤیت و نظر باطنی تفاوت دارد، از نظر قرآن کریم لقاء شامل غیر مؤمن هم می شود ولی نظر فقط مربوط به مؤمنان است همچنان که فرمود: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * اِلی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» ولی کفّار در حجاب هستند و آن گاه که قیامت به نور پروردگار منور و تابنده می گردد(۷) محروم می باشند که می فرماید: «کَلّا اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ

یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُون»(۸) (مطلب آنچنان نیست که آنها می پندارند آنها از (دیدار) پروردگارشان در حجاب هستند).

۱- عبس/۴۰ - ۴۱.

۲- قیامه/۲۲ - ۲۳.

۳- قیامه /۲۴.

۴- سجده /۱۲.

۵- فاطر /۳۴.

۶- زمر /۵۶.

۷- زمر /۶۹.

۸- مطفّفین /۱۵.

نکته حائز اهمیت آن است که در آیه پیش از آن می فرماید: «کَلَّا بَلْ رَانَ عَلی قُلُوبِهِمْ

مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»(۱) (مطلب چنان نیست که می پندارند بلکه به واسطه کارهایی که می کنند بر دلهاشان زنگار گرفته است).

از آیه مزبور استفاده می شود که اولاً ـ حجاب، حجاب قلبی است و ثانیا علّت این حجاب عبارت از زنگار گناهانی است که بر دل آنها گرفته است.

لقاء با رؤیت و نظر فرق دارد، ممکن است یکی لقاء داشته باشد ولی رؤیت نداشته باشد، یک نفر نابینا با انسانی یوسف گونه ملاقات دارد ولی رؤیت ندارد و یک کتاب فروش کتاب دارد ولی دانش ندارد.

مرحوم طبرسی(ره) معتقد است که لقاء به معنای رؤیت نیست و اعتقاد به اضمار دارد یعنی در «ملاقوا ربّهم» می گوید «ملاقون جزاء ربّهم» ایشان می فرماید: «ولیس اللقاء

من الرؤیه فی شی ء» لقاء به هیچ وجه رؤیت نیست. زیرا لقاء نسبت به منافق و کافر هم داده شده است و مسلما کافر و منافق موفق به رؤیت پروردگار نمی شوند در صورتی که قرآن کریم درباره منافق می فرماید:

«فَاَعْقَبَهُمْ نِفاقا فِی قُلُوبِهِم اِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ»(۲) خداوند متعال (پی آمد آن بخل و نقض پیمان) نفاق را در دل ایشان قرار داد تا روزی که او را ملاقات کنند.

فخر رازی هم که لقاء را عبارت از درک پروردگار می داند می گوید: منافق خداوند را نمی بیند و در اینجا بواسطه ضرورت قائل به اضمار شده است و از این رو می گوید: منظور از «یَوم یَلقَونَهُ» یلقون حسابه و حکمه می باشد یعنی کفار حساب الهی و فرمان الهی را ملاقات می کنند.(۳)

ولی با توجه به این که لقاء شامل لقاء معنوی یعنی علم هم می شود باید گفت که کافر و منافق هم در آخرت علم به حقیقت وحقانیت پروردگار دارند از این رو همان طور که از ظاهر برخی از آیات استفاده می شود «لقاء» به معنای یقین وعلم برای آنها هم حاصل

۱- مطفّفین /۱۴.
۲- تفسیر مجمع البیان، ج۱، ص۱۰۱.
۳- تفسیر کبیر، ج۱۶، ص۱۴۱.

می شود گر چه از رؤیت و نظر محروم می باشند.

لقاء ویژه

لقاء اولیای الهی همراه با نوعی نظر و رؤیت معنوی است، اشراق است، وجدان است و به تعبیر امام عسکری علیه السلام «هُوَ اَعْظَمُ کِرامَتِهِ لِعِبادِهِ»(۱) (آن بزرگترین کرامت الهی برای بندگانش می باشد).

انبیاء و صدیقان در همین جهان هم مشرّف بدان شرف گردیده اند همان طوری که در مورد رسول اکرم روایات متعددی وارد است(۲). و امیر مؤمنان علیه السلام و امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام می فرمودند: خدایی را که نمی بینند عبادت نمی کنند این همان جلوه ای بود که برای ابراهیم علیه السلام در مسجد خیف و برای موسی در طور سیناء ظاهر گشت و این همان طلعتی بود که در ساعیر طلوع نمود و این همان ظهوری بود که در کوه فاران تجلی فرمود.(۳)

امام سجاد از خداوند متعال می خواست که به هنگام لقاء دیدگانش منور به رؤیت او گردد و می گفت: «و اَقرِرْ اَعْیُنَنَا یَوْمَ لِقائِکَ بِرُؤْیَتِکَ»(۴) (دیدگان ما را در روز ملاقات به دیدارت روشن فرما).

این همان است که قرآن مجید می فرماید: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ * اِلی رَبِّها ناظِرَةٌ» و این همان است که دیگران از آن محجوب می باشند.

این نهایت درجه عرفان و عالی ترین شکوه معرفت است، فروغی است از ساحت مقدس ربوبی که سراپای وجود را می گیرد و آدمی در آن موقعیت به مرحله شهود و وجدان می رسد، جانش یکپارچه نور می شود، شعله می شود فروغ می شود، نه حلول است نه اتحاد است نه عینیت بلکه مرآه محض و آینه ای که فروغ ایزدی در آن تابیده، تنها علم نیست بلکه به مراتب بالاتر از علم و به تعبیری عین الیقین است، رؤیت و

۱- تفسیر صافی، ج ۱، ص۸۷.

۲- بحار الأنوار، ج۴، ص۳۸.

۳- مفاتیح الجنان، دعای سمات.

۴- مناجات خمسه عشر، الخامسه عشره الزّاهدین.

وجدان است، انسان به خوبی درک می کند قیومیت الهی و وابستگی خلقی را، درک حضوری است همان طور که انسان قدرت نفسانی خویش را درک می کند بلکه به صورت کامل تر و اساسی تر، معطی قدرت را وجدان می کند و وابستگی خود و همه چیز را به او، در آن جا خود را تعلّق محض می بیند و وابسته صرف، اینجاست که قرآن کریم می فرماید: «وَ هُوَ مَعَکُمْ اَیْنَ ما کُنْتُمْ»(۱) و امام صادق علیه السلام هم فرمود: «ما رأیتُ شیئا إلّا رأیتُ اللّه قبله و معه و بعده»(۲) (هیچ چیزی ندیدم مگر آن که خدا را قبل از او و با او و بعد از او مشاهده کردم) خدا را شاهد و حاضر می بیند به طوری که آن شهود وحضور از خود شی ء بی نهایت مهمتر است، زیرا اگر شهود و حضوری نبود خود او هم چیزی نبود و قوامی نداشت که تنها قوام او بستگی به وجود «قیّوم» دارد.

در این لقاء هم نضره است و سرور(۳) و هم تحیت است و سلام(۴) و هم، همه چیز.

ما هر چه بگوییم و هرچه تصور کنیم از بیرون خانه است، نه دیده ایم و نه یافته ایم بلکه شنیده ایم و بافته ایم، و به قول ابن سینا: «فإنها لا ـ یفهمها الحدیث ولا تشرحها العباره ولا یکشف المقال عنها غیر الخیال»(۵)، (گفتار آن را تفهیم نمی کند و عبارت آن را تشریح نمی نماید و گفته پرده ای از چهره آن را به جز خیال بر نمی دارد).

شوق دیدار

اولیای الهی پیوسته عاشق و شیفته دیدار الهی بوده و از خداوند اشتیاق بیشتر را می خواستند و به تعبیری «خدایا عاشقم عاشق ترم کن» امیرالمؤمنین علیه السلام اصحاب خود را

می ستود که «اَحَبُّ اللِّقاءِ اِلَیْهِمْ لِقاءُ رَبِّهِمْ»(۶) (محبوبترین ملاقاتها در نزد ایشان لقاء پروردگارشان می باشد).

و درباره خودش هم می فرمود: «وَ اِنّی اِلی لِقَاءِ اللّه ِ لَمُشْتَاقٌ»(۷) (همانا مشتاق پروردگار

ص:۱۵۰

۱- حدید /۴.

۲- رساله لقاء اللّه، ص ۲۰.

۳- انسان /۱۱.

۴- احزاب /۴۴.

۵- الاشارات و التنبیهات، نمط ۹ مقامات العارفین، ص۴۵۴، فصل بیستم.

۶- نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۷- نهج البلاغه، نامه ۶۸.

هستم). آنها دوست داشتند لقای الهی را و علی علیه السلام مشتاق و شیفته بود و این اشتیاق به حدی بود که وقتی شمشیر زهرآلود به سرش فرود آمد اولین سخنی که بر لب راند بانگ «فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَه» بود، او که می دید شب هجران به پایان رسیده و وعده دیدار فرود

آمده با شادمانی هر چه تمام تر گفت: سوگند به پروردگار کعبه که رستگار شدم.

آیا لقایی که بزرگ ترین کرامت الهی است و امیر مؤمنان آن چنان اشتیاق بدان داشت عبارت از ثواب و نعیم بهشتی می باشد که در آیات «لقاء اللّه» قائل به اضمار شویم و

بگوییم منظور از لقای الهی لقاء نعمتهای الهی است یا چیزی به مراتب از آن بالاتر بوده

است که علی علیه السلام مشتاق آن بود؟

آیا این که اولیای الهی مشتاق لقاء او بودند و آن همه اشک می ریختند و حماسه می آفریدند برای لقاء حور و قصور بوده است یا چیزی برتر از آن؟ آیا این که امام سجاد علیه السلامصورت مبارک خود را بر روی تربت پاک جدش امیرالمؤمنین نهاده و در مناجات خودش با خداوند می گفت «مُشْتَاقَهً اِلی فَرْحَهِ لِقائِکَ»(۱) و از او می خواست که مشتاق دیدار فرح بخش خود قرار دهد به واسطه بهشت و درجات بوده است؟ یا این که او عاشق خدا بود و برای لقاء او مشتاقانه می سوخت و می گداخت و اشک می ریخت و به خود می پیچید و در آن شور و نوا خوش ناله های زار داشت.

بزرگ ترین مصیبت از دیدگاه اولیای الهی فراق و محرومیت از «لقاء» و «دیدار» اوست که امیر مؤمنان می گوید:

«فَهَبْنی یا اِلهی وَ سَیِّدی وَ مَوْلایَ وَ رَبِّی صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلی فِراقِکَ»(۲)، (گیرم که عذاب تو را تحمل کنم چگونه بر جدایی از تو شکیبا باشم).

و امام سجاد علیه السلام می گفت: «وَ لا تَحْجُبْ مُشْتاقِیکَ عَنِ النَّظَرِ اِلی جَمیلِ رُؤْیَتِکَ»(۳)

(مشتاقان خویش را از نظر به روی زیبایت محجوب مگردان) و در دعاهای خویش

پیوسته خواستار اشتیاق بیشتر به لقای الهی بود تا آن جا که می گفت: «وَ اقْطَعْ مِنَ الدُّنْیا

۱- زیارت امین اللّه.

۲- دعای کمیل.

۳- مناجات خمسه عشر، الثالثه الخائفین.

حاجَتِی وَ اجْعَلْ فیما عِنْدَکَ رَغْبَتِی شَوْقا اِلی لِقائِکَ»(۱)، (نیاز مرا از دنیا ببر و رغبت مرا به آنچه در نزد توست شوق لقای خود قرار ده).

این نهایت درجه اوج عرفانی و خود باختگی در پیشگاه الهی است که نه دنیا می خواهد نه آخرت، نه لذایذ دنیوی و نه نعمتهای بهشتی بلکه فقط «لقای الهی و عشق و اشتیاق بدان».

امیر مؤمنان هم در مناجات شعبانیه به هنگام قضاوت الهی حور و قصور نمی خواهد، بهشت و رضوان نمی خواهد بلکه می گوید: «اِلهی فَسُرَّنی بِلِقائِکَ یَوْمَ تَقْضی فیهِ بَیْنَ عِبادِکَ» (خداوندا، مرا به واسطه دیدار خودت مسرور فرما هنگامی که بین بندگانت قضاوت می نمایی).

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

از در خویش خدا را به بهشتم مفرست

که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس

ص:۱۵۲

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۵۴.

بخش چهاردهم

اشاره

«اِلهِی اعْتِذارِی اِلَیْکَ اعْتِذارُ مَنْ لَمْ یَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ فَاقْبَلْ عُذْری یا أَکْرَمَ مَنِ اعْتَذَرَ إِلَیْهِ الْمُسیئُونَ».

ترجمه

معبود من! پوزش و عـذر خواهی من عـذر خواسـتن کسـی است که بی نیاز از پـذیرش عـذرش نمی باشـد، عـذر مرا بپذیر ای بزرگوارترین فردی که گناهکاران از او پوزش می طلبند.

واژه ها

اعتـذار: پوزش طلبیـدن، عـذر خواهی کردن، عـذر (به ضم عین): پوزش. راغب گفته، عـذر آن است که انسان بخواهـد با آن گناهـان خویش را محو نمایـد... و آن سه قسم است، یا آن که عـذر آورنـده می گویـد انجام نـداده ام، یا می گویـد برای این جهت انجام داده ام

(مشـکلی را بیان می کند که با داشـتن آن مشـکل از گناهکاری و نافرمانی خارج می شود) و یا آن که می گوید انجام داده و دیگر هم آن کار را انجام نمی دهم، این سومی توبه نامیده

می شود، هر توبه ای عذر است، ولی هر عذری توبه نیست.(۱)

مسی ء: بدکار، گناهکار.

سوء: (به ضم سین)، بد و به فتح آن بدی. به عبارت دیگر، به ضم سین اسم و به فتح

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۳۳۷.

آن مصـدر است، راغب گويـد: سوء (به ضم سـين) هر چيز اندوه آور، در اقرب الموارد گويد: «سائه... سوءا»، بدو كار ناپسـند كرد، يا او را محزون نمود.(۱)

شرح

نياز انسانى و كرامت الهى

در عبارت فوق دو نكته با اهميت وجود دارد يكى نياز انسان به خداوند متعال و ديگرى كرامت و بزرگوارى الهى.

در مورد نكته اوّل بايـد گفت كه گاهى انسان نافرمانى فردى را كرده و سـپس عـذر خواهى مى كنـد، ولى پذيرش و عدم آن نقشـى در زنـدگى شخصـى انسان و يا اهميت چنـدانى نـدارد، اگر فرضا عـذر او هم پـذيرفته نشود مشـكلى برايش ايجاد نمى گردد، ولى گاهى نپذيرفتن عذر و پوزش نقش اساسى در محروميت انسان دارد و او را از هستى ساقط مى كند، با توجه به اين مطلب بايد دانست كه سـعادت و سـرانجام انسان در دست خداوند است، اگر پوزش او را نپذيرد زندگى حال و آينده وى تباه مى گردد و براى هميشه بيچاره و بدبخت مى شود از اين رو امام مى گويد: پروردگارا من بى نياز از پذيرش

تو نيستم.

در مورد نكته دوم بايـد توجه داشت كه گاهى شخصـى عـذر انسان را مى پـذيرد، ولى با تنگ نظرى و با منت گـذارى است، ولى خداونـد متعـال پوزش انسان را مى پـذيرد، كريمانه و با گـذشت و بلكه در مقابل همين عـذر خواهى هم ثواب و كرامت عنـايت مى فرمايـد، خداونـد كريم ترين پوزش پـذير است، كسـى كه نه تنهـا عـذر را مى پـذيرد بلكه گنـاه را در هنگام «توبه نصوح» تا آن جا محو و ناپديـد مى كنـد كه حتى آن را از خاطره ملائكه هم زائل مى گرداند.(۲) و نه تنها آن را محو و نابود مى كند بلكه آن را تبديل به خوبى و حسنه

۱- قاموس قرآن، ج۳، ص۳۴۶.

۲- ينابيع الحكمه، ج۱، ص۳۲۵ به نقل از كافى، ج۲، ص ۳۱۴، باب التوبه.

می نماید که فرمود: «فَأُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّه ُسَیِّئاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»(۱).

چه کرامتی بالاتر از این که آدمی بدی کند ولی با وجود توبه و اعتذار، بدی و زشتی او تبدیل به حسنه و خوبی گردد، از این رو امام می گوید: ای کریم ترین فردی که گناهکاران

از او پوزش می طلبند.

نکاتی در مورد پوزش و اعتذار

همان طور که گفته شد اعتذار عبارت از پوزش خواهی نسبت به کار زشتی است که انسان انجام داده است، در روایات متعددی توصیه شده است بر این که انسان کاری نکند که مجبور باشد تا از آن اعتذار جوید.

خودداری از کار زشت: امام حسین علیه السلام می فرماید: «اِیّاکَ وَ ما یُعْتَذَرُ مِنهُ فَإِنَّ المُؤمِنَ لایُسِی ءُ وَ لا یَعتَذِرُ وَ الْمنافِقُ کُلَّ یَومٍ یُسِی ءُ وَ یَعْتَذِرُ»(۲).

(پرهیز کن از انجام کاری که از آن پوزش طلبی زیرا مؤمن نه کار زشت می کند و نه از آن پوزش می طلبد، ولی منافق همه روزه کار بد انجام می دهد و از آن هم اعتذار می جوید).

امام امیرالمؤمنین علیه السلام به قثم بن عباس توصیه نموده و می فرماید: «وَ اِیّاکَ وَ ما یُعْتَذَرُ مِنْهُ»(۳).

(پرهیز کن از انجام کاری که از آن اعتذار جویی).

و به حارث همدانی می فرماید: «وَ احْذَرْ کَلَّ عَمَلٍ اِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْکَرَهُ اَوِ اعْتَذَرَ مِنْهُ»(۴).

(پرهیز کن از انجام هر عملی که وقتی از عامل آن سؤال شود یا آن را انکار کرده و بگوید انجام نداده ام و یا آن که از آن اعتذار جسته و پوزش طلبد).

امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه دوم را مورد مذمت قرار داده و می فرماید: «وَ یَکْثُرُ الْعِثَارُ فِیها

۱- فرقان /۷۰.

۲- میزان الحکمه، ج۶، ص ۱۱۰.

۳- نهج البلاغه، نامه ۳۳.

۴- نهج البلاغه، نامه ۶۹.

وَ الْاِعْتِذارُ مِنها»(۱).

(لغزش او در مسائل حکومت زیاد بود و پوزش هم از آن می خواست).

مسلم است غفلت واشتباه در مسئولیتهای سنگین و حکومتی به سادگی قابل حلّ نیست و با یک اعتذار و پوزش برطرف نمی شود زیرا ممکن است در اثر یک اشتباه و لغزش جنایاتی اتفاق افتد و نوامیسی هتک شود.

البته در عین حال بهتر از آن گاهی است که شخصی کار زشتی را انجام دهد یا گرفتار لغزشی شود و با بی تفاوتی از آن بگذرد و یا مغرورانه بر آن اصرار ورزد.

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی... همان طور که گفته شد انسان نباید کاری کند که مجبور به پوزش از آن شود .

امام صادق علیه السلام به فضل می فرماید: «لا یَنْبَغِی لِلْمُؤْمِنِ اَنْ یُذِلَّ نَفْسَهُ، قُلْتُ بِما یُذِلُّ نَفْسَهُ؟ قال: لا یَدْخُلُ فِیما یُعْتَذَرُ مِنْهُ»(۲).

(شایسته نیست که مؤمن خودش را ذلیل گرداند، گفتم به چه چیز خودش را خوار و ذلیل می نماید؟ امام فرمود: داخل نشود در کاری که بعد از آن پوزش خواهد و اعتذار جوید).

پذیرش اعتذار: به همان اندازه که اعتذار باعث سرافکندگی است، پذیرش آن موجب کرامت و سربلندی می باشد و در روایات فراوانی بدان توصیه شده است تا آن جا که امام امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اِقْبَلْ عُذْرَ اَخِیکَ وَ اِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ عُذْرٌ فَالْتَمِسْ لَهُ عُذْرا»(۳).

(پوزش برادر مسلمانت را بپذیر، اگر عذری هم نداشته باشد تو برای او عذری را جستجو نما).

پذیرش اعتذار تولید مودّت و محبت می کند همان طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳.
۲- بحار الأنوار، ج۱۰۰، ص۹۳.
۳- بحار الأنوار، ج۷۴، ص۱۶۵.

«اِقْبَلْ اَعْذارَ النّاسِ تَسْتَمْتِعْ بِاِخائِهِمْ وَ أَلْقِهِم بِالْبِشْرِ تَمُتْ اَضْغانُهُمْ»(۱).

(پوزش مردم را بپـذیر تـا از برادری آنهـا بهره ور شوی وآنهـا را بـا گشـاده رویی برخورد کن تا کینه های آنان بمیرد و از بین برود).

متقابلاً رد پوزش دیگران مورد مـذمت قرار گرفته است تا آن جا که رد کننده محروم از شـفاعت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله(۲) و سقایت از حوض کوثر(۳) خواهد بود.

امام سجاد علیه السلام به خداوند پناه می برد از این که مظلومی را یاری نکند و یا پوزش گناهکاری را نپذیرد.(۴)

پـذیرش پوزش کریمانه: پـذیرش پوزش هنگامی کریمانه است که پوزش پـذیر از جرم طرف خویش به کلی صـرف نظر کند، در صدد کیفر و تعقیب نباشد و سرزنش و تحقیر هم ننماید بلکه آن را به کلی فراموش کند.

امیرالمؤمنین

علیه السـلام صـفات ویژه و خصـلتهای یـک برادر دینی خود را که در مسـیر الهی بـا او اخوت داشـته و بـدرود حیـات گفته بر شمرده و ضمن آن می فرماید: «وَ کانَ لا یَلُومُ اَحَدا عَلی ما یَجِدُ الْعُذْرَ فِی مِثْلِهِ حَتّی یَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ»(۵).

(و سرزنش نمی کرد شخصی را در صورتی که جای عذری برای او وجود داشت تا آن که عذرش را بشنود).

اولیای الهی اضافه بر آن که پوزش عـذر خواه را می پذیرفتند او را هم مورد محبت و عنایت خویش قرار می دادند.گویند امام سجـاد علیه السـلام می خواسـتند برای نماز خویش وضو بسازنـد، از خـدمتکار و کنیز خود آب خواسـتند، او هم ظرف آبی را آورد، ولی در هنگام ریختن آب، ظرف از دستش افتاد و ضربتی بر امام وارد آمده و ایشان را مجروح ساخت، خدمتکار که از این عمل خود شرمسار شده بود با عرض پوزش لب به خواندن آیه ای از قرآن کریم باز کرد و گفت: «وَالْکاظِمِینَ

الْغَیْظَ» یعنی خداونـد آنهـایی را که خشم و غضب خـویش را فرو می نشاننـد سـتایش می نمایـد، امـام فرمود: «کظمت غیظی» (غضب خود را

۱- میزان الحکمه، ج۶، ص۱۱۲.

۲- میزان الحکمه، ج۶، ص۱۱۲.

۳- میزان الحکمه، ج۶، ص۱۱۲.

۴- صحیفه سجادیه، دعای ۳۸.

۵- نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹.

فرو نشاندم)، خدمتکار آیه را ادامه داد و گفت: «وَالْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ» (و از مردم گذشت می کنند)، امام فرمود: «عفا اللّه عنک» (خدا از تو بگذرد) خدمتکار باز هم ادامه به قرائت داد و گفت: «وَاللّه ُیُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»(1)(و خدا نیکوکاران را دوست دارد)، امام فرمود: «فانت حرّه لوجه اللّه» (تو در راه خدا آزاد هستی).

پوزش از پیشگاه ربوبی: عذر خواهی از مردم شکست و ذلت است گر چه در موقع خود لازم است و ضروری، ولی اعتذار از پیشگاه الهی افتخار است و سربلندی که: «فَإِنَّهُ یَتُوبُ اِلَی اللّه ِمَتابا»(2) و خوشا راهی که پایانش تو باشی.

ص:158

1- تفسیر صافی، ج1، ص297.

2- فرقان /71.

بخش پانزدهم

اشاره

«اِلٰهی لا تَرُدَّ حاجَتی وَلا تُخَیِّبْ طَمَعِی وَ لا تَقْطَعْ مِنْکَ رَجائِی وَ اَمَلِی».

ترجمه

معبودم! حاجت مرا رد مکن وطمع مرا به نومیدی مبدّل منما و امید و آرزوی مرا از خودت قطع مفرما.

واژه ها

لا تُخَیِّب: نومید مگردان، خیبه: ناامیدی، خسران، محروم شدن. راغب می گوید: «الخَیْبَهُ، فَوْتُ الطَّلَب».(۱)

رجاء: امید، ظن نسبت به پدید آمدن چیزی که در آن مسرّت و شادمانی است.

امل: آرزو.

فرق بین رجاء وامل: فرق بین رجاء و امل در این است که امیـد مربوط به چیزی است که تحقق آن بعید نیست به خلاف آرزو و نیز گفته شـده است واژه امـل هم در مورد ممکن به کار می رود و هم در مورد محال به خلاف واژه رجاء که فقط در مورد ممکن به کار می رود.(۲)

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۶۰.

۲- المعجم فی فقه لغه القرآن و سرّ بلاغته، ج۳، ص۲۴۷.

اولیای الهی همتی والا دارند و خواسته ای بی منتهی، زیرا قدرت او را بی پایان می دانند وعنایت او را بی کرانه. یک کودک خردسال تمام امید وآرزویش را به پدر و مادر

خود دوخته و همه خواسته اش متوجه آنان است، در هر مشکلی به آنها روی می آورد و هرگونه درخواستی را از ایشان دارد با آن که امکانات و قدرت والدین کاملاً ناقص است و محدود. حال ما در پیشگاه خداوندی قرار داریم که دارای قدرتی بیکران است و عنایتی بی پایان، عالم هستی رشحه ای از افاضه اوست و جمله مخلوقات پرتوی از عنایات او، از یک دانه خرد گل صد برگی می سازد با صدها جلوه و زیبایی و از یک نطفه گندیده پیکر اندیشمندی می سازد با هزاران ابتکار و شگفتی، همو قدرت آن را دارد که همه خواسته های ما را برآورد و انسان خاکی را موجود ملکوتی کند، یک دور افتاده در مغاک را به افلاک رساند و یک بیچاره افتاده در خاک را به ملکوت اعلی، یک تهی دست را سعادت دنیا و آخرت بخشد و یک گناهکار شرمنده را به عالم قدس و غفران هدایت فرماید.

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود

پیش پایی به چراغ تو ببینم چه شود

یا رب اندر کنف سایه آن سرو بلند

گر من سوخته یک دم بنشینم چه شود

دو نکته

۱ - برخی از واژه ها اگر نسبت به امور مادی به کار روند از خلقیات زشت و رذیله بوده و اگر در امور معنوی به کار روند از اخلاق پسندیده بوده و ممدوح شمرده می شوند

مانند واژه حرص، حرص نسبت به جمع آوری مال زشت و ناپسند است، ولی حرص نسبت به هدایت و سعادت مردم خوب است و پسندیده. از این رو خداوند متعال در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهمی فرماید: «حَریصٌ عَلَیْکُمْ»(۱) همچنین واژه طمع نسبت به امور دنیوی مذموم است از این رو قرآن کریم در مورد یک جهنمی حریص می فرماید: «ثُمَّ

۱- توبه /۱۲۸.

يَطْمَعُ اَنْ اَزيدَ»(۱) ولی اگر در امور معنوی به کـار رود پسـندیده است همچنـان که در مورد اولیای الهی می فرمایـد: «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفا وَ طَمَعا»(۲).

۲ – امل و آرزو نسبت به دنیا انسان را به غفلت گرفتار ساخته و از عمل خیر باز می دارد و او را به بدی و زشتی وادار می کند همچنان که امیرمؤمنان علیه السلام(۳) آن را مخوف ترین چیز معرفی می کند و قرآن کریم هم می فرماید: «وَ يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ»(۴) ولی آرزو نسـبت به آخرت او را ترغیب به سوی خـدا و کـار خیر می کنـد و بـاعث دلگرمی او می شود، خداونـد متعال دنیا و آخرت و ارزشهای آن دو را در مقابل هم قرار داده و می فرماید:

«اَلْمالُ وَ الْبَنُونَ زينَهُ الحَيوهِ الدُّنْيا وَ الْباقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابا وَ خَيْرٌ اَمَلًا»(۵).

(مال و فرزنـدان زیور زنـدگی دنیا هسـتند، و کارهای نیکویی که از انسان باقی می مانـد در نزد پروردگارت بهتر است از نظر پاداش و آرزومندی).

قرآن کریم در این آیه دوگونه ارزش را بـا هم مقایسه می فرمایـد یکی ارزشـهای دنیوی که مال و فرزنـد و زیبایی و زیور آن می باشـند و دیگری ارزشـهای اخروی که کارهای نیکو باشـند و بهترین انـدوخته می باشـد، زر و زیور دنیا نابود می شود و از این رو موردی ندارد

که انسان دل به آن ببندد و امیدی بدو داشته باشد، ولی «باقیات صالحات» جاودانه است و از این رو شایسته است که دل به آن بنـدد وامیـد بـدو داشته باشـد و از همه مهمتر لطف وعنایت الهی است، چرا آرزو نداشـته باشـد؛ زیرا محـدودیتی در خـداوند وعطای او نیست و چرا طمع نداشته باشد؛ زیرا مضایقه و منعی در او وجود ندارد.

۱- مدّثر /۱۵.

۲- سجده /۱۶.

۳- «إِنَّ أَخْوَفَ ما أَخَافُ عَلَيكُم اثْنَتَانِ: إِتِّباعُ الْهَوى وَ طُولُ الْأَمَلِ» نهج البلاغه، خطبه ۲۸، ص ۷۱.

۴- حجر /۳.

۵- کهف /۴۶.

بخش شانزدهم

اشاره

«اِلهی لَو اَرَدْتَ هَوانی لَمْ تَهْدِنِی وَ لَو اَرَدْتَ فَضِیحَتِی لَمْ تُعافِنِی».

ترجمه

معبودم! اگر پستی مرا می خواستی هدایتم نمی کردی و اگر رسوایی مرا می خواستی عافیتم نمی دادی.

واژه ها

هوان: پستی، خواری.

فضیحت: رسوایی.

شرح

در فراز فوق دو نکته حائز اهمیت است :

۱ – رابطه بین مکرمت و هدایت و پستی و ضلالت

اشاره

خداوند متعال تاج کرامت را بر سر انسان نهاده است و او را به انواع نعمتها متنعم ساخته است که در رأس آنها نعمتهای معنوی و هدایت الهی می باشد، هدایت انسانی دلیل بزرگداشت اوست و هر چه مقام و درجه وی بالاتر باشد به هدایت والاتری مفتخر می گردد، هیچ گاه یک برّه گوسفند را به

کودکستان نمی فرستند و یک کودک انسان را به دانشگاه.

دو نوع هدایت

خداوند متعال انسانها را مفتخر به دو نوع هدایت فرموده است، یکی هدایت عمومی که همگان از آن برخوردارند همچنان که فرموده است:

«اِنَّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ اِمّا شَاکِرا وَ اِمّا کَفُورا».(۱)

(ما او (انسان) را به راه، هدایت کردیم یا شکرگزاری می کند و یا کفران می ورزد).

و دیگری هدایت ویژه که مخصوص مجاهدان و کوشش گران در راه اوست که فرموده :

«وَ الَّذینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا»(۲).

(و آنهایی را که در راه ما مجاهده نمودند به راه های خود هدایت خواهیم نمود).

اشخاصی که هدایت نخستین را بپذیرند موفق به دریافت هدایت دوم می شوند و گرنه گرفتار طرد و خذلان می گردند.

جمادات ونباتات و حیوانات گر چه از نعمت هدایت تکوینی برخوردارند، ولی ارزش هدایت تشریعی را ندارند، این که خداوند متعال برای انسانها پیامبران عزیز خود را فرستاده و کتب ارزنده آسمانی را نازل فرموده است و او را مخاطب امر ونهی خود قرار داده است دلیل اهمیت اوست، حال اگر قدر این همه کرامت را بداند و گوش به استماع داده و تن به اطاعت سپرد، مفتخر به هدایت بیشتری می شود که آن هم دلیل عنایت زیادتر است.

بنده مؤمن از هر هدایتی پی به عنایتی می برد و از هر عبادتی پی به توفیقی.

هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است

این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد

فروغ عقل و ایمان از هر نعمتی ارزنده تر است و انعام توحید و ولایت از هر انعامی پربهاتر می باشد و اعطا این نعمت دلیل بزرگی بر عنایت الهی است.

افرادی هستند که خدا را نمی شناسند، همیشه در کنار سفره احسان او نشسته و

۱- دهر /۳.

۲- عنکبوت /۶۹.

بهره برداری می کنند، ولی همان طور که امام سجاد علیه السلام می فرماید: به مانند حیوانی نسبت به صاحب سفره و مالک خانه شناختی ندارند و سپاسی به جا نمی آورند(۱).

افراد دیگری هستند که معرفت به ساحت مقدس رهبران دینی نداشته و از فیض هدایت آنها محروم می باشند.

مردمی هم می باشند که غرق در هوی و هوس بوده، در مرداب شهوت به سر می برند و شناختی به احکام الهی ندارند، خلاصه یا گرفتار بی دینی هستند و یا بدکرداری، ولی مؤمنان هم از کوری جهل رهیده و به انوار هدایت الهی منور گشته و هم از فضیحت گناه مبرا بوده و قرین عافیت و نزاهت می باشند. و این هر دو دلیل عنایت و مرحمت الهی است.

۲ - رابطه بین آبرو و عافیت و فضیحت و گناه

افتضاح عبارت از برملا شدن عیب پنهانی است، ولی در اثر هدایت الهی و برکت دینی فرد با ایمان از هر زشتی مبرا است و

از هر پلیدی در عافیت می باشد، چه زشتی اعتقادی باشد مانند شرک و خرافه و چه زشتی اخلاقی باشد مانند خود خواهی و کینه توزی و چه زشتی عملی باشد مانند مال مردم خواری و خیانت از این رو هیچ گاه مفتضح و رسوا نمی شود، بنده ای که مؤمن واقعی است گناهی ندارد تا رسوا شود و عیبی ندارد تا برملا گردد.

۱- صحیفه سجادیه، دعای اوّل، ص ۲۸.

بخش هفدهم

اشاره

«اِلهی ما اَظُنُّکَ تَرُدُّنی فِی حاجَةٍ قَدْ اَفْنَیْتُ عُمْرِی فِی طَلَبِها مِنْکَ».

ترجمه

معبودم! گمان نمی کنم مرا رد کنی در برآوردن حاجتی که عمر خود را در طلب آن از تو سپری کرده ام.

واژه

افنیت: سپری کردم، فناء: از بین رفتن، افناء: از بین بردن.

شرح

سرمایه زندگی

سرمایه عمر و زندگی بهترین سرمایه ای است که در اختیار انسان نهاده شده است، هر کس از این سرمایه به نحوی استفاده می کند و هر انسانی به صورتی آن را سپری می کند، یکی در راه کسب قدرت و دیگری در مسیر اندوختن ثروت، یکی برای شکم و دیگری برای شهوت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «.. خُذْ مِنْ صِحَّتِکَ لِسُقْمِك وَ مِنْ شَبابِکَ لِهِرَمِك وَ مِنْ حَیاتِکَ لِوفاتِك فَإِنَّکَ لا تَدْرِی مَا اسْمُکَ غَدا»(۱).

(ذخیره ای از روزگار سلامتی خودت برای بیماریت اندوخته کن و از دوران جوانیت

۱- بحار الأنوار، ج۷۷، ص۱۸۳.

برای پیریت و از زمان زندگانیت برای وفات خودت، زیرا تو نمی دانی که فردا نامت چیست؟) (زنده یا مرده).

هدف اولیای الهی از زندگی

اولیای الهی زندگی را فقط برای خدا می خواهند، برای عبادت او و برای خدمت در راه او و تنها این کالا را به بهای رضوان و رحمت الهی می فروشند. و تنها حاجت ایشان هم همان است.

امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس در حالی که لنگ کفش خویش را می دوخت، فرمود: به خدا سوگند همین لنگه کفش برای من بهتر از ریاست بر شماست مگر آن که حقی را به پا دارم یا از باطلی جلوگیری نمایم.(۱)

امام حسین علیه السلام به صورت مداوم اشعار زیر را ایراد می نمود:

لئن کانَتِ الْاَفْعالُ یَوما لِاَهْلِها

کَمالاً فَحُسْنُ الْخُلْقِ اَبْهی وَاَکْمَلُ

وَ اِنْ کانَتِ الدّنْیا تُعَدُّ نَفیسَهً

فَدارُ ثَوابِ اللّه ِ اَعْلَی وَأَنبَلُ

وَ اِنْ کانَتِ الاَبْدانُ لِلْمَوتِ اُنْشِأتْ

فَقَتْلُ امْرَءٍ بِالسَّیْفِ فِی اللّه ِ اَفضَلُ(۲)

(اگر کارها، روزی برای انسان کمال به حساب آید، حسن خُلق از هر چیزی زیباتر و کامل تر است.

و اگر دنیا چیز پربهایی محسوب گردد، آخرت و دار پاداش الهی برتر و نیکوتر است.

و اگر اجسام انسانها سرانجامش مرگ می باشد، قتل و شهادت انسان با شمشیر در راه خدا بهتر و برتر است).

جالب توجه این است که گفته شده است کان علیه السلام دَوما یُنْشِدُ هذِه الاَبیات...

امام سجاد علیه السلام می فرمود:

«فَقَدِ انْقَطَعَتْ اِلَیْکَ هِمَّتِی وَ انْصَرَفَتْ نَحْوَکَ رَغْبَتِی فَاَنْتَ لا غَیرُکَ مُرادِی وَ لَکَ لا لِسِواکَ سَهَری وَ سُهادِی وَ لِقاءُکَ قُرَّهُ عَیْنی وَ وَصْلُکَ مُنی نَفْسِی...»(۳).

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳۳.

۲- باقر شریف القرشی، حیاه الامام الحسین علیه السلام، ج۱، ص۱۵۸.

۳- مناجات خمسه عشر، الثامنه المریدین.

(از همه چیز بریـده ام و تنها همت خود را به سوی تو مصـروف داشـته ام و از همه چیز رو بر گردانـده و علاقه و رغبت خود را تنهـا به سـوی تـو متوجه کرده ام، و فقـط تو و نه غیر تو منظور و مراد من هسـتی و فقـط برای تو و نه غیر تو شب زنـده داری و بیدار خوابی من است و لقاء تو نور چشم من و وصل تو آرزوی جان من می باشد).

اوقات خوش آن بود که با دوست به سر رفت

باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ

از یمن دعای شب و ورد سحری بود

اولیای الهی، هم در این دنیا متنعم به نعمتهای معنوی هسـتند و هم در عقبی، در هر دو نشأه یک چیز می خواهنـد و آن خـدا و رضوان او و از یک چیز پناه می برند و آن دوری از عذاب وی.

امام حسـین علیه السلام در صحرای عرفات هنگامی که دست به دعا برداشته و از دیدگان مبارکش مانند دو مشک، اشک می ریخت با صدای بلند می گفت:

«اَللّهُمَّ حاجَتِیَ الَّتی اِنْ اَعْطَیْتَنیها لَمْ یَضُرَّنی ما مَنَعْتَنی وَ اِنْ مَنَعْتَنیها لَمْ یَنْفَعْنِی ما اَعْطَیْتَنی، اَسْئَلُکَ فَکاکَ رَقَبَتی مِنَ النّار»(۱).

(معبودا! حـاجت و خواسـته من، حاجتی است که اگر آن را برآورده کنی ضـرری برای من نـدارد هرچه را دریغ فرمایی و اگر برآورده نکنی فایده ای نبخشد هر چه را عنایت فرمایی، از تو درخواست دارم که گردنم را از آتش (جهنّم) آزاد سازی).

ص:۱۶۷

۱- مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص۴۹۱.

بخش هجدهم

اشاره

«اِلهی فَلَكَ الْحَمْدُ اَبَدا اَبدا دائِما سَرْمَدا يَزِيدُ وَ لا يَبيدُ كَما تُحِبُّ و َ تَرْضی».

ترجمه

معبود من! از این رو سپاس تنها برای توست، سپاسی بی نهایت، همیشه و پیوسته، سپاسی که به لحظه به لحظه زیاد گردد و از بین نرود، آنچنان که تو دوست داری و راضی هستی.

واژه ها

حمد: ستایش نسبت به کاری که از روی اختیار صادر شده باشد.

ابد: بی نهایت.

دائم: همیشه.

سرمد: پیوسته.

معجم، واژه های ابد، دهر، زمان، دوام، خلود، سرمد و امد را مترادف هم معرفی می کند با تفاوتهای اندکی(۱).

لایبید: نابود نشود، از بین نرود. باد الرجل یبید بیدا أی هلک.(۲)

شرح

انحصار ستایش به پروردگار متعال

ستایش منحصر به پروردگار متعال است، حرف

۱- المعجم فی فقه لغه القرآن، ج۱، ص۸۱.

۲- المعجم فی فقه لغه القرآن، ج۱، ص۸۱.

«ال» در الحمد یا دلالت بر استغراق دارد و یا جنسیت و در هر دو صورت حکایت از این می کند که به طور کلی حمد و ستایش منحصر به پروردگار است، زیرا صحنه آفرینش را او آفریده و هر زیبایی و کمال را او پدیدار ساخته، کتاب تکوین رشحه ای از قدرت اوست و کتاب تدوین آیه ای از هدایت او.

اگر از تابش خورشید سخن گفته شود خورشید آفرین ستوده شده و اگر از زیبایی ماه گفتگو به میان آید ماه آفرین ستایش گشته است.

اصولاً تعریف و تحسین هر مصنوعی به صانع آن بر می گردد، تعریف نقش، تعریف نقاش است و تحسین خط، تحسین خطاط می باشد، یک تابلوی زیبا را هر چه تعریف کنیم تعریف نقاش آن کرده ایم و یک قالی شگفت انگیز را هر چه بستاییم، هنر قالی باف را ستوده ایم، دستگاههای دقیق الکترونیکی حکایت از دقت سازنده و نرم افزارهای مهم کامپیوتری گویای علم و آگاهی پژوهشگر می باشند.

جهان هم با همه زیبایی و دلربایی اش آیه ای از قدرت و علم پروردگار است از این رو هر چه را که تعریف می کنیم تعریف خداوندی کرده ایم که سازنده اوست و از هر چه تمجید کنیم تمجید پروردگاری کرده ایم که رب و پرورش دهنده اوست از این رو تعریف حقیقی فقط از آن پروردگار می باشد و تعریف هر موجود دیگری به صورت مجازی و در مرحله بعدی است.

ای دوست شکر بهتر یا آنک شکر سازد؟

خوبی قمر بهتر یا آنک قمر سازد؟

ای باغ تویی خوشتر یا گلشن گل در تو؟

یا آنک برآرد گل صد نرگس تر سازد؟

ای عقل تو به باشی در دانش و در بینش؟

یا آنک به هر لحظه صد عقل و نظر سازد؟

دوام ستایش

ستایش پروردگار همیشگی است؛ زیرا هستی و کمال او همیشگی است و فیض و عنایت او دایمی است، ستایش خداوند در محدوده زمان و مکان نمی گنجد بلکه همیشه و در همه جا، کلیه موجودات چون موقتی هستند تمجید و تعریف آنها هم موقتی است و در محدوده زمان خاصی می باشد و چون اصیل نیستند و وابسته می باشند تعریف و تمجید از آنها هم تبعی و وابسته است.

یـک گـل زیبـا را در نظر بگیریـد بسیار لطیف و بـا طراوت است، ولی برای چنـد ساعت یا حـداکثر چنـد روزی، هنگامی که پژمرده شد و رنگش تغییر یافت دیگر تعریفی ندارد، ولی خداوند همان طور که ابدی است بهاء و جمال او هم همیشگی است و نور و درخشندگی او هم سرمدی است، از این رو برای همیشه سزاوار ستایش است و برای همیشه قابل تمجید می باشد.

گستردگی ستایش

چون فیض الهی رو به گسترش است همـان طور که می فرمایـد: «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ»(۱) از ایـن رو حمـد و ستایش او هم رو به زیادت است و چون فیض پروردگاری پی در پی است همان طور که می فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»(۲) (هر آنی او در کاری است) قهرا حمد او هم تداوم داشته و از بین نمی رود.

موجودی که فقط یک هنر دارد قهرا ستایش او بر پایه همان یک هنر خواهـد بود، ولی چون وجود کامل و بی نهایت باشد از بـاغ گسترده او هر روز بری می رسـد و از دست هنربـار او هر لحظـه هنری می بـارد، در انحصـار حمـد و سـتایش خـاص و محدودی نخواهد بود بلکه حمد و ثنایش هر روز بیشتر می شود و از بین هم نمی رود.

ستایش شایسته

ستایش پروردگار باید مناسب خواست و رضای او باشد نه ساخته و پرداخته فکر و اندیشه انسانی، بشر با فکر محدود خود و با زبـان الکن خـویش نمی توانـد آن طـور که شایسـته است ستایشـگر خداونـد باشـد. از این رو نیـاز به رهنمون خود او دارد که توسط اولیایش تبیین گردیـده است. ایمان به پروردگار و عشق به پرسـتش او گر چه در نهاد و فطرت انسان نهاده شـده است، ولی در برخی از مواقع آدمی گرفتار اشـتباه می شود و با انـدیشه خود، خدایی دروغین تراشـیده و او را سـتایش می کند و می گوید :

تو کجایی تا شوم من چاکرت

چارقت دوزم کنم شانه سرت

دستکت بوسم بمالم پایکت

وقت خواب آید بروبم جایکت

از این رو بشـر نیاز به رهنمون رهبران الهی دارد که او را از تصورات غلط و جاهلانه نجات بخشـند و به خـدای واقعی رهنمون شوند تا او را چنان ستاید که شایسته است نه

۱- ذاریات /۴۷.

٢- الرحمن /٢٩.

آن که هر چه می خواهد دل تنگش بگوید و برای همیشه در گمراهی دست و پا بزند.

ویژگی نماز

نماز که یک عبادت رسمی در اسلام است آموزش به خصوصی دارد تا انسان طبق آن خدا را پرستش کند، با آن کلمات خداوند را بخواند و با آن حرکات در پیشگاه او کرنش کند. نماز پس از تکبیر با سوره حمد شروع می شود، در این سوره عالی ترین جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی به صورت فشرده مطرح شده است، در قسمتی اشاره به مبدأ و معاد است و در قسمتی هم اظهار عبادت و نیایش و...، اگر این آموزش ویژه نبود هر کسی طبق ذوق و سلیقه خود انجام می داد و هزاران اشتباه و اختلاف پدید می آمد.

ص:۱۷۱

بخش نوزدهم

اشاره

«اِلهی اِنْ اَخَذْتَنِی بِجُرمی اَخَذْتُکَ بِعَفوِکَ وَ اِنْ اَخَذْتَنِی بِذُنُوبِی اَخَذْتُکَ بِمَغْفِرَتِکَ وَ اِنْ اَدْخَلْتَنِی النّارَ اَعْلَمْتُ اَهْلَها اَنّی اُحِبُّکَ».

ترجمه

معبود من! اگر مرا به جرمم گرفتی تو را به عفوت گیرم و اگر به گناهانم درگیری به آمرزشت در آویزم و اگر مرا به آتش بری به اهل آن اعلام کنم که تو را دوست دارم.

واژه ها

أخذ: گرفتن، چنگ زدن، مؤاخذه کردن.

جرم: گناه.

عفو: گذشت، بخشودن گناه، محو اثر گناه.

ذنب: گناه، پیآمد.

شرح

مقایسه غنای الهی و نیاز بشری

در موارد متعددی مقایسه ای بین خالق و مخلوق و مالک و مملوک در سخنان ائمه اطهار علیهم السلام مشاهده می شود که گویای عالی ترین خشوع در پیشگاه مقدس احدیت است، مثلاً در کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام، در دعای عرفه امام حسین علیه السلام و در دعای

ابوحمزه از امام سجاد علیه السلام.

امیرالمؤمنین علیه السلام از طرفی مولویت الهی و خالقیت و مالکیت او را بیان می کند و از سویی عبودیت و مملوکیت و مخلوقیت خویش را تبیین می نماید، از یک سو به حیات و بقاء و نجات بخشی خداوند اشاره می نماید و از یک سو به ممات و زوال و گرفتاری خویش اشاره می فرماید.

مولای متقیان با جهانی اخلاص می گوید:

«مَوْلاَیَ یا مَولایَ اَنْتَ الْعَظِیمُ وَ اَنَا الْحَقِیرُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْحَقیرَ اِلَّا الْعَظیمُ».

(آقای من، ای آقای من، تویی بزرگ و باعظمت و منم خرد و کوچک، و آیا به موجود کوچک غیر از وجود بزرگ شخص دیگری رحم می کند؟!).

«مَوْلایَ یا مَولایَ اَنْتَ الْغَنِیُّ وَ اَنَا الْفَقِیرُ وَ هَلْ یَرْحَمُ الْفَقِیرَ اِلَّا الْغَنِیُّ»(۱).

(آقای من، ای آقای من، تو هستی تنها بی نیاز و من هستم سراپا محتاج و آیا رحم می کند به محتاج، شخص دیگری غیر از غنی و بی نیاز).

در این دعا هم امام علیه السلام صفحه ای از قصور و تقصیر انسانی را ترسیم می نماید و صفحه ای از گذشت و غفران الهی، صحنه ای از جرم و جنایت بشری و صحنه ای از عفو و بخشش الهی.

گناه ما، هر چه گناهکار باشیم، در مقابل دریای بخشش او چیزی نیست و معصیت ما، هر چه معصیت کار باشیم، در قبال باران رحمت و غفرانش ناچیز است.

از یک سو ما هستیم با مشتی معصیت و نافرمانی، از طرفی اوست با بی نهایت گذشت و بردباری.

از یک سو ما هستیم با مشتی نادانی و ناسپاسی، از طرفی اوست با کلی سپاس و قدردانی.

گر من آلوده دامنم چه عجب

همه عالم گواه عصمت اوست

۱- مفاتیح الجنان، مناجات امیرالمؤمنین در محراب مسجد کوفه.

محبت الهی

برای اولیای الهی ارزنـده ترین چیز عشق و محبت الهی است و بزرگ ترین کیفر هم فراق و جـدایی. امیرالمؤمنین علیه السـلام در دعای کمیل می گوید:

«فَهَبْنِی یـا اِلهی وَ سَیِّدی وَ مَولایَ وَ رَبّی صَبَرْتُ عَلی عَذابِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَلی فِراقِکَ وَ هَبْنی صَبَرتُ عَلی حَرِّ نارِکَ فَکَیْفَ اَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ اِلی کَرامَتِکَ».

(گیرم، ای معبود من و آقایم و مولایم و پروردگارم که صبر کنم بر عذاب تو، چگونه صبر کنم بر دوری از تو و گیرم که صبر کنم بر سوز آتش تو، چگونه صبر کنم بر چشم پوشی از کرامت تو).

بالاـتر از همه تصور آن است که انسان در زمره دشـمنان خـدا محسوب شود، همچنان که در این دعا مطرح فرموده است؛ زیرا جهنم جایگاه دشمنان الهی و افرادی است که غرق در گناه و معصیت هستند، از این رو دوستان خدا به هیچ وجه حاضر نیستند در زمره دشمنان خداوند به حساب آیند، آنها به محبت خدا زنده اند و با محبت او زندگی می کنند.

دل سرا پرده محبت اوست

دیده آیینه دار طلعت اوست

تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هر کس به قدر همت اوست

بی خیالش مباد منظر چشم

زان که این گوشه جای خلوت اوست

عشق و اخلاص امیر مؤمنان

امیر المؤمنین علی علیه السـلام دارای فضائل بسیاری است؛ جهانی از علم، تقوا، عدالت، مردم داری، یتیم نوازی و به طور کلی از جمیع فضائل، ولی در رأس همه آنها می توان به

عشـق و اخلاـص ویژه او در پیشـگاه الوهیت اشـاره کرد. اخلاـص علی علیه السـلام به صورت نوری در تمـام زنـدگی او تبلور داشت و به ماننـد خورشـیدی در افق تاریـخ می درخشد که مکارم دیگرش به مانند سـتارگانی بر گرد آن می چرخند. عدالت علی شعاعی از ایمان واخلاص او می باشد و تقوای او از عشق و اخلاص او سرچشمه گرفته تا آن جا که می گوید: «وَ اِنْ

اَدْخَلْتَنِی النّارَ اَعْلَمْتُ اَهْلَها اَنِّی اُحِبُّکَ!».

خاطره ای از زندان

در دوران نمایندگی مجلس شورای اسلامی بارها به زندان می رفتم تا از وضعیت زندانیان آگاه شوم و گفت و گوی آنها را بشنوم، از جمله روزی به زندان مشهد رفتم، در

ایام جنگ بود، در یکی از اتاقهای زندان که ظاهرا سه نفر با هم زندگی می کردند جوانی

را دیدم که با اصرار هر چه تمامتر می خواست تا او را از آن اتاق به جای دیگری منتقل

کنند، علت جرم خود را چنین بیان کرد که به جبهه رفته و در اثر غفلت اسلحه اش مفقود شده است، بازداشت خودش را حق می دانست و خود را سزاوار زندان، ولی نمی خواست در کنار همبندهای خودش باشد. می گفت اینها منافق هستند و من منافق نیستم، بلکه انقلاب را دوست دارم و از آنها رسما اظهار تنفر می کرد. جوان مخلص گرچه خود را گناهکار می دانست و شایسته زندان، ولی از این که در زمره مخالفان نظام باشد رنج می برد و با اصرار تمامتر می خواست به جای دیگری منتقل شود، او محبت به نظام جمهوری اسلامی داشت و نمی خواست در کنار دشمنان آن باشد.

نور محبت را از من مگیر

پروردگارا! برخی را نور ایمان منور ساخته و بعضی را اعمال صالحه مزیّن کرده، گروهی در زمره مؤمنان و گروهی از جمله نیکوکاران و پاره ای

مزیّن به هر دو می باشند، ولی این افتاده در خاک نه مجاهدتی دارد و نه کردار شایسته ای، بلکه فروغی از محبت تو در دلش سوسو می کند که آن را هم تو عنایت کرده ای.

پروردگارا! هر مصیبتی کمتر از آن است که محبت خود را از من بگیری و یا در زمره دشمنان خود قرارم دهی.

پروردگارا! تو می دانی اگر نافرمانی کردم نه برای عناد و دشمنی بوده، بلکه از روی جهالت و نادانی بوده، اگر گناه کردم قصد سرکشی و تمرّد نداشتم، بلکه لغزشی برایم پدید آمده که در دام معصیت افتادم.

بخش بیستم

اشاره

«اِلهی اِنْ کانَ صَغُرَ فِی جَنْبِ طاعَتِکَ عَمَلی فَقَدْ کَبُرَ فِی جَنْبِ رَجائِکَ اَمَلی».

ترجمه

معبودم! اگر عمل و کردار من در کنار اطاعت از تو کوچک و اندک است، ولی آرزویم در جنب امید به تو بزرگ و زیاد می باشد.

واژه

امل: آرزو.

شرح

بضاعتی اندک و آرمانی عالی

طاعت قابلی ندارم، ولی امید بسیاری در دل اندوخته ام، کردار شایسته ای نکردم، ولی آرزوی زیادی نهفته ام. به عمر برباد رفته ام می نگرم، چیزی ذخیره نکردم، به رحمت

واسعه و گسترده ات چشم می اندازم، فروغ امید در دلم می درخشد.

هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت

تا آشنای عشق شدم زاهل رحمتم

دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف

ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم

طاعت من با خودم سنخیت دارد، ولی امیدم با تو مناسبت. کوچکم، خردم، حقیرم، از این رو طاعت قابلی ندارم، ولی تو بزرگی، مهربانی، کریمی، از این رو آرزوی

بسیاری دارم.

انسان هر چه در راه طاعت الهی کوشش کند باز شکر یکی از نعمتهای او را به جا نیاورده است. پارسایی در شب احیایی تا به صبح به راز و نیاز می پردازد، ولی اگرقدری

تنگی نفس می داشت نه تنها قدرتی بر دعا و تهجّد نداشت، بلکه تا به صبح پر و بال می زد، روزه داری در ماه رمضانی به امساک پرداخته، ولی اگر زخم معده می داشت نه تنها نمی توانست روزه بگیرد، بلکه تمامی ماه از درد به خود می پیچید.

ص:۱۷۷

بخش بیست و یکم

اشاره

«اِلهی کَیْفَ اَنْقَلِبُ مِنْ عِنْدِکَ بِالْخَیْبَهِ مَحْرُوما وَ قَدْ کانَ حُسْنُ ظَنِّی بِجُودِکَ اَنْ تَقْلِبَنی بِالنَّجاهِ مَرْحُوما».

ترجمه

معبودم! چگونه از پیشگاهت با حرمان و نومیدی برگردم در حالی که امید دارم که از روی جود و کرم خود وضعیت مرا به نجات تبدیل نموده و مورد رحمت قرار دهی.

واژه

خیبه: ناامیدی، خسران، محروم شدن. راغب می گوید: «الخَیْبَهُ فَوْتُ الطلب»(۱).

شرح

حکمت آفرینش

بدبختی و حرمان برخلاف مبنای آفرینش است. از این رو امام علیه السلام به صورت استفهام

انکاری آن را رد می کند. جود و رحمت الهی زیر بنای خلقت است و از این جهت امام علیه السلاماظهار امیدواری بدان می فرماید. باید توجه داشت که اگر کسی رانده شد به مانند بنده فراری است که از درگاه مولای خود رمیده و خویش را در چاه افکنده. در حدیث قدسی است که خداوند می فرماید:

ص:۱۷۸

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۶۰.

«إنّما خلقت الخلق ليربحوا عنّى».

(مخلوق را آفريدم تا آن كه از من بهره برند) نه آن كه من از ايشان بهره ور شوم.

نه نيازى به آفرينش ما دارد ونه هستى ما بر جاه و جلال او مى افزايد، بلكه ما را هستى داده و هدايت فرموده تا سعادتمند كند و به عالى ترين مقام رساند، يک انسان خاكى را موجودى افلاكى كند و يک ذره بى مقدار را برتر از خورشيد گرداند.

بحث فلسفى

در مورد حكمت آفرينش تصور و گفتگو بسيار است، برخى از جاهلان تصور كنند كه آفرينش انسان و موجودات نفعى براى خدا دارد و اظهار عظمتى براى اوست، برخى از فلاسفه گمان كنند كه آفرينش لازمه وجود پروردگار و فياض بودن اوست و طورى ترسيم كنند كه خداوند ناگزير از افاضه فيض است و برخى از مدعيان عرفان هم تصورات باطل ديگرى دارند، ولى واقع آن است كه نه خداوند متعال محتاج است و نه موجَب و مجبور، بلكه كاملاً بى نياز است و مختار، انسان را آفريده تا او را سعادتمند كند بدون آن كه

مجبور باشد و يا محتاج. همچنان كه انعام به موجودى خير است واحسان و يک فضيلت اخلاقى است، پديد آوردن آن موجود و انعام به او خيرى است مضاعف و فضيلتى است برتر. منتهى اولى در حد انسانهاى خيّر امكان پذير است و دومى فقط براى خداوند متعال

امكان دارد كه هم بخشنده وجود و هستى است و هم كمالات آن.

ص:۱۷۹

بخش بیست و دوم

اشاره

«اِلٰهی وَ قَد اَفْنَیْتُ عُمْری فی شِرَّهِ السَّهْوِ عَنْکَ و اَبْلَیْتُ شَبابی فی سَکْرَهِ التَّباعُدِ مِنْکَ».

ترجمه

معبودم! حقیقتا نابود کردم عمر خود را در شدت فراموشی و غفلت از تو و کهنه کردم جوانی خویش را در مستی دوری از تو.

واژه ها

شرّه: حدّت، شدت، تندی شرّ.

سهو: غفلت. راغب گوید: سهو خطایی است که از غفلت ناشی باشد، اگر موجبات آن از انسان نباشد معفُوّ است، مثل دیوانه که شخصی را دشنام می دهد و در غیر آن مؤاخَذ است، چون کسی که مست می شود و دشنام می دهد(۱).

ابلیت: کهنه کردم، بالی: کهنه، پوسیده.

سکره: مستی، سکر بر وزن قُفْلْ: مستی، و بر وزن فَرَسْ: شراب و چیز مست کننده.

شرح

ترسیم دوران غفلت

امام به خوبی دوران غفلت و بی خبری انسان را ترسیم می فرماید که چگونه عمر

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص۲۴۶.

انسـان در فراموشـی و بی خیـالی محض و شدیـدی سپری می شود و جوانی آدمی در مستی دوری از خداونـد نـابود می شود. وقتی ممکن است متوجه شود که عمر گذشـته، جوانی تباه گشـته و نیرو و توان از دست رفته و تمام سـرمایه بر باد داده شده و امکان هیچ

گونه بازگشتی هم وجود ندارد.

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی

بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اِغْتَنِمْ خَمْسا قَبْلَ خَمس: حَیاتَکَ قَبْلَ مَوتِکَ وَصِحَّتَکَ قَبْلَ سُقْمِکَ وَ فِراغَکَ قَبْلَ شُغْلِک و شَبابَکَ قَبْلَ هرَمِکَ وَغِناکَ قَبْلَ فَقرِک»(۱).

(پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شـمار: زندگی خودت را پیش از مرگ و صحت خودت را پیش از بیماری ات و فراغت خودت را پیش از گرفتاری ات و جوانی ات را پیش از پیری ات و ثروتت را پیش از نیازمندی ات).

ص:۱۸۱

۱- میزان الحکمه، ج۷، ص ۲۸۴.

بخش بیست و سوم

اشاره

«اِلهی فَلَمْ اَستَیقِظ اَیّامَ اغْتِراری بِکَ وَ رُکُونی إلی سَبیلِ سَخَطِکَ».

ترجمه

معبودم! پس، به خود نیامدم و بیدار نشدم اوقاتی که علیه تو گستاخی نموده و بر مسیری که مورد غضب تو بود میل کرده بودم.

واژه ها

لم استیقظ: بیدار نشدم، نخواستم بیدار شوم.

اغترار: فریب خوردن، غَرّ و غُرور - به ضم غین - و غِرّه: فریب دادن، تطمیع به باطل. در اقرب الموارد گوید: «ماغَرَّکَ بفُلان»؛ یعنی چطور بر او جرئت کردی. قاموس قرآن پس از نقل آیات مربوطه مانند «وَ لایَغُرَّنَّکُمْ بِاللّه ِ الْغَرُورُ» می گوید: علی هذا بهتر است «غرّکم» را در این آیات به مناسبت «باء» جرئت معنی کنیم(۱).

رکون: میل، اعتماد، اتکاء. قاموس قرآن میل و آرام گرفتن گفته و در صحاح و اقرب الموارد گوید: «رکن الیه: مال وسکن»(۲).

سخط: غضب.

شرح

امام علیه السلام در این قسمت که ادامه قسمت پیشین است بیان می دارد که انسان در اثر

۱- قاموس قرآن، ج۵، ص۹۲.

۲- قاموس قرآن، ج۳، ص۱۲۲.

فراموشی و مستی از خواب غفلت بیدار نشده و گستاخی بر خداوند نموده و متمایل به راهی که مورد غضب اوست می گردد.

گرفتاری های گوناگون

غفلت نخستین آفتی است که انسان را فرا می گیرد و نمی گذارد آدمی به مقصد و مقصودی که برای آن آفریده شده است برسد. معنای غفلت با واژه های گوناگونی در قرآن و روایات مطرح شده است که برخی از آنها تندتر می باشد؛ مانند غرّ، سکره، عمی. در پیشگاه مقدس الوهیت یکی گرفتار سهو و غفلت است و دیگری غرق در بیهوشی و سکرت، سومی هم در آتش عناد و تجرّی می سوزد، ولی اولیای الهی به نور هدایت و یقظت منور هستند.

برخی از مردمان به مانند برّه ای می باشند که از هدف آفرینش غفلت داشته و چند صباحی در جست و خیز می باشند و به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام: یا به مانند چهار پایانی که در آخور بسته شده اند و یا به مثل حیواناتی که سر به چرا دارند.(۱)

بعضی هم چون میمونی غرق در شهوت و خوش گذرانی می باشند، هر روز عیش و نوشی و هر هفته سور و ساتی را برقرار می کنند.

برخی دیگر هم چون پلنگی گرفتار غرور و یا به مانند گرگی در فکر حمله وتهاجم به دیگری می باشند.

بسیاری از جامعه شناسان انسانها را تشبیه به برخی از حیوانات می کنند، ولی آنهایی که در مکتب فضیلت انبیای الهی پرورش یافته اند به هیچ گونه حیوانی شباهت ندارند، بلکه انسان هستند و از کرامت والای آن برخوردارند و یا چون شهبازی پر می کشند و تا ابدیت پرواز می کنند تا به درگاه معبود سر بسایند و در آستان او به خدمت پردازند.

یک تحلیل روانی

امام علیه السلام در دو فراز فوق واژه هایی را به کار برده است که گویای حالات روانی گوناگون می باشد، مانند «شِرَّةِ السَّهْو» (غرق فراموشی)؛ «سَکْرَةِ التَّباعُد»

(مستی دوری) و «رکون» (میل و اعتماد) و در مقابل اینها واژه «استیقاظ» (بیداری) را آورده است.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۴۵.

در قرآن کریم هم به صورت گسترده تری حالات گوناگون غفلت وهوشیاری به صورت منفی و مثبت بیان شده است که یکی بد و دیگری بدتر و متقابلاً یکی خوب و دیگری خوبتر است که تحلیل روان کاوانه آن به صورت اعجاز می درخشد و ترسیم و توضیح آن نیاز به بحث مستقلی دارد.

در حالات منفی گاهی تعبیر به غفلت می نماید و می فرماید:

«أُولئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»(۱).

(آنها به مانند چهار پایان هستند، بلکه گمراه تر، همانا آنها غافل هستند).

زمانی تعبیر به نسیان می نماید و می فرماید :

«وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّه َفَأَنْساهُمْ اَنْفُسَهُمْ»(۲).

(مباشید مانند افرادی که خداوند را فراموش کردند، خداوند هم خود ایشان و هویت ایشان را از یادشان برد).

هنگامی تعبیر به سهو می نماید و می فرماید:

«فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ * اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلوتِهِم ساهُونَ»(۳).

(پس وای بر نمازگزاران، آنهایی که از نماز خود غفلت دارند).

گاهی تعبیر به سکرت می نماید و می فرماید:

«لَعَمْرُکَ اِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ یَعْمَهُونَ»(۴).

(سوگند به جان تو همانا ایشان در حالت مستی خویش سرگردان هستند).

زمانی تعبیر به کوری می نماید و می فرماید:

«وَ مَنْ کانَ فِی هذِه اَعْمی فَهُوَ فِی الْاخِرَهِ اَعْمی وَ اَضَلُّ سَبِیلًا»(۵).

(هر کس که در این جهان کور باشد در آخرت هم کور است و گمراه تر).

و گاهی هم تعبیر به مرده می کند و می فرماید:

۱- اعراف /۱۷۹.

۲- حشر/۱۹.

۳- ماعون /۴ – ۵.

۴- حجر/۷۲.

۵- اسراء /۷۲.

«اِنَّکَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ اِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ»(۱).

(همانا تو نمی توانی بشنوانی مردگان را و نمی توانی بشنوانی آواز را به کران هنگامی که از تو روی برمی گردانند).

هر یک از واژه های فوق گویای خصوصیتی است که در انسانهای غافل وجود دارد و آنها را از نظر روانی به اشکال گوناگونی در می آورد، یکی بی خیال است وغافل، دیگری فراموش کار است و ناسی، سومی اشتباه کار است و ساهی، چهارمی مست است و حیران، پنجمی کور است و کر و ششمی اصلاً مرده است و بی جان.

یکی از ابعاد اعجاز قرآن ترسیم حالات جسمانی و همچنین روانی به صورتهای گوناگون است که آن را به شکل عالی ترین متن ادبی و علمی در آورده است.

متقابلاً افرادی هستند هوشیار و بیدار، در یاد خدا و متذکر او، خاشع و متوجه به خداوند، خردمند و فقیه، بینا و شنوا، زنده و دارای حیات طیبه که در قرآن کریم مطرح گردیده است.

۱- نمل /۸۰.

بخش بیست و چهارم

اشاره

«اِلهی وَاَنا عَبْدُکَ وَ ابْنُ عَبْدِکَ قائِمٌ بَیْنَ یَدَیْک، مُتَوسِّلٌ بِکَرَمِکَ اِلَیْکَ».

ترجمه

معبودم! و من بنده تو و فرزند دو بنده تو هستم، در پیشگاهت ایستاده ام، و به واسطه کرمت به تو متوسل شده ام.

واژه

یـد: اصـل یـد به معنای دست است، ولی به طور اسـتعاره در چنـد معنی به کار می رود، از جمله در این جا به معنای پیشـگاه و مقابل است.

شرح

فروتنی در پیشگاه احدیت

امام

علیه السـلام در این فراز کوتـاه سه نکته را بیـان می کنـد؛ یکی آن که با کمال تواضع بیان می دارد که پروردگارا هم بنـده تو هستم و هم بنده زاده تو، خلاصه بنده خانه زاد تو هستم.

دوم آن که در پیشگاهت ایستاده ام، نه بی اعتنا هستم ونه فراری. سوم آن که وسیله من کرم

و بزرگواری توست نه اتکاء به عملی دارم ونه دلگرم به شخصی، بلکه تمام چشم و امیدم به کرم و بزرگواری تو می باشد.

زان جا که پرده پوشی عفو کریم توست

بر قلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

ص:۱۸۶

پروردگارا بنده ای افتاده ام، از کرده شرمسارم، به کرم تو امیدوارم، هر چه هستم بنده و بنده زاده تو هستم و اقرار به عبودیّت تو می کنم، نه سرکشم نه طاغی، نه خود را بزرگ

می پندارم و نه بی نیاز، بلکه سراپا محتاج و نیازمند، توشه ای ندارم و ذخیره ای نیندوخته

و فقط به تو امیدوارم و دست توسل به دامان کرمت دراز کرده ام و می گویم:

وَفَدتُ عَلی الْکَرِیم بِغَیرِزادٍ

مِنَ الحَسناتِ وَ الْقَلْبِ السَّلِیمِ(۱)

۱- العروه الوثقی، ج۱، ص۴۱۱.

بخش بیست و پنجم

اشاره

«اِلهی اَنَا عَبْدٌ اَتَنَصَّلُ اِلَیْکَ مِمّا کُنْتُ اُواجِهُکَ بِهِ مِنْ قِلَّهِ اسْتِحْیائِی مِنْ نَظَرِکَ وَ اَطْلُبُ الْعَفْوَ مِنْکَ اِذِ الْعَفْوُ نَعْتٌ لِکَرَمِکَ».

ترجمه

معبودم! بنده ای هستم، از تو پوزش می طلبم از این که با کم شرمی در پیشگاهت رو در روی تو ایستادم و درخواست عفو و گذشت را از تو دارم؛ زیرا عفو و بخشش وصف و نمایه کرم و بزرگواری تو است.

واژه ها

اَتَنَصَّلُ: پوزش می طلبم. اقرب الموارد می گوید: تَنَصَّلَ الی فلانٍ من الجنایه: خرج و تبرّأ، عُدِّی بالی لتضمّنه معنی الاعتذار(۱).

عفو: گذشت، بخشودن گناه.

نعت: وصف، وصف کردن به خوبی.

کرم: کرم و کرامت به معنای سخاوت، شرافت، نفاست و عزت. کریم: با سخاوت با گذشت، کسی که دارای جمیع فضائل است. اقرب الموارد پس از بیان معانی مذکور می گوید: گفته شده است، کریم کسی است که نفع می رساند بدون عوض. بنابراین کرم عبارت است از افاده آنچه شایسته است بدون عوض.

۱- اقرب الموارد، ج۵، ص۴۱۹.

شرح

در پیشگاه الوهیت از طرفی پشیمانی، شرمندگی و اعتذار لازمه توبه و بازگشت می باشد و از سویی امید به کرم و بزرگواری و گذشت الهی سرمایه آن است. از این رو در

عبارت فوق، توجه به سه نکته لازم است که اینک اشاره ای بدان می شود:

۱ - پشیمانی و اعتذار

گناهکاران در ارتباط با زشتی و گناه به دو گونه هستند. برخی گناه را بی باکانه انجام می دهند و هیچ گونه توجهی به زشتی و پلیدی آن ندارند، ولی برخی دیگر آن را زشت و قبیح دانسته و می دانند و یا خود را گناهکاری می شناسند که در اثر هوای نفس یا لغزش آن مرتکب گناه شده اند، گروه اوّل صاحب نفس امّاره هستند و گروه دوم صاحب نفس لوّامه می باشند، گروه نخست شرمی از گناه ندارند، ولی گروه دوم نه تنها شرمگین بوده، بلکه خود را ملامت و سرزنش هم می نمایند، گروه اوّل توجهی به توبه و بازگشت ندارند، بلکه در منجلاب گناه غوطه ورند، اما گروه دوم در آستانه توبه قرار داشته و امید نجات برای آنان موجود است.

افراد دین باور هیچ گاه در مرحله نخستین قرار ندارند، ولی ممکن است گرفتار مرحله دوم بشوند.

امام سجاد علیه السلام در پیشگاه الوهیت می گوید:

«اِلهی لَمْ اَعْصِکَ حِینَ عَصَیْتُکَ وَاَنَا بِرُبُوبِیَّتِکَ جاحِدٌ وَ لا بِاَمْرِکَ مُسْتَخِفٌّ وَ لا لِعُقُوبَتِکَ مُتَعَرِّضٌ وَلا لِوَعیدِکَ مُتهاوِنٌ لکِنْ خَطِیئَهٌ عَرَضتْ وَ سَوَّلَتْ لِی نَفْسِی وَ غَلَبَنِی هَوایَ وَ اَعانَنی عَلَیْها شِقْوَتی وَ غَرَّنی سِتْرُکَ الْمُرْخی عَلَیَّ».(۱)

(معبودم! هنگامی که عصیان تو کردم، معصیت نکردم برای آن که منکر ربوبیت تو بودم، یا آن که دستورت را پست شمردم، یا آن که می خواستم دامن به کیفر وعقوبت تو بزنم و یا آن که نسبت به تهدید تو سهل انگار بودم، بلکه خطایی عارض شد و نفسم گناه را برای من زینت داد و هوای نفس بر من غالب گشت و شقاوتم بدان کمک نمود و پرده پوشی تو مرا مغرور ساخت.

۱- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی، ص۳۴۸.

۲ – درخواست عفو

عفـو الهی بـهماننـد پرده ای اسـت کـه عیـوب آدمی را می پوشانـد و چونـان بـارانی است که زشـتی هـا را می زدایـد و چـون پالایشـگاهی است که سیّئات را تبدیل به حسـنات می نماید. خداوند پیوسـته توصیه به عفو و گذشت نموده و یکی از نامهای خودش هم «عَفُوّ»(۱) هست، یعنی بسیار گذشت کننده و نیز می فرماید:

«وَ هُوَ الَّذی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»(۲).

(و اوست خداوندی که توبه بندگانش را می پذیرد و گناهان را می بخشد و می داند آنچه را که انجام می دهید).

۳ – عفو الهی نمودی از کرامت اوست

جهان به طور کلی نمودی از کرم الهی است؛ زیرا صدور چیزی و یا کاری از موجودی به دو گونه است، یا اختیاری است و یا بـدون اختیـار، در صورت اختیـار یا در مقابل عوضـی است و یا بـدون آن، در صورتی که بـدون درخواست عوض باشـد یا به واسـطه اسـتحقاق طرف است و یا بدون اسـتحقاق او. با توجه بدین تقسیم، صدور اشیاء و کارها از خداوند متعال اولاً اختیاری است، ثانیا بـدون درخواست عوض است و ثالثا بـدون اسـتحقاق طرف مقابل، از این رو کلیه افعال خداونـد و عنایات او صـرفا کریمـانه است. انسان را هم به صورت گل سرسـبدآفرینش آفریـده بـدون آن که اجباری داشـته باشـد و به او لطف و مرحمت فرموده بدون آن که چیزی از او بخواهد یا او حقی بر خداوند داشته باشد، گذشت و عفو الهی هم همچنان است و به صورت نمود و صفتی از بزرگواری اوست.

ص:۱۹۰

۱– نساء /۴۳ و ۹۹؛ حج /۶۰.

۲– شوری/۲۵.

بخش بیست و ششم

اشاره

«اِلهی لَمْ یَکُنْ لِی حَولٌ فَاَنْتَقِلَ بِهِ عَنْ مَعْصِیَتِکَ اِلاّ فِی وَقْتٍ اَیْقَظْتَنِی لِمَحَبَّتِکَ وَکما اَرَدْتَ اَنْ اَکُونَ کُنْتُ فَشَکَرْتُکَ بِاِدْخالِی فِی کَرَمِکَ وَ لِتَطْهِیرِ قَلْبِی مِنْ اَوْساخِ الْغَفْلَهِ عَنْکَ».

ترجمه

معبودم! مرا یارای آن نبوده است که خود را از معصیت تو دور گردانم مگر هنگامی که برای محبت خود از خواب غفلت بیدارم کردی و آنچنان که خواستی شدم؛ پس تو را سپاس کردم هم برای آن که مرا وارد صحنه کرم خویش نمودی و هم به سبب آن که دلم را از زنگار غفلت از خودت پاک فرمودی.

واژه ها

حول: نیرو، حرکت، تغییر. اصل حول همان طور که راغب می گوید به معنای تغیّر و انفصال است و چون هر تغیّر و انفصالی نیاز به نیرویی دارد، از این رو در مورد انسان

وغیره به عامل اصلی تغیّر و انفصال هم که نیرو و توان باشد حول گفته می شود(۱).

اوساخ: کثافتها - جمع وسخ، به معنای چرک، کثافت.

شرح

هر نیرویی از خداوند متعال است

۱ - هر حول و قوت و هر تغییر و حرکتی تنها با نیرو و مدد الهی است و گرنه در عالم

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص۱۳۷.

آفرینش حرکت و تغییری رخ نمی دهد؛ از این رو گفته می شود: «لا حَولَ وَلا قُوَّهَ اِلاّ بِاللّه»

لذا اگر ازمعصیت الهی دست برداشته و به طاعت او گرایش یافته ایم فقط به واسطه لطف و عنایت او بوده است و به سبب توفیق و هدایت او انجام گرفته است.

من اگر خارم و گر گل چمن آرایی هست

که از آن دست که او می کشدم می رویم

خنده و گریه عشّاق ز جایی دگرست

می سرایم به شب و وقت سحر می مویم

البته انسان گاهی با اختیار خودش از نیروی الهی سوء استفاده کرده و در مسیر غلط و گناه حرکت می کند.

عوامل اجتناب از گناه

۲ - خودداری از گناه و اطاعت الهی گاهی از روی ترس از جهنم است و گاهی به واسطه علاقه به بهشت، ولی عامل اصلی برای اولیای الهی عشق و علاقه به پروردگار می باشد، آنها به واسطه محبت به خداوند گناه نمی کنند و از روی عشق سر به سجده عبودیت می نهند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«اِنَّ قَوْما عَبَدُوا اللّه - رَغْبَهً فَتِلْکَ عِبَادَهُ التُّجَّارِ وَ اِنَّ قَوْما عَبَدُوا اللّه - رَهْبَهً فَتِلْکَ عِبَادَهُ الْعَبِیدِ و اِنَّ قَوما عَبَدُوا اللّه - شُکْرا فَتِلْکَ عِبَادَهُ الاَحْرَارِ»(۱).

(گروهی خدا را برای مزد و پاداش عبادت کردند، این نوع عبادت چون داد و ستد بازرگانان است و جماعتی خدا را از روی ترس و وحشت عبادت نمودند، این نوع عبادت به مانند اطاعت بردگان است و طایفه ای هم خدا را از روی شکر وسپاس عبادت نمودند و این نوع عبادت، کار آزادگان است).

عنایت الهی

۳ - چه خوش است که انسان ساخته و پرداخته الهی باشد، او انسان را بسازد و او آدمی را مهیای اطاعت خویش گرداند. خداوند به انسان اختیار داده است، ولی اولیای

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۳۷.

الهی از خداونـد می خواهنـد که اختیار ایشان را تبدیل به اختیار خود گرداند و با دست عنایت خود آنها را هدایت فرماید و از لغزشها مانع شود.

ما قلم در سر کشیدیم اختیار خویش را

اختیار آن است کو قسمت کند دلریش را

کرامت ایزدی سبب دوری از گناه است

۴ - شکر و سپاس بر آن که خداونـد او را از اصحاب کرامت خود گردانیـده است. کسـی که گرفتـار معصیت نگردد مورد کرامت ایزدی است. کرامت و شخصـیت انسـان به واسـطه پـاکی از گنـاه و آلودگی است و گرنه انسانی که غرق در معصـیت است به منزله حیوانی می باشد که ارزش والای انسانیت خود را از دست داده و تا سر حد بهیمیت تنزّل یافته است.

غفلت و آلودگی

۵ - غفلت سبب آلودگی و کدورت دل می گردد که نیاز به پاکی و تطهیر دارد، قلب به مانند آیینه ای صاف و شـفاف است که بایـد مرکز تجلیات انوار الهی باشد. همان طور که آیینه نیاز به پاک کردن دارد و گرنه غبار معمولی آن را کدر می نماید، دل هم باید پیوسته با آیات الهی و مواعظ ارزنده پاک شود و گرنه آن را زنگار گرفته و دیگر مجلا و مرآت انوار

ایزدی نخواهد بود.

قرآن کریم در مورد کفار و فجّاری که قیامت را انکار می کنند می فرماید:

«کَلَّا بَلْ رَانَ عَلی قُلُوبِهِم مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ»(۱).

(بلکه به واسطه اعمالشان بر روی دلهای آنان زنگار گرفته است).

آینت دانی چرا غمّاز نیست

زانک زنگار از رخش ممتاز نیست

آینه کز زنگ و آلایش جداست

بر شعاع نور توحید خداست

رو تو زنگار از رخ او پاک کن

بعد از آن آن نور را احساس کن

۱- مطفّفين /۱۴.

بخش بیست و هفتم

اشاره

«اِلهِی انْظُرْ اِلَیَّ نَظَرَ مَنْ نـادَیْتَهُ فَاَجابَکَ وَاسْـتَعْمَلْتَهُ بِمَعُونَتِکَ فَاَطاعَکَ یا قَریبا لا یَبْعُـدُ عَنِ الْمُغْتَرِّ بِهِ وَ یا جَوادا لا یَبْخَلُ عَمَّنْ رَجا ثَوابَهُ».

ترجمه

معبودم! نظر کن به من همانند نظر به کسـی که او را خوانده ای و او هم پذیرفته و با کمک خودت به کار گماشته ای و او هم اطاعت نموده، ای کسـی که دور نیست از فردی که فریفته او شـده (بر او جرئت ورزیده) و ای بخشـنده ای که بخل نمی ورزد نسبت به فردی که ثوابش را امیدوار است.

واژه ها

نظر: نگاه، کنایه از توجه و عنایت.

استعمال: به کار گماشتن، به کار بردن.

معونت: کمک.

مغتر: فریفته، فریب خورده.

شرح

۱ و ۲ – دو درخواست و دو ستایش

امام در این فراز دو درخواست دارد و دو ستایش که اینک بیان می شود:

۱ و ۲ – امام از خداونـد خواسـتار است که از زمره لبیک گویان نـدایش باشد و از زمره عمل کنندگان به فرمانش، آنهایی که همیشه گوش به ندای الهی دارند و تن به اطاعت او. گروهی پیوسته مورد عنایت خداوند هستند، هر لحظه جذبه ای از سوی او و گرایشـی از سوی ایشان، کششـی از سوی او و کوششـی از سوی اینان، عشق الهی در دلشان موج می زند و جذبات او را در زندگی لمس می کنند، برای تهجد شـبانه بیدارشان می کند و برای مجاهدت روزانه موفق، زندگیشان پربار است و هدایاتشان فراوان. ثمرات وجودی آنها یک دائره المعارف است و اثرات حیات آنها هزاران خیر و خیرات.

۳ – قرب الهی

خداونـد از هر کسـی به انسـان نزدیـک تر است حتی از خود انسان، موضوع قرب الهی در آیات بسـیاری از قرآن کریم مطرح شده است تا آن جا که می فرماید:

«وَ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ»(۱).

(و ما به او (انسان) نزدیکتر هستیم از رگ قلب).

قرب الهی نسبت به همگان است، زیرا قیام موجودات به اوست، ولی نسـبت به اولیای الهی و بنـدگان او ویژگی خاصـی دارد، همچنان که می فرماید:

«وَ اِذَا سَاَلَکَ عِبَادِی عَنِّی فَاِنِّی قَرِیبٌ اُجِیبُ دَعْوَهَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ»(۲).

(هنگامی که بنـدگان من از تو درباره من سؤال کردنـد، من نزدیک هسـتم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می کنم).

گـاهی انسـان به شخصـی علاـقه منـد است، ولی او مقامش والاتر از آدمی است و از این رو کمتر می توانـد با او تماس برقرار نماید، ولی خداوند به همگان نزدیک است به ویژه به

افرادی که شیفته او هستند.

در جمله «المغترّ به» دو احتمـال وجود دارد؛ یکی آن که جرأت بر او پیـدا کرده، دوم آن که فریفته او شـده، ولی معنای دوم با زمینه دعا و عبارت بعد مناسب است.

۴ – امید انسانی و بذل و بخشش الهی

خداوند بخشنده است، به ویژه نسبت به

۱- ق /۱۶.

۲- بقره /۱۸۶.

افرادی که بارقه امید در دلشان می درخشد. گاهی انسان به یکی دل می بندد، ولی متوجه می شود که در هنگام بحران سودی برایش ندارد و در موقع درماندگی چاره ای نمی کند، آن گاهی که به کمک او نیازمند است فراموش می کند و زمانی که به دستگیری او محتاج است بی اعتنایی می نماید، ولی خداوند جواد است و در همه حال عنایت دارد، به ویژه در هنگام بیچارگی و درماندگی و آن گاهی که امید انسان از همه جا قطع شده و دل بریده

است، همان طور که می فرماید:

«اَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ»(۱).

(آیا چه کسی است که پاسخ درمانده را می دهد و بدی را از او دور می سازد؟)

ص:۱۹۶

۱- نمل /۶۲.

بخش بیست و هشتم

اشاره

«اِلهی هَبْ لِی قَلْبا یُدْنِیهِ مِنْکَ شَوْقُهُ وَ لِسانا یُرْفَعُ اِلَیْکَ صِدْقُهُ وَ نَظَرا یُقَرِّبُهُ مِنْکَ حَقُّهُ».

ترجمه

معبودم! به من دلی عنایت فرما که اشتیاقش او را به تو نزدیک کند و زبانی مرحمت نما که صداقتش ارتقای به سوی تو یابد و نظری لطف کن که حقیقت و اعتبار او وی را به تو نزدیک گرداند.

واژه ها

یُدْنِیه: نزدیک کند او را، دنو: نزدیکی.

شوق: علاقه فراوان. اقرب الموارد گوید: الشوق: نزوع النفس و حرکه الهوی. معادل فارسی آن می شود: کنده شدن دل و پرواز روح(۱).

لسان: زبان.

صدق: راستی، راست گفتن.

نظر: نگاه، بینش، دیدگاه، فکر.

شرح

در این فراز امام علیه السلام به سه ویژگی اشاره می فرماید که از خداوند خواستار است: دلی

۱- اقرب الموارد، ج۳، ص۱۱۸.

شیفته، زبانی صادق، نگاهی صائب.

۱ – دلی شیفته

قلب مشتاق، قلبی است که از جای برکنده شده و به سوی دوست به پرواز آید. در این دل غیر از خدا آرزویی نیست که او «مُنی قُلُوبِ الْمُشْتاقین»(۱) است و غیر از خدا هدفی ندارد که او «غایَهَ آمالِ الْمحِبّین»(۲) است. امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش می گفت:

«الِهی فَاجْعَلْنا مِمَّنِ اصْطَفَیْتَهُ لِقُرْبِکَ وَ وِلاَیَتِکَ وَ اَخْلَصْتَهُ لِوُدِّکَ وَ مَحَبَّتِکَ وَ شَوَّقْتَهُ اِلی لِقائِکَ»(۳).

(معبودم! قرار ده ما را از زمره افرادی که برای نزدیکی و ولایت خود برگزیده ای و آنها را برای مهر و محبت خود خالص فرموده ای و ایشان را به ملاقات خود تشویق نموده ای).

و نیز همان امام در زیارت «امین اللّه» هنگامی که چهره خویش را بر روی تربت امیرالمؤمنین علیه السلام نهاده است ضمن درخواستهای خود از خداوند می گوید: «مُشْتاقَهً اِلی فَرْحَهِ لِقائِکَ»(۴) (پروردگارا مشتاق به ملاقات فرح بخش خویش گردان».

۲ – زبانی صادق

مدعیان عشق فراوانند، ولی عاشقان واقعی اندک، همچنان که مدعیان ایمان بسیارند و مؤمنان واقعی کم، چه بسا افراد بسیاری که داعیه ایمان دارند، ولی به فرموده قرآن: «وَ لَمَّا یَدْخُلِ الْایمَانُ فی قُلُوبِکُمْ»(۵) (هنوز ایمان در دلهای شما وارد نشده است) و چه بسا گروهی داعیه عشق الهی داشته باشند، ولی هنوز از محبت نفس فارغ نشده اند.

همگان می گویند: «اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعینُ» (تنها تو را پرستش می کنیم و تنها از تو

۱- مناجات خمسه عشر، التاسعه المحبّین.

۲- مناجات خمسه عشر، التاسعه المحبّین.

۳- مناجات خمسه عشر، التاسعه المحبّین.

۴- مفاتیح الجنان، زیارت امین اللّه.

۵- حجرات /۱۴.

یاری می جوییم)، ولی عابدان وارسته که پنج تکبیر زنند بر هر چه که هست و عارفان برجسته که حول و قوه ای غیر از حق نبینند تا چه اندازه می باشند؟

گفته راست لیاقت ارتقای به مقام مقدس ربوبی را دارد وگرنه هر سخنی ارزش صعود را ندارد و هر گفتاری لایق درگاه ربوبی نیست و «گوهر پاک بباید که شود لایق فیض» و الا

هر حرفی را نمی خرند و خرمهره جایی ندارد.

خداوند متعال مؤمنان ویژه ای را می ستاید که در پیمان الهی خود صداقت به خرج داده و تا آخرین مرحله ایستادگی کردند که فرمود:

«مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّه ـ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِیلًا»(۱).

(از مؤمنان، مردانی هستند که راست گفتند در پیمانی که با خداوند بستند، پس برخی بر عهد خود وفا کردند و برخی دیگر انتظار آن را می کشند و هیچ گونه تبدیل و تغییری هم برای آنها پدید نیامده است).

متقابلاً در مورد مدعیان می فرماید:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ * کَبُرَ مَقْتا عِنْدَاللّه ِ اَنْ تَقُولُوا ما لاَ تَفْعَلُونَ»(۲).

(الاـ ای کسانی که ایمان آوردید چرا می گویید، کاری را که انجام نمی دهید، مبغوض بزرگی است نزد خداوند این که بگویید آنچه را که نمی کنید).

سخن درباره «زبان صادق» بسیار است، ولی با توجه به عبارت موجود در مناجات اشاره ای انجام گرفت.

۳ – نگاهی صائب

نگاهها گوناگون است، برخی حق و برخی باطل، بعضی از قوت بیشتری برخوردار بوده و بعضی فوق العاده ضعیف می باشد و قهرا دیدگاهی به خداوند نزدیک است که حق و حقیقت باشد و گرنه دید و بینش جاهلانه و ارتجاعی در نزد پروردگار موقعیتی

۱– احزاب /۲۳.

۲– صف /۲ – ۳.

ندارد، نظر هر چه ارزنده تر باشد صاحبنظر به خدا نزدیکتر است و انسان هر چه خردمندتر باشد به عقل کل قرب بیشتری دارد.

همان طور که در محفل اندیشمندان نظر سطحی ارج و اعتباری ندارد، نظریات سخیف و ارتجاعی هم از سوی خداوند مطرود می باشد، به حقایق الهی تنها خردمندان متذکر می شوند که فرمود: «اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ»(۱) و در پیشگاه او تنها عالمان خشیت دارند که فرمود: «اِنَّمَا یَخْشَی اللّه َ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»(۲).اسلام دین عقل است و خرد، اسلام دین علم است و دانش و نباید با گفته های جاهلانه عوام فریبی کرد، هر کس خردمندتر است به خداوند نزدیکتر است و هر کس عالمتر است بدو قرب بیشتری دارد، به شرط آن که عقل و علم او در هاله ای از جهل نباشد، بلکه تبلور به نور ایمان و معرفت داشته

باشد، البته ممکن است یک مؤمن وارسته ای هم که بر پایه فطرت حرکت کرده و از مکتب انبیاء الهام گرفته از صدها فیلسوف شکاک و یا دانشمند هوشناک بهتر بفهمد و خوبتر بیندیشد.

پروردگارا! دلی خواهم واله و شیدای تو باشد و به سوی تو پر کشد، کسی غیر از تو را نپذیرد و در خانه او غیری راه نداشته باشد و مصداق کامل «وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ

الْبَاطِلُ»(۳) باشد.

خداوندا! زبانی خواهم پاک و صادق که ارزش گفتگوی با تو را داشته باشد، نه هجوی گوید ونه هرزه ای، نه به غیبت آلوده باشد و نه به تهمتی، نه نیش زخمی به مؤمنی

و نه ملامتی به مسلمانی.

رحیما! فکر واندیشه ای خواهم سالم و مترقی که رهنمون به تو باشد، نه فکر پستی و نه اندیشه سستی، نه همراه با شرکی و نه گرفتار غلوّی، نه خیالی غرب زده و نه تفکری ارتجاعی.

الهی سینه ای ده آتش افروز

در آن سینه دلی آن هم همه سوز

ص:۲۰۰

۱- رعد /۱۹.

۲- فاطر /۲۸.

۳- اسراء /۸۱.

هر آن دل را که سوزی نیست، دل نیست

دل افسرده غیر از آب و گل نیست

دلم پر شعله گردان، سینه پر دود

زبانم کن به گفتن آتش آلود

کرامت کن درونی درد پرورد

دلی در وی درون درد و برون درد

ص:۲۰۱

بخش بیست و نهم

اشاره

«اِلهی اِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِکَ غَیْرُ مَجْهُولٍ وَ مَنْ لاذَ بِکَ غَیْرُ مَخْذُولٍ وَ مَنْ اَقْبَلْتَ عَلَیْهِ غَیْرُ مَمْلُولٍ (مَمْلُوکٍ خ ل)».

ترجمه

معبودم! کسی که توسط تو معرفی شود مجهول نخواهد بود و کسی که به تو پناهنده گردد خوار و بی یاور نخواهد بود و کسی که تو به او رو آوری ملول (مملوک خ ل) نخواهد

بود.

واژه ها

من لاذ بک: کسی که به تو پناه برد. لوذ، لواذ: پناه بردن به شی ء و مخفی شدن به وسیله آن.

مخذول: بدون یاور، خذل: رها کردن، یاری نکردن. به نظر راغب، خذلان آن است که به یاری دوستی امیدوار باشی و او تو را رها کند(۱).

مملول: ملالت زده، اگر ماده اشتقاق مملول، مَلَلٌ باشد به معنای ملول بلکه ملالت زده است و اگر مَلَّه باشد به معنای حرارت زده و تفتیده است واگر ملّه باشد به معنای

ممثل و الگوی ملت است، ولی معنای نخست با عبارت موجود در دعا مناسبت دارد و

۱- المفردات فی غریب القرآن، ص۱۴۴.

عباره اخرای ملول است.(۱)

شرح

سعادت و خوشبختی انسان در پرتو ولایت الهی است و از این رو اولیای او هم جاودانه هستند هم عزیز و هم شادمان که اینک اشاره بدان می شود.

۱ – جاودانگی اولیای الهی

هر شهرتی و هر قدرتی ناپایدار است به جز شهرت و قدرت اولیای الهی که جاودانه می باشد از این رو امام علیه السلام می فرماید: آن کس که به وسیله تو معرفی شود ناشناخته

نخواهد بود، افرادی هستند که چند روزی شهرت می یابند، سرزبانها می افتند، کرّ و فرّی

دارند وعده ای برای آنها شعار می دهند، ولی به تدریج خاموش می شوند، محو می گردند و در لابلای تاریخ مدفون می شوند، ولی پیامبران الهی و رهبران طریقه توحید

برای همیشه نور افشانی می کنند و مکتب و آیین پاک آنها بر تارک تاریخ می درخشد.

از آن همه نعره های مستانه فرعون و نمرود تا هیتلر و لنین هیچ اثری برجا نیست و در موزه آثار باستانی دفن شده است، ولی نام بلند ابراهیم خلیل به عنوان بت شکن تاریخ زنده است و نام مقدس رسول گرامی اسلام به عنوان پیام آور توحید در میلیونها مأذنه طنین انداز است.

خداوند برای او «وَ اجْعَلْ لی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْاخِرینَ»(۲) را اجابت نمود و برای این «اِنَّا اَعْطَیْناکَ الْکَوثَرَ»(۳) را اهدا فرمود.

در حالی که نه داعیه دروغین «اَ نَا رَبُّکُمُ الْاَعْلی»(۴) از فرعون بر جا ماند و نه فریاد مستانه «های هیتلر» .

۱- ر.ک: لسان العرب،ج۱۱، ص۶۲۸ و سایر کتب لغت مفصّل.

۲- شعراء /۸۴.

۳- کوثر /۱.

۴- نازعات /۲۴.

در طول تاریخ به ویژه دوران سیاه اموی علیه امیرالمؤمنین علیه السلام فعالیتهای فراوانی

انجام گرفت، تمام قدرتهای وقت بسیج شده بود که چهره پاک و نورانی علی علیه السلام را دگرگون معرفی کنند، ولی خداوند نگذاشت، تا آن جا که امروز به صورت «صوت العداله الانسانیه»(۱) (ندای عدالت انسانی) معرفی می شود و تمام یزیدیان بسیج شدند که امام حسین علیه السلام و نام او را نابود کنند، ولی خداوند نگذاشت، تا آن جا که امروز به صورت سردمدار حریّت و آزادی می درخشد:

دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست

نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم

ظالم از دست شد و سایه مظلوم بجاست

تو در اوّل سر و جان باختی اندر ره عشق

تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست

آری: «اِنَّ مَنْ تَعَرَّفَ بِکَ غَیْرُ مَجْهُولٍ».

۲ - عزّت دوستان خداوند

آن کس که متمسک به عنایات خداوند گردد بی یاور نخواهد شد و خوار و منکوب نمی گردد، قدرت الهی نامتناهی است و وجود او بی پایان، نه محدودیتی در توان اوست و نه بخلی در عطای وی؛ از این رو کسی که چنگ به عنایات پروردگار زند هیچ گاه مخذول نگردد، همان طور که امام سجاد علیه السلام می گوید:

«وَ ما حَقُّ مَنِ اعْتَصَمَ بِحَبْلِکَ اَنْ یُخْذَلَ وَ لا یَلیقُ بِمَنِ اسْتَجارَ بِعِزِّکَ اَنْ یُسْلَمَ اَوْ یُهْمَلَ»(۲).

(و سزاوار نیست کسی که به ریسمان عنایت تو چنگ زده است واگذاشته شود و شایسته نیست کسی که به عزّت تو پناه برده است تسلیم شود یا رها گردد و اعتنایی به او

انجام نگیرد).

موجودات دیگر گاهی قدرت و توان رفع مشکل را ندارند، گاهی بخل می ورزند و گاهی مسامحه می کنند و بر فرض مشکلی را هم برطرف سازند کرامت انسانی را ضربه

۱- نام کتابی از جرج جرداق، نویسنده مسیحی.

۲- مناجات خمسه عشر، الرابعه عشره المعتصمین.

می زننـد و او را رهین منت خـویش می سازنـد، ولی خداونـد از طرفی قـدرتی بی کرانه دارد و از سـویی هم بخـل و مسـامحه ندارد، از طرفی دیگر هم برخورداری از الطاف او عین افتخار و امتنان است.

چه خوش باشد دل امیدواری

که امید دل و جانش تو باشی!

۳ – شادمانی اولیای الهی

آن کس که مورد عنایت الهی قرار گیرد دیگر غصه ای نخواهد داشت.

یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم

دولت صحبت آن مونس جان ما را بس

عشق الهی نشاط دل عارف است، نور چشم اوست و سـرور سینه وی، او با عشق خدا زنده است و با مناجات وی آرامش دارد، امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش می گوید:

«یا مَنْ اَنْوَارُ قُدْسِهِ لِأَبْصَارِ مُحِبّیهِ رائِقَهٌ وَ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عارِفیهِ شائِفه»(۱).

(ای کسـی که انوار مقدس او برای دیدگان دوستانش زیبا و شگفت انگیز است و تابش های رخسار وی برای دلهای عارفانش شیفتگی داشته و اعجاب برانگیز می باشد).

دلـداده الهی در تمامی مشـکلات درد دل خود را با خـدا در میان می گـذارد، اشک می ریزد، ناله می کند و پس از اندکی با روحی آرام و دلی شاد و قلبی امیدوار بر می خیزد

و به کار خویش ادامه می دهد.

قرآن کریم می فرماید:

«اَلاَـ اِنَّ أَوْلِیَاءَ اللّه ِ لاـ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاَـ هُمْ یَحْزَنُونَ * اَلَّذینَ امَنُوا وَکانُوا یَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْـری فِی الْحَیوهِ الـدُّنْیا وَ فِی الْاخِرَهِ لا تَبْدیلَ لِکَلِمَاتِ اللّه ِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ العَظیمُ».(۲)

(آگاه باشـید که دوسـتان خداوند هیچ گونه ترس نداشته و محزون نمی شوند، آنهایی که ایمان آورده و تقوا می ورزند، برای آنها بشارت باد در زندگی دنیا و آخرت، تبدیل و

تغییری برای کلمات خداوند نیست، و این است رستگاری بسیار بزرگ).

یکی از ثمرات ایمان رفع نگرانی و ایجاد شادمانی است که خداوند متعال بارها نوید

ص:۲۰۵

۱- مناجات خمسه عشر، التاسعه المحبّین.

۲- یونس /۶۲ - ۶۴.

آن را برای اولیای خود داده است.

ابن سینا ضمن صفات عارف می گوید: عارف با نشاط و بشّاش و خندان است، سپس علت آن را بیان کرده و می گوید: چرا با نشاط نباشد در حالی که او مسرور به پروردگار

است و مسرور به هر چیزی است، زیرا در آن خدای را می بیند و آن را مظهر و مجلای خدا می داند.(1)

تذکر: در نسخه بحار الأنوار واژه «مملول» است، ولی در نسخه های مفاتیح «مملوک» می باشد، اما «مملول» همان طور که در بحار الأنوار ضبط شده است از نظر معنی و لفظ تناسب بیشتری دارد.

اگر عبارت دعا غیر مملوک باشد؛ یعنی به هر کس که تو رو کنی برده نیست، بلکه آزاده تو می باشد و از رقّیت دیگری به دور است.

۱- الاشارات والتنبیهات، نمط ۹، مقامات العارفین، ص۴۵۵، فصل بیست و یک.

بخش سی ام

اشاره

«اِلهی اِنَّ مَنِ انْتَهَجَ بِکَ لَمُسْتَنیرٌ وَ اِنَّ مَنِ اعْتَصَمَ بِکَ لَمُسْتَجیرٌ».

ترجمه

معبودم! کسی که به تو راه پوید، همانا او روشن و منور است و کسی که به تو چنگ زند همانا او در پناه و در امان است.

واژه ها

انتهاج: راه یافتن. طریحی گوید: المنهاج بالکسر: الطریق الواضح. النهج کفلس: الطریق الواضح(۱).

مستنیر: منور شده، نورانی، کسی که کسب نور نموده.

اعتصام: چنگ زدن، متمسک شدن.

مستجیر: در امان.

شرح

دو نکته مهم در این فراز است که گویای هدایت و قیومیت الهی است:

۱ - راههای معرفت

باید توجه داشت که راههای شناخت و معرفت حق متعدّد و گوناگون می باشد، ولی به طور کلی می توان در سه راه ترسیم نمود. یکی راه علم و

۱- مجمع البحرین، ج۲، ص۳۳۳.

دیگری راه عقـل و سومی راه عرفـان. راه علم از طریق مشاهـده و تجربه پیموده می شود و راه عقل از طریق تفکر و اسـتدلال و راه عرفان هم از طریق تزکیه و تعبـد. هر یک از این سه راه ارزش خود را داشـته و دارای سـتایش می باشـد، ولی در عین حال مورد اعتماد کامل نیست و خالی از اشتباه و لغزندگی نمی باشد، تنها راهی که می تواند معیار برای هر سه

باشـد راه وحی و الهام ویژه الهی است که در انحصار انبیا و جانشـینان معصوم آنان می باشـد. باید توجه داشت که قرآن کریم بیشترین تأکید را بر حمایت از عقل و علم داشته

و به بهترین براهین عقلی و علمی ارشـاد فرموده است، ولی شـاخص نهـایی در موارد ابهـام حقـایق و معـارف الهی است که از طریق وحی به صورت مسلم ابراز شده است.

آن راه راهی است نورانی و بدون خدشه. افرادی که آن مسیر را پیموده اند قهرا منوّر به انوار الهی هستند و پیروان خود را نور افشانی می کنند. خداوند در مورد قرآن کریم

می فرماید:

«قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللّه ِ نُورٌ وَ کِتَابٌ مُبینٌ»(۱).

(بتحقیق از طرف خداوند به سوی شما آمده است نور و کتابی روشن).

سپس در مورد شرط اصلی افرادی که منور به این نور الهی می شوند و سرانجام کارشان می فرماید:

«یَهْدی بِهِ اللّه ُمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی النُّورِ بِاِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ»(۲).

(خداوند به وسیله آن به سوی راههای سـلامت راهنمایی می کند کسانی را که خشنودی او را پیروی کنند و آنها را از ظلمتها به سوی نور خارج می گرداند و ایشان را به راه راست هدایت می فرماید).

شرط اصلی استضائه و استفاده از قرآن، پیروی از رضوان الهی است. کسی می تواند از این کتاب آسمانی بهره ور شود که در پی خشنودی الهی و کسب رضای او باشد، خواست خدا را بخواهد نه این و آن، تقوا داشته باشد و رضایت الهی را جلب کند. نتیجه

۱- مائده /۱۵.

۲- مائده /۱۶.

پیروی از خشنودی الهی آن است که خداوند به وسیله قرآن هدایت به راههای سالم و بی نقص و عیب می کند و انسانها را از تاریکیها نجات داده و به وادی نور برده و آنها را به راه مستقیم رهنمون می فرماید.

۲ – تنها اتکال به خدا

هیچ تکیه گاهی قابل اعتماد نیست، بلکه هر چه را که در نظر گیرید متزلزل است، آن کس که به ثروت خود می نازد در اثر ورشکستگی پایمال می شود و آن کس که به قدرت خود می بالد در اثر یک کودتا سرنگون می گردد. آن کس که به جوانی خود مغرور است موی سپید تهدیدش می کند و آن کس که به سلامتی خود اتکا دارد یک بیماری او را تا آستانه مرگ می برد.

هیچ چیز و هیچ کس قابل اعتماد نیست مگر ذات مقدس پروردگاری که هم قیّوم است و هم قاهر.

ص:۲۰۹

بخش سی و یکم

اشاره

«وَ قَدْ لُذْتُ بِکَ یا اِلهی فَلا تُخَیِّبْ ظَنّی مِنْ رَحْمَتِکَ وَ لا تَحْجُبْنِی عَنْ رَأْفَتِکَ».

ترجمه

و همانـا پنـاه به تـو آوردم ای معبـودم، پس گمـانم را از رحمت خـود مبـدل به نومیـدی مکن و مرا محجـوب از رأفت خودت مفرما.

واژه ها

لُذْتُ: پناه آوردم. لواذ: پناه بردن به چیزی و مخفی شدن به وسیله آن.

لا تُخَیِّبْ: نومید مکن. خیبه: ناامیدی، خسران، محروم شدن.

لاتَحْجُبْ: محجوب مساز، حجاب ایجاد مکن.

رأفت: مهربانی.

شرح

حسن ظن به خداوند

در عبارت فوق نکته دقیقی نهفته شـده است و آن عبارت است از این که، خـدایا من به تو پناهنـده شده ام. بنابراین ظنی را که نسبت به رحمت تو دارم مبدل به نومیدی مفرما،

حرف «فاء» در جمله «فلاتخیّب» تفریعیه است؛ یعنی حال که من پناهنده به تو هستم مرا

نومید مفرما، معلوم می شود اگر شخصی به ذیل عنایات الهی چنگ زند و پناهنده بدو

گردد نومید نمی شود، نه از رحمت خدا محروم می گردد و نه از رأفت او محجوب می شود.

اولیای الهی تنها چشم به عنایات او دوخته اند و فقط اتکال به وی دارند، دلداده او هستند و همه چیز را از وی طلب می کنند، به مانند یک کودک که جز مادر خود نمی شناسد و به جز او دست به دامان احدی نمی اندازد.

گفت موسی را به وحی دل خدا

کای گزیده دوست می دارم ترا

گفت چه خصلت بود ای ذوالکرم

موجب آن تا من آن افزون کنم

گفت چون طفلی به پیش والده

وقت قهرش دست هم در وی زده

خود نداند که جز او دیّار هست

هم ازو مخمور و هم از اوست مست

خاطر تو هم ز ما در خیر و شر

التفاتش نیست جاهای دگر

هم چنانک ایاک نعبد در حنین

در بلا از غیر تو لا نستعین

که عبادت مر ترا آریم و بس

طمع یاری هم ز تو داریم و بس

ما در این مناجات شعبانیه، بلکه کلیه مناجاتهای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام همه جا الحاح و التجاء و انقطاع محض در محضر ربوبی را مشاهده می کنیم، به مانند همان کودک که دست به دامان مادر افکنده و با گریه و زاری اصرار می ورزد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف اولیای الهی می گوید:

«اِنْ اَوْحَشَتْهُمُ الْغُرْبَهُ انَسَهُمْ ذِکْرُکَ وَ اِنْ صُبَّتْ عَلَیْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا اِلَی الإِسْتِجارَهِ بِکَ عِلْما بِاَنَّ اَزِمَّهَ الْاُمُورِ بِیَدِکَ وَ مَصَادِرَها عَنْ قَضائِکَ».(۱)

(پروردگارا اگر تنهایی و بی کسی دوستان تو را به وحشت اندازد یاد تو آنها را مأنوس می سازد و اگر مصیبتها بر ایشان فرو بارد به پناه جستن به تو روی آرند، زیرا می دانند که زمام همه کارها به دست توست و سرچشمه همه چیز برخاسته از قضای تو می باشد).

۱- نهج البلاغه، خطبه ۲۱۸.

بخش سی و دوم

اشاره

«اِلهی اَقِمْنی فِی اَهْلِ ولایَتِکَ مُقامَ مَنْ رَجا الزِّیادَهَ مِنْ مَحَبَّتِکَ».

ترجمه

معبودم! جایگاه مرا در میان دوستان خویش جایگاه کسی قرار ده که امید زیادتری از محبت تو را دارد.

واژه

اَقِمْنی: بپادار.

شرح

درجات اولیا

اولیای الهی دارای درجات گوناگونی هستند، همان طور که ابن سینا می گوید:

«ان للعارفین مقامات و درجات یخصّون بها»(۱) برخی در مراحل پایین تری قرار گرفته و برخی دیگر بلند پروازانی هستند که در اوج آسمان قرب پرواز می کنند. افرادی که در مراحل پایین هستند انتظار کمتری دارند، ولی آنها که در مراحل عالی قرار دارند امید بیشتری. منتهی انتظار آنها جز محبت الهی چیز دیگری نیست، از خدا، خدا را می خواهند و از پروردگار محبت او را و خلاصه می گویند: «خدایا عاشقم عاشقترم کن».

۱- الاشارات والتنبیهات، نمط ۹ مقامات العارفین، فصل اوّل تنبیه.

برخی از اهـل ولاـیت تحت تـأثیر خـوف الهی بوده و برخی دیگر امیـدوار به رحمت و محبت پروردگـار هسـتند، همچنـان که برخی در اثر طمع یـا ترس خـدا را عبـادت می کننـد، ولی برخی به واسـطه عشق و محبت پروردگـار را پرسـتش می نماینـد و بهترین عبادت، عبادتی است که برخاسته از عشق و محبت باشد.

برترین مردم

برترین مردم هم افرادی هستند که عاشق عبادت الهی باشند. همان طوری که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أَفْضَلُ النّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَهَ فَعَانَقَها وَ أَحَبَّها بِقَلْبِهِ وَ باشَرَها بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَها فَهُوَ لا یُبَالِی عَلی ما اَصْبَحَ مِنَ الدُّنیَا عَلی عُسْرٍ اَمْ عَلی یُسْرٍ»(۱).

(برتریـن مردم کسـی است که عـاشق عبـادت باشـد، دست به گردن آن آویزد و از دل آن را دوست داشـته باشـد و بـا بـدنش مباشـرت بـدان ورزد و اوقـات خویش را برای آن فارغ سازد. چنین شخصـی بـاکی نـدارد که در این جهان در سـختی باشـد یا راحتی).

امام از خداونـد خواسـتار است که در میان اولیایی باشـد که امید محبت بیشتری را از خداوند دارند، محبت الهی انگیزه محبت آدمی است و علاقه او موجب عشق این است.

هـدایت از سوی اوست و پـذیرش از طرف این، جذبه از سوی اوست و انجذاب از جانب این و محبت از سوی محبوب است و شیدائی از طرف حبیب، همان طور که خداوند متعال هم می فرماید:

«یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ»(۲).

(خداوند ایشان را دوست دارد و آنها هم خداوند را دوست دارند).

نخست «یُحِبُّهُم» را می فرماید و سپس «یُحِبُّونَه» را. جذبه الهی باعث کشش انسانی می گردد و استقبال آدمی هم موجب توفیق بیشتر او می شود، همان طور که می فرماید:

«وَ الَّذینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا»(۳).

ص:۲۱۳

۱- اصول کافی، ج۳، ص ۱۳۱.

۲- مائده /۵۴.

۳- عنکبوت /۶۹.

امام سجاد علیه السلام و نزول باران

اشاره

ثابت بنانی که یکی از تابعین و زهّاد است می گوید: سالی به حج مشرف شدم و عده ای از عبّاد بصره هم حضور داشتند، هنگامی که وارد مکه شدیم مشاهده کردیم که مردم از نظر آب در مضیقه می باشند و به علت کمی باران همگان در تحت فشار شدید تشنگی قرار گرفته اند، از این رو اهالی مکه و همچنین حجاج از ما خواستند که برای ایشان دعا کرده و از خداوند نزول باران را بخواهیم، ما هم به کنار کعبه مشرف شده و با

تضرّع و خشوع از خداوند درخواست کردیم، ولی از اجابت دعا خبری نشد.

در این بین جوانی که غرق در تضرّع و زاری بود به کعبه نزدیک شد و طواف به عمل آورد و سپس رو به ما کرده و اسامی ما را برده و گفت:

آیا میان شما کسی نبود که خداوند رحمان او را دوست داشته باشد؟

گفتیم: جوان، آنچه از ما بر می آمد دعا بود، ولی اجابت از سوی خداوند است.

فرمود: از کعبه دور شوید اگر در میان شما یک نفر وجود داشت که خداوند او را دوست می داشت دعایش را اجابت می فرمود، سپس در مقابل کعبه به زمین افتاد و به سجود پرداخت.

ثابت بنانی گفت: دیدم در سجده اش می گفت: «سَیِّدِی بِحُبِّکَ لِی إلّا سَقَیْتَهُمُ الْغَیْثَ». (آقای من به محبتی که نسبت به من داری مردم را توسط باران سیراب گردان).

ثابت می گوید: هنوز سخن او تمام نشده بود که باران شروع به باریدن کرد آن هم به قدری فراوان مانند ریزش آب از دهانه مشک، سپس من به آن جوان گفتم: از کجا دانستی که خداوند تو را دوست دارد؟

فرمود :

اگر مرا دوست نمی داشت از من نمی خواست که به زیارت خانه اش بیایم، وقتی زیارت را خواسته معلوم است که مرا دوست دارد، سپس این ابیات را ایراد فرمود:

مَنْ عَرَفَ الرَّبَّ فَلَمْ تُغْنِهِ

مَعرِفَهُ الرَّبِّ فَذاکَ الشَّقِی

ص:۲۱۴

ما ضَرَّ فِی الطّاعَهِ ما نَالَهُ

فِی طاعَهِ اللّه ِوَماذَا لَقِی

ما یَصْنَعُ العَبدُ بِغَیرِ التُّقی

وَالْعِزُّ کُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقی

کسی که خدا را بشناسد، ولی معرفت او برایش نفعی نداشته باشد او بدبخت و بیچاره است.

در اطاعت الهی هر چه به انسان برسد و با هر چه برخورد کند ضرر نکرده است.

بنده الهی چه کاری به غیر از تقوا را می خواهد انجام دهد در حالی که عزّت و تمامی عزّت برای افراد پرهیزکار است.

ثابت می گوید از اهل مکه پرسیدم: این جوان کیست؟ گفتند: علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.(۱)

کشش و جاذبه از سوی خداوند است و بروز و ظهور آن در بنده. این خداست که به موسی کلیم می فرماید:

«وَ اَلْقَیْتُ عَلَیْکَ مَحَبَّهً مِنِّی»(۲).

(و محبتی از خود را بر تو القاء کرده وعنایت نمودم).

و به مؤمنان می فرماید:

«حَبَّبَ اِلَیْکُمُ الاِیمَانَ وَ زَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ»(۳).

(ایمان را محبوب شما ساخت و آن را در دل شما زینت و جلوه داد).

قرآن کریم مشخص کرده است که راه دریافت محبت خداوند چیست. همان طور که می فرماید:

«قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّه َفَاتَّبِعُونی یُحْبِبْکُمُ اللّه »(۴).

(بگو اگر شما خداوند را دوست دارید، پیروی از من کنید، خداوند هم شما را دوست داشته باشد).

علامت عشق به خداوند متابعت پیامبر است و ثمره متابعت از پیامبر هم محبت الهی

۱- بحار الأنوار، ج۴۶، ص ۵۰ -۵۱.

۲– طه /۳۹.

۳– حجرات /۷.

۴– آل عمران /۳۱.

است.

در این آیه دو نکته بسیار ارزنده و نوید بخش وجود دارد:

۱ – لازمه محبّت الهی

انسان اگر خدا را دوست دارد باید متابعت از پیامبر اکرم بنماید، علامت دوستی خدا متابعت از رسول اکرم است.

۲ – ثمره اطاعت از پیامبر

شخصی که متابعت از پیامبر اکرم می کند، خداوند او را دوست خواهد داشت؛ یعنی ثمره متابعت از رسول، محبت الهی است.

هر چه محبت انسان به خداوند بیشتر باشد متابعت او از شریعت زیادتر خواهد بود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ما أحبّ اللّه عزّوجلّ من عصاه».

(خداوند عزّوجلّ را دوست ندارد کسی که او را عصیان می ورزد).

سپس امام این اشعار را ایراد نمود:

تَعْصِی الْاِلهَ وَ اَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ

هذا مُحَالٌ فِی الْفِعَالِ بَدِیعُ

لَو کَانَ حُبُّکَ صادِقا لَاَطَعْتَهُ

اِنَّ المُحِبَّ لِمَنْ یُحِبُّ مُطِیعُ(۱)

نسبت به پروردگار عصیان می ورزی، در حالی که اظهار محبت نسبت به او می کنی؟ این موضوع محال است و یک کار نو ظهور و بدعت است. اگر تو در محبت خود صادق بودی او را اطاعت می نمودی، همانا دوستدار، مطیع و فرمانبردار محبوب خویش می باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم مشخص نموده است که چه کسانی را دوست دارد و از چه افرادی بیزار می باشد. همچنان که می فرماید: نیکوکاران، توبه کنندگان، پرهیزکاران،

صابران، متوکلان، عادلان، و پاک کنندگان خود از زشتیها را دوست دارد و متقابلاً تجاوزگران، ظالمان، کافران، گناهکاران، متکبران، خائنان، مفسدان و مسرفان را دوست ندارد و از آنها بیزار می باشد.(۲)

۱- سفینه البحار، ج۱، ص۴۸۹.

۲- ر.ک: آیات مقدسه قرآنی در: المعجم المفهرس و میزان الحکمه، ج۲، ص۲۱۸.

بخش سی و سوم

اشاره

«اِلهی وَ اَلْهِمْنِی وَلَها بِذِکْرِکَ اِلی ذِکْرِکَ وَ هِمَّتی فی رَوْحِ نَجاحِ اَسْمائِکَ وَ مَحَلِّ قُدْسِکَ».

ترجمه

معبودم! به واسطه ذکر خودت وله و شیدایی مرا نسبت به یاد خودت الهام نما و اهتمام مرا در شادی رستگاری در پرتو اسماء خود و جایگاه قدست قرار ده.

واژه ها

وله: شیفتگی، حیرت، علاقه فراوان. اقرب الموارد گوید: وله فلانٌ: تحیَّر من شدَّه الوجد و - منه: خاف، و - الصبیُّ الی امِّهِ: فزع الیها، و - الامُّ الی ولدها: حنت الیه.(۱)

روح: شادمانی، خرمی.

نجاح: رستگاری.

شرح

وله و شیفتگی در عبادت و یاد خدا

برخی شیفته یاد خدا هستند، از ذکر الهی لذت می برند به ویژه در هنگام نماز که غرق در معراج می گردند. نقطه مقابل، افرادی هستند

که نام خدا را صرفا ورد زبان قرار داده و هیچ گونه عشق و اشتیاقی ندارند، لازمه اولی خضوع و خشوع است و نتیجه دومی کسالت است و بی حالی، از این رو خداوند در مورد

۱- اقرب الموارد، ج۵، ص ۸۳۱.

نماز مؤمنان می فرماید:

«اَلَّذینَ هُمْ فی صَلاَتِهِمْ خَاشِعُونَ»(۱).

و در مورد منافقان می فرماید:

«وَ اِذا قامُوا اِلَی الصَّلوهِ قامُوا کُسالی»(۲).

لازمه وله و شیفتگی اشک و آه است، تضرّع و زاری است، توجه و حضور است و هزار چیز دیگر.

سوز دل، اشک روان آه سحر ناله شب

این همه از نظر لطف شما می بینم

کس ندیده است ز مشک ختن و نافه چین

آن چه من هر سحر از باد صبا می بینم

ذکر خفی و ذکر جلی

در مورد ذکر هم دو احتمال وجود دارد:

الف - ممکن است منظور از ذکر نخستین ذکر جلی باشد و مراد از ذکر دوم ذکر خفی، زیرا ذکر دو قسم است، یکی آن که انسان با زبان خود مترنم به یاد خدا شود، مانند این که مثلاً بگوید «لا اله الاّ اللّه». دوم آن که با قلب خویش متوجه ذات مقدس الوهیت شود و خدا را در دل یاد کند.

ذکر زبانی مقدمه است برای یاد قلبی، همان طور که خداوند متعال به موسی کلیم علیه السلام می فرماید:

«وَ اَقِمِ الصَّلوهَ لِذِکْرِی»(۳).

(نماز را برای یاد من بپادار و انجام بده).

در این عبارت امام علیه السلام از خداوند می خواهد که به واسطه ذکر زبانی، تشنگی و شیدایی او را نسبت به یاد قلبی زیاد کند.

گاهی زبان مترنم به نام خداست، ولی دل در بیراهه است و گمراهه، به زبان «اِیّاکَ

۱- مؤمنون /۲.

۲- نساء /۱۴۲.

۳- طه /۱۴.

نَعْبُدُ» می گوید، ولی در دل صدها معبود دیگر دارد و به زبان «وَاِیّاکَ نَسْتَعین» می گوید، ولی در دل استعانت از دیگری می جوید.

گاهی هم زبان ذکر خدا را می گوید، ولی دل غافل است و ساهی.

اگر نه روی دل اندر برابرت دارم

من آن نماز حساب نماز نگذارم

نماز خوان به صفت چون فرشته باید و من

هنوز در صفت دیو و دد گرفتارم

کسی که جامه به سگ بر زند نماز نیست

نماز من که پذیرد که در بغل دارم

البته مجرد ذکر بی نقش نیست، همان طور که مجرد نماز موجب اسقاط تکلیف ظاهری است و به مراتب بهتر از بی نمازی است، ولی اگر روح و توجه نباشد نقش اساسی خود را ایفا نمی کند و «اِنَّ الصَّلوةَ تَنْهی عَنِ الفَحْشَاءِ وَالْمُنکَرِ»(۱) نمی گردد. بندگان

خدا و اولیای الهی، این ذکر لسانی را مقدمه ای قرار می دهند برای ذکر قلبی و این ترنم را کالبدی برای آن روح، از یاد خدا لذت می برند و از مناجات با او آرامش، همان طور که بلندپرواز عرصه راز و نیاز، امام ساجدان در دعایش می گوید:

«وَ فی مُناجاتِکَ رَوْحی وَ راحَتِی وَ عِنْدَکَ دَواءُ عِلَّتِی وَشِفاءُ غُلَّتِی وَ بَرْدُ لَوْعَتِی وَکَشْفُ کُرْبَتِی»(۲).

(و در مناجات توست خرّمی و راحتی ام و نزد توست داروی دردم و بهبود سوز جگرم و خنکی حرارت دلم و برطرف شدن گرفتاری ام).

ب – ممکن است منظور این باشد که اشتیاق مرا لحظه به لحظه نسبت به ذکرت بیشتر گردان به طوری که از هر ذکری وله و اشتیاق من بیشتر گردد نه آن که زود خسته و کسل شوم، عارفی که در آسمان عبودیت پرواز می کند و غرق در راز ونیاز است لحظه به لحظه اشتیاقش بیشتر و آتش عشقش گداخته تر می گردد.

اگر انسان در ذکر زبانی توجه و عنایت به یاد قلبی داشته باشد نه تنها خسته نمی شود بلکه احساس لذت هم می کند، ولی اگر توجهی به راز و نیاز و مناجات با معبود نداشته باشد هر چه زودتر می خواهد متن دعایش تمام شود.

۱- عنکبوت /۴۵.

۲- مناجات خمسه عشر، الثامنه المریدین.

خواسته های گوناگون

اهتمام افراد گوناگون است. یکی اهتمام به ریاست دارد و دیگری به ثروت، سومی به علم و چهارمی به فرزنـد و... ولی اولیای الهی تمام همت خود را به خداونـد و قرب او دوخته و همه چیز را در مسـیر او قرار می دهنـد، البته اهمیت و ارزش و اعتبار هر کسی هم به اندازه همّت اوست، همچنان که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«قَدْرُ الرَّجُلِ عَلی قَدْرِ هِمَّتِهِ»(۱).

(ارزش هر کس به اندازه همّت اوست).

امام در این عبارت به چند نکته اشاره می فرماید:

الـف: شادمـانی اولیـای الهی در امـور معنوی است. آنهـا نه نسـبت به اقبـال دنیـا خرسـند می شونـد و نه از ادبـار آن نگران می گردند؛ همچنان که قرآن کریم می فرماید:

«لِکَیْلا تَأسَوْا عَلی ما فَاتَکُم وَ لا تَفْرَحُوا بِما اتاکُمْ»(۲).

(تا بر آنچه از دست شما رفته تأسف نخورید و به آنچه به شما رسیده دلشاد نگردید).

بلکه، همان طور که امام سجاد علیه السلام فرمود: تنها شادمانی و راحتی او در مناجات با

پروردگار است.(۳)

ب: رستگاری تنها در پرتو اسمای الهی امکان پذیر است. اولیای الهی تنها وابستگی به خداوند دارند که تنها او «قیّوم» و وجود پایدار است، در عالم هستی هر چه هست از اوست و قوام به او دارد که:

اَلا کُلُّ شَیْ ءٍ ما خَلا اللّه ِباطِلٌ

وَ کُلّ نَعیم لا مَحالَهَ زائلُ(۴)

عزّت تنها در پرتو نام «عزیز» او میسّـِر است و اولیای الهی عزّت را تنها از او می خواهند نه از دیگری، زیرا عزّت منحصرا از آنِ خداوند است، همچنان که فرمود:

۱- نهج البلاغه، حکمت ۴۴.

۲- حدید /۲۳.

٣- مناجات خمسه عشر، الثامنه المريدين.

٤- بحار الأنوار، ج٦٧، ص ٢٩٥.

«أَيَبْتَغُونَ

عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ للّه ِ جَميعًا»(۱).

(آیا منافقان از کافران عزّت را خواستارند؟! همانا عزّت تماما از آنِ خداوند است).

غنـاء را از او خواسـتارند که «هو الغنی» و تنها چشم به عنایت او دوخته انـد که «هو الکافی». از هیـچ کسـی بیم ندارنـد که «هو القاهر» و فریادرسی جز او نمی شناسند که

«هو المُغیث»، ولایت احدی را نمی پذیرند که «هو المولی» و چشم به دست کسی ندارند که «هو الجَواد».

هدایت را تنها از او می طلبند که «مَنْ يَهْدِ اللّه ُفَهُوَ الْمُهْتَدی»(۲).

و نورانیت را از او می خواهند که «اَللّه ُنُورُ السَّموَاتِ وَ الْاَرْضِ»(۳).

در هنگام بیماری تنها او را می شناسند که فرمود: «وَ اِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفينِ»(۴).

و در مهمات امور فقط به او توکل دارند که «وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّه ِ فَهُوَ حَسْبُه»(۵).

خلاصه آن که همه چیز را در پرتو اسماء الهی و صفات او می بینند و جز به خدا و عنایات او به دیّاری توجه ندارند و غرق در انوار و مراحم او هستند.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیخود از شعشعه پرتو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

بعد از این روی من و آینه وصف جمال

که در آن جا خبر از جلوه ذاتم دادند

تشرّف به جایگاه قدس پروردگاری

امام از خداونـد می خواهـد که اهتمام او را در ارتباط با رسـتن از این جهان و پیوسـتن به سـرای قـدس قرار دهد، این جهان به منزله زندانی است که اولیای الهی می خواهند هر چه زودتر رهیده و به عالم قدس پرواز کنند،

این جهان همراه با آلودگیهاست، همراه با مصائب است، همراه با گرفتاریهاست و همراه با گناهان می باشد، ولی جایگاهی که در آن نه گرفتاری است و نه گناه، عبارت از بهشت

ص:۲۲۱

۱- نساء /۱۳۹.

۲- اعراف /۱۷۸.

۳- نور /۳۵.

۴- شعراء /۸۰.

۵- طلاق /۳.

جاویـدان می باشـد که قرآن کریم از آن تعبیر به «دَارِالسَّلَام»(۱) و «مَقْعَد صِدْق»(۲) می کنـد. در آنجا هیچ آلودگی نیست و هیچ لغو و تأثیمی وجود ندارد، بلکه سراسر پاکی و سلامتی است که فرمود:

«لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْوا وَ لا تَاْثِیما * اِلاّ قِیلاً سَلاَما سَلاَما»(۳).

(در آن (بهشت) نمی شـنوند سـخن بیهوده و نسـبت گنـاه به یکـدیگر را و تمـام گفته هـا سالم و سـلامت از هر بـدی و زشتی است).

امام علیه السـلام اهتمامش به دو چیز است و این دو را از خداوند خواستار می باشد، یکی زیستن در ذیل اسماء الهی و دیگری تشرف به جایگاه قدس و لقای پروردگاری.

ص:۲۲۲

۱- یونس /۲۵.

۲- قمر /۵۵.

۳- واقعه /۲۵ - ۲۶.

بخش سی و چهارم

اشاره

«اِلهی بِکَ عَلَیْکَ اِلّا اَلْحَقْتَنِی بِمَحَلِّ اَهْلِ طاعَتِکَ وَ المَثْوَی الصّالِحِ مِنْ مَرْضاتِکَ فَاِنِّی لااَقْدِرُ لِنَفْسِی دَفْعا وَ لا اَمْلِکُ لَها نَفْعا».

ترجمه

معبودم! تو را به خودت سوگند می دهم که مرا به محل اهل طاعت و جایگاه شایسته ای از خشنودی خود ملحق فرمایی، زیرا من توان دفع ضرر را از خود ندارم و یا مالک جذب منفعتی نسبت به خویش نیستم.

واژه

مثوی: جایگاه.

شرح

امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خداوند را به خودش سوگند می دهد، در تمامی این دعا تنها سوگندی که وجود دارد همین است، آن هم به مهمترین قسم، از این رو معلوم می شود امام درخواست ویژه ای دارد که بسیار حائز اهمیت می باشد، سپس حضرت دو خواسته خویش را مطرح می فرماید:

همراهی با نیکان

در قرآن کریم و روایات، تأکید بسیاری به همراهی و ملازمت با نیکان و صالحان و

متقابلاً به دوری از ستمگران و کافران گردیده است.

قرآن کریم می فرماید:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا اتَّقُوا اللّه ـَ وَکُونُوا مَعَ الصّادِقینَ»(۱).

(ای افرادی که ایمان آوردید تقوای الهی بورزید و با راستگویان باشید).

و نیز می فرماید:

«وَ اَقیمُوا الصَّلوهَ وَ اتُوا الزَّکوهَ وَ ارْکَعُوا مَعَ الرّاکِعینَ»(۲).

(و نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و با رکوع کنندگان رکوع کنید).

در این جا می توان گفت توصیه به عبادت دسته جمعی شده است، به طوری که انسان در زمره رکوع کنندگان قرار گیرد.

خداوند متعال به پیامبرش دستور می دهد که پیوسته با افراد مخلصی که صبح و شام خدا را می خوانند بوده باشد و به هیچ وجه از آنها روی گردان نباشد. همچنان که می فرماید:

«وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدوهِ وَ العَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَیْناکَ عَنْهُمْ تُریدُ زِینَهَ الْحَیوهِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا وَاتَّبَعَ هَواهُ وَکانَ اَمْرُهُ فُرُطًا»(۳).

(و با شکیبایی خودت را وادار کن با افرادی باشی که خدای خود را صبح و شام می خوانند و او را اراده می کنند و مبادا که از ایشان چشم خود را برگردانی که زینت و

زیور دنیا را مایل باشی و پیروی مکن کسی را که دل وی را از یاد خود غافل داشته ایم و

هوای نفس را پیروی می کند و وضعیت او تجاوزکارانه و افراطی است).

در شأن نزول این آیه و آیات قبل و بعد آن نوشته اند که برخی از کفار قریش که در زمره «مؤلفه قلوبهم» بودند، می خواستند خدمت رسول اکرم شرفیاب شوند، ولی گرد ایشان عده ای از فقرای مسلمین بودند، آنها پیشنهاد دادند که وقتی را برای ایشان قرار

داده و زمانی را هم برای مسلمانان فقیر و تهی دست، آیات مزبور در رد پیشنهاد متکبرانه

۱- توبه /۱۱۹.

۲- بقره /۴۳.

۳- کهف /۲۸.

و خودخواهانه ایشان نازل شد.

نکته قابل دقت آن است که خداوند متعال می فرماید: «واصبر»؛ یعنی هر چند بر تو هم سخت و دشوار باشد تحمل کن، تحمل کن وضعیت فقیرانه آنها را برای ایمان پاک و عبادت مخلصانه ایشان؛ زیرا آنها در اثر فقر پوشاکی نداشتند که عوض کنند و با همان پوشاک پشمینه و کهنه به نمازها حاضر می شدند.(۱)

نهی از همنشینی با بدان

متقابلاً قرآن کریم از همراهی با کافران و ظالمان نهی می نماید، همان طور که خداوند دستور می دهد که از افراد معترض و خرده گیر نسبت به آیات الهی کناره گیری کند و با ظالمان پس از تذکر و توجه نشستی نداشته باشد، چنان که می فرماید:

«وَ اِذا رَأَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی ایاتِنا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّی یَخُوضُوا فِی حَدیثٍ غَیْرِهِ وَ اِمَّا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطَانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکری مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ»(۲).

(هنگامی که مشاهده کردی افرادی را که خرده گیری در آیات ما می کنند از آنها دوری گزین تا آن که وارد گفتاری غیر از آن شوند و چنانچه شیطان فراموشت داد، بعد از آن که

متذکر شدی با گروه ظالمان مجالست مکن).

قرآن کریم حالت اسف بار کسی را در روز قیامت ترسیم می نماید که در این دنیا همنشین بدی داشته است و می فرماید:

«وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبیلًا * یا وَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانا خَلیلًا * لَقَدْ اَضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اِذْ جاءَنی وَ کَانَ الشَّیْطَانُ لِلْاِنْسَانِ خَذُولاً»(۳).

(روزی که ظالم دستهای خویش را با دندان گاز می گیرد، می گوید: ای کاش با پیامبر همراه می شدم، ای وای بر من، ای کاش فلانی را دوست خود نگرفته بودم، مرا از پیروی ذکر (قرآن و سخنان پیامبر) بعد از آن که به سوی من آمده بود منحرف و گمراه کرد و

۱- تفسیر المیزان، ج۱۵، ص۳۰۵.

۲- انعام /۶۸.

۳- فرقان /۲۷ - ۲۹.

شیطان سبب خذلان و خواری انسان است).

دوست بـد بزرگ ترین آفت دنیا و آخرت است. در دنیا باعث شـرمندگی و در آخرت موجب فرار و وحشت است، در دنیا به اعتیاد می کشد و در آخرت به جهنم.

سخن حضرت مسیح در مورد همنشین

حواریون از حضرت عیسی علیه السلام سؤال کردند که با چه کسی مجالست داشته باشیم؟

آن بزرگوار فرمود: «مَنْ یُذَکِّرُکُمُ اللّه ِرُؤْیَتُهُ و یُرَغِّبُکُم فِی الآخِرَهِ عَمَلُهُ و یَزِیدُ فِی عِلْمِکُمْ مَنْطِقُهُ»(۱).

(با آن کس که دیدارش شما را به یاد خدا اندازد و عملش شما را به آخرت ترغیب نماید و گفتارش به علم شما بیفزاید).

سپس فرمود: «تَقَرَّبُوا اِلَی اللّه ِبِالْبُعْدِ مِن أهْلِ الْمَعاصِی و تَحَبَّبُوا اِلَیهِ بِبُغْضِهِم وَ الْتَمِسُوا رِضاهُ بِسَخَطِهِم»(۲).

(با دوری از اهل عصیان به خداوند نزدیک شوید و با بغض آنان محبوبیت او را جلب کنید و با دشمنی آنان رضای پروردگار را خواستار شوید).

روایاتی در مورد مجالست

پیامبر اکرم فرمود: اگر باغی از بستانهای بهشت را مشاهده کردید، بهره برداری از آن نمایید.

گفتند: یا رسول اللّه منظور شما از باغ بهشت چیست؟

فرمود: مجالس مؤمنین(۳).

امام امیرالمؤمنین به فرزنـدش امام مجتبی می فرمایـد: با اهل خیر باش تا از آنان محسوب گردی و از اهل شـر کناره گیری کن تا از آنها جدا باشی.(۴)

۱- بحار الأنوار، ج۷۴، ص ۱۸۹.
۲- بحار الأنوار، ج۷۴، ص۱۸۹.
۳- بحار الأنوار، ج۷۴، ص۱۸۸.
۴- نهج البلاغه، نامه ۳۱.

روایات فراوانی هم وجود دارد که از مجالست با بدان نهی نموده و از عواقب سوء آن برحذر داشته است.

پیامبر اکرم فرمود: «اَحْکَمُ النّاس مَنْ فَرَّ مِنْ جُهّالِ النّاسِ»(۱).

(حکیم ترین مردم کسی است که از جهال بگریزد).

پیر مردی شامی از امیر مؤمنان پرسید که کدام مصاحب شرّ است؟

حضرت فرمود: «اَلْمُزَیِّنُ لَکَ مَعْصِیَهَ اللّه»(۲).

(کسی که برای تو معصیت الهی را زیبا جلوه دهد).

پیامبر اکرم از مجالست مردگان برحذر داشته است.

از ایشان سؤال شد که منظور شما از همنشینی با مردگان چیست؟

فرمود: «مُجالَسهُ کُلِّ ضالٍّ عَنِ الإیمانِ و جائِرٍ عَنِ الَاحْکامِ»(۳).

(همنشینی با هر کسی که از ایمان گمراه باشد و از احکام و فرامین الهی منحرف).

و در روایت دیگر است که فرمود:

«کُلُّ غَنِیٍّ مُتْرَفٌ»(۴).

(هر آدم ثروتمند خوش گذران).

امام جواد علیه السلام می فرماید:

«إیّاکَ وَ مُصاحَبَهَ الشَّریرِ فَاِنَّهُ کَالسَّیْفِ الْمَسْلُولِ یَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ یَقْبُحُ اَثَرُهُ»(۵).

(بپرهیز از همراهی با آدم شرور، زیرا او مانند شمشیر برهنه ای است که منظره اش خوب است، ولی اثرش قبیح و زشت می باشد).

امیر المؤمنین علی علیه السلام هم می فرماید:

«وَ إیّاکَ وَ مُصَاحَبَهَ الفُسّاقِ فَاِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ»(۶).

(بپرهیز از همراهی با فسّاق؛ زیرا شر ملحق به شر می گردد).

۱- بحار الأنوار، ج۷۴، ص ۱۹۰.

۲- بحار الأنوار، ج۷۴، ص ۱۹۰.

۳- بحار الأنوار، ج۷۴، ص۱۹۲.

۴- بحار الأنوار، ج۷۴، ص ۱۹۵.

۵- بحار الأنوار، ج۷۴، ص ۱۹۸.

۶- نهج البلاغه، نامه ۶۹.

داستان جوان نیکی که در اثر مصاحبت با پدر بدرفتار گرفتار غرق شد

ائمه اطهار پیوسته از مجالست با گمراهان و بدکاران برحذر می داشته اند، امام ابوالحسن علیه السلام می فرماید: اگر بلیه ای نازل گردد مصاحب آدم بد را هم فرا می گیرد، سپس داستانی را بیان می فرماید که در سپاه حضرت موسی علیه السلام جوانی مؤمن بود که پدرش ایمان نداشته و در لشکر فرعون به سر می برد، هنگامی که حضرت موسی از دریا گذشت، این جوان برای پند و اندرز به پدر در کنار او قرار داشت و از این رو با موسی کلیم از دریا عبور ننمود، موقعی که لشکر فرعون غرق شد، جوان هم با آنها غرق گردید.

حضرت موسی علیه السلام از جبرئیل وضعیت او را پرسان شد.

جبرئیل گفت: غرق شد، خدا رحمتش کند، او هم رأی پدر نبود، ولی هنگامی که بلاـ و نقمت نازل شد وسیله دفاعی با شخصی که همراه گنهکار باشد وجود نخواهد داشت.(۱)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«مَنْ کانَ یُؤمِنُ بِاللّه ِوالْیَومِ الاْخِرِ فَلا یَجْلِسُ مَجْلِسا یُنتَقَصُ فِیهِ اِمَامٌ اَو یُعابُ فِیهِ مُؤمِنٌ»(۲).

(آن کس که به خدا و روز جزا ایمان دارد در مجلسی نمی نشیند که نسبت به امامی مذمت می شود یا نسبت به مؤمنی عیب جویی می گردد).

روایات بسیاری در مورد مجالست با نیکان و احتراز از مجالست با بدان رسیده است که مرحوم مجلسی و سایر علماء در کتاب العشره بیان فرموده اند.(۳)

امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم در این فقره از دعا با سوگند از خداوند متعال می خواهد که در جایگاه اهل طاعت الهی باشد.

امام در پایان نامه به عثمان بن حنیف می فرماید: خوشا به حال کسی که مسئولیتهای

۱- بحار الأنوار، ج۷۴، ص ۱۹۵، امام ابوالحسن در روایت احتمال دارد که امام رضا علیه السلام و یا امام هادی علیه السلامباشد.

۲- بحار الأنوار، ج۷۴، ص ۲۱۳؛ به نقل از کافی، ج۲، ص۳۷۷.

۳- بحار الأنوار، ج۷۴، ص۱۸۳.

واجب خود را در پیشگاه خداوند به انجام رساند و در راه خدا به شب زنده داری پردازد، سپس می فرماید:

«فِی مَعْشَرٍ اَسْهَرَ عُیُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَتَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِم جُنُوبُهُمْ وَ هَمْهَمَتْ بِذِکْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُم وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ»(۱).

(جزء گروهی است که ترس از معاد، خواب را از دیدگانشان ربوده و پهلو از بسترها گرفته و لبهایشان به یاد پروردگار در حرکت بوده و با استغفار طولانی گناهان را زدوده اند).

سپس می فرماید:

«اُولئِکَ حِزْبُ اللّه ِ اَلا اِنَّ حِزْبَ اللّه ِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(۲).

(آنها حزب خداوند هستند و همانا حزب خداوند رستگار می باشند).

قرار داشتن در میان نیکان و صالحان یکی از بهترین ارزشهاست و چه لذت بخش است حضور در محفل آن سرفرازان، در میان عاشقان و شیفتگان الهی، و چه افتخار آفرین است زیستن در جمع آنان، آن گاهی که از بندگان ترسیمی در ملأ اعلی ظاهر می گردد و انعکاسی از اعمال آنان انجام می گیرد، آدمی در میان افرادی باشد که شبها را

به عبادت پرداخته و روزها را به خدمت، شبها را در راز و نیاز و سوز و گداز الهی بوده و روزها را هم در جد و جهد برای خدا و کمک به بندگان او سپری کرده باشند و سرانجام هم پرکشیده و در رفاقت اولیای الهی قرار گیرند.

موقعیّت خداپسندانه

موضوع دومی که امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند خواستار است «وَالْمَثْوَی الصّالِح مِنْ مَرْضاتِکَ» می باشد. یعنی هر عمل صالحی که مورد رضایت الهی باشد، انسان کاری کند که خدا راضی باشد و مسیری را بپیماید که موجب خشنودی او باشد.

اولیای الهی در کلیه اعمال و رفتار خود تنها رضایت محبوب را می طلبند و تنها پسند او را می پسندند. امیرالمؤمنین از خداوند می خواهد که کلیه کارهایش در مسیر او بوده و

۱- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۲- مجادله /۲۲.

پیوسته در خدمت او باشد، همان طور که در محضر الهی عرض می کند:

«حَتّی تَکُونَ اَعْمَالی وَ اَوْرادِی کُلُّها وِرْدا واحِدا وَ حالی فی خِدْمَتِکَ سَرْمَدا»(۱).

(به طوری که تمام اعمال و اوراد من ورد واحدی شود و برای همیشه در خدمت تو باشم).

این یـک آموزشـی است که گفتـار و رفتـار علوی می دهـد به ویژه برای بلنـد پروازان آسـمان عرفـان نظری و عملی. امام علیه السـلام تمام حرکاتش برای خدا بود، هم در عبادت شـبانه و هم در جهاد روزانه، هم آن گاهی که چون مارگزیده به خود می پیچید و در پیشـگاه الوهیت اشک می ریخت و هم زمانی که در جبهه جنگ بر انبوهی از دشـمن حمله می برد، هم آن گاهی که با روی بسـته در کنار کودکان یتیم می نشست و به آنها دلداری می داد وهم زمانی که در «دکّه القضاء» بر کرسی قضاوت و حکومت قرار گرفته و حکم الهی را صادر می نمود، همه اش در حال عبادت و اطاعت پروردگار بود.

هـدف و منظور اولیـای الهی در تمـام زنـدگی فقـط خشـنودی اوست حتی در این راه جـان می دهنـد و رضـای محبوب را می طلبند؛ همچنان که خداوند در وصف امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّه ِ وَ اللّه ُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»(۲).

(برخی از مردم خود را می فروشند برای دریافت رضایت خداوند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است).

امام عارفان و سید شهیدان علیه السلام هم در دعای خویش می گفت :

«ماذا وَجَدَ مَنْ فَقَدک».

(چه چیز یافته است آن کس که تو را از دست داده است).

هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک

گرم تو دوستی، از دشمنان ندارم باک

مرا امید وصال تو زنده می دارد

وگرنه هر دمم از هجر توست بیم هلاک

اگر تو زخم زنی به، که دیگری مرهم

وگر تو زهر دهی به، که دیگری تریاک

۱- دعای کمیل.

۲- بقره /۲۰۷.

بضرب سیفک قتلی حیاتنا ابدا

لانّ روحی قد طاب ان یکون فداک

تو را چنان که تویی هر نظر کجا بیند

به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک

به چشم خلق، عزیز جهان شود حافظ

که بر در تو نهد، روی مسکنت بر خاک

خشنودی خداوند در چیست؟

رضوان الهی نهایت آمال و آرزوی دوستان والای الهی است حتی در آخرت هم برتر از هر نعمت و عنایتی است، همچنان که قرآن کریم هنگامی که نعمتهای اخروی و بهشتی را بر شمرده و سخن از جنات عدن به میان می آورد رضوان او را برتر معرفی نموده و می فرماید:

«وَعَدَ اللّه ُالْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدینَ فِیها وَ مَسَاکِنَ

طَیِّبَهً فی جَنّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٌ مِن اللّه ِ اَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الفَوْزُ الْعَظیمُ»(۱).

(خداوند وعده داده است مردان و زنان مؤمن را به باغهایی که در زیر درختهای آنها نهرهایی روان است در آن جاودانه خواهند بود و همچنین عمارات نیکو و پاکیزه ای در بهشتهای عدن. و خشنودی خدا برتر است و این رستگاری و فیروزی بسیار بزرگی است).

حال باید دید مرضات خداوند و خشنودی او در چیست و از چه راهی می توان به دست آورد؟

قرآن کریم در مورد افرادی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند می فرماید: آنها بهترین مردم هستند، سپس اظهار می دارد که هم خداوند از آنها راضی است و هم ایشان از خداوند راضی می باشند و بعد از آن می فرماید:

«ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّه»(۲).

(این رضایت خداوند برای فردی است که دارای خشیت بوده و از خداوند بیمناک باشد).

۱- توبه /۷۲.

۲- بیّنه /۸.

همین کتاب آسمانی در مورد افرادی که ایمان به خدا داشته و هیچ گونه محبتی نسبت به دشمنان او نداشته باشند گرچه پدر یا فرزند و یا خویشاوندان ایشان باشد نیز می فرماید:

«رَضِیَ اللّه ُعَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْه»(۱).

خداوند در جریان گفتگو با حضرت عیسی و در تعریف قیامت می فرماید:

«هـذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُخالِدینَ فِیها اَبَدا رَضِیَ اللّه ُعَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»(۲).

(امروز روزی است که راستگویان را راستی گفتارشان سود می بخشد، برای آنها بهشتهایی هست که در زیر درختهای آنها جویبارهایی روان می باشد، برای همیشه در آن جا هستند، خداوند از آنان راضی می باشد و آنها هم از خداوند خشنود هستند و این است رستگاری بزرگ).

و آنچه از مجموع آیات قرآنی استفاده می شود رضایت الهی در ایمان به خدا، شکرگزاری(۳) از او و خوف و خشیت از وی(۴) و همچنین احسان(۵)، صداقت(۶) و هر عمل شایسته و صالحی(۷) می باشد، همچنان که عدم رضایت او در کفر(۸) و گناه(۹) است. و به طور

کلی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«وَ لَا تُنَالُ مَرْضاتُهُ اِلَّا بِطَاعَتِهِ»(۱۰).

(خشنودی الهی دریافت نمی گردد مگر به واسطه فرمانبرداری از او).

و نیز می فرماید:

«رِضَی اللّه ِ سُبحانَهُ مَقْرونٌ بِطاعَتِه»(۱۱).

۱- مجادله /۲۲.

۲- مائده /۱۱۹.

۳- زمر /۷.

۴- بیّنه /۸.

۵- توبه /۱۰۰.

۶- مائده /۱۱۹.

۷- بیّنه /۸.

۸- زمر /۷.

۹- توبه /۹۶.

۱۰- نهج البلاغه، خطبه ۱۲۹.

۱۱- میزان الحکمه، ج۴، ص۱۵۱.

(رضایت خداوند سبحان قرین با اطاعت از اوست).

امام زین العابدین و فخر الساجدین در مناجات خویش می گوید:

«اَسْئَلُکَ حُبَّکَ وَحُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَحُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنی اِلی قُرْبِکَ»(۱).

(از تو می خواهم محبت خودت و محبت هر کسی را که تو را دوست دارد و محبت هر عملی که مرا به تو نزدیک گرداند).

او هم از پروردگار پس از درخواست محبت وی خواستار محبت دوستان و محبت هر عملی است که او را به خداوند نزدیک کند.

ضعف بشری و قدرت الهی

نکته دیگری که بسیار حائز اهمیت است آن که امام در پیشگاه مقدس الوهیت با جهانی تواضع می گوید: «فَاِنّی لا اَقْدِرُ لِنَفْسی دَفعا وَ لا اَمْلِکُ لَها نفعا». (من هیچ گونه

ضرری را از خود نمی توانم برطرف کنم و هیچ گونه منفعتی را نمی توانم برای خویش محافظت نمایم).

علی علیه السلام به خوبی می دانست که بشر هیچ گونه قدرتی از خود ندارد و همان طور که در اصل وجود نیاز به پروردگاری دارد در کلیه متعلقات بدان هم، چه در هدایت و چه در سعادت، محتاج به عنایات ایزدی است.

ص:۲۳۳

۱- مناجات خمسه عشر، التاسعه المحبّین.

بخش سی و پنجم

اشاره

«اِلهی اَنَا عَبْدُکَ الضَّعیفُ الْمُذْنِبُ وَ مَمْلُوکُکَ الْمُنیبُ فَلاَتَجْعَلْنی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ وَ حَجَبَهُ سَهْوُهُ عَنْ عَفْوِکَ».

ترجمه

معبودم! من بنده ضعیف گنهکار تو هستم و مملوک تو می باشم که به تو انابه نموده و مرتب رجوع می کنم، از این رو مرا از افرادی قرار مده که از آنها صرف نظر نموده ای و

سهو و غفلت ایشان مانع عفو و بخشش تو شده است.

واژه

منیب: از نوب گرفته شده است، نوب اگر با «الی» باشد به معنای رجوع بعد از رجوع است «نابَ اِلَیْهِ: رَجَعَ اِلَیْهِ مَرَّهً بَعْدَ اُخْری» همچنین است انابه، زنبورعسل را نوب گویند که به کندویش پی در پی باز می گردد، حادثه را نائبه گویند که از شأن آن پی در پی بودن

است، انابه به خدا، برگشتن به سوی خداست با توبه و اخلاص عمل(۱).

شرح

استغفار اولیای الهی از چیست؟

در قسمت اوّل امام علیه السلام اشاره به دو نکته می فرماید: یکی ضعف و ناتوانی انسان و

۱- قاموس قرآن، ج۷، ص۱۱۸.

دیگری ذنب و گناه وی.

موضوع اوّل روشن است، زیرا بشر در هر حالی ناتوان است و نیاز به توان و نیروی الهی دارد و اما موضوع دوم باید توجه داشت که پیامبران الهی و ائمه اطهار مبرای از گناه

و عصیان می باشند، از این رو در مورد عباراتی که در سخنان ایشان به ویژه ادعیه آنان

حکایت از ذنب و گناه می نماید توجیهاتی شده است که در کتب کلامی مطرح گردیده است، ولی در این جا فقط به نکته ای اشاره می شود.

انسان در هر مرتبه و مقامی که باشد قاصر از انجام سپاس و عبودیت پروردگار است و از این رو اولیای الهی با آن که در نهایت درجه بندگی و اطاعت بودند خود را قاصر و

مذنب می دانسته اند؛ زیرا:

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن

با همه کروبیان عالم بالا

چرا اولیای برجسته الهی و ائمه اطهار علیهم السلام اعتذار می جویند، چرا استغفار می کنند،

چرا اشک می ریزند؟

ناگزیر از بیان مثلی هستیم، شخصی شبانه روز در خدمت بزرگی است و ناگزیر از خواب و خوراک می باشد، ولی در عین حالی که تمام وقت خود را صرف آن بزرگ می نماید از خواب و خوراک خود و حتی از نشستن خویش در پیشگاهش معذرت می خواهد و واقعا هم منفعل و شرمسار می شود. فرض کنید اگر قرار باشد ۲۴ ساعت در محضر مقدس امام زمان ارواحنا له الفدا به سر برید و قهرا چند ساعتی هم در مقابل ایشان به خواب روید، آیا از خوابیدن خود عذرخواهی نمی کنید؟ در صورتی که همین خوابیدن شما هم ضروری است و واقعا هیچ گونه عصیانی هم در آن نمی باشد، اولیای الهی هم در پیشگاه الوهیت از ضروریات زندگی خود عذر خواهی می کنند.

امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش در پیشگاه الوهیت عرض می کند:

«و اَسْتَغْفِرُکَ مِنْ کُلِّ لَذَّهٍ بِغَیْرِ ذِکْرِکَ وَ مِنْ کُلِّ راحَهٍ بِغَیْرِ اُنْسِکَ وَ مِنْ کُلِّ سُرُورٍ بِغَیْرِ قُرْبِکَ وَ

مِنْ کُلِّ شُغْلٍ بِغَیْرِ طاعَتِکَ»(۱).

۱- مناجات خمسه عشر، الثالثه عشره الذّاکرین.

(استغفار می کنم از هر لـذتی غیر از یاد تو و از هر راحتی بـدون انس با تو و از هر شادمانی بـدون نزدیک شدن به تو و از هر اشتغالی بدون طاعت تو).

انابه به سوی پروردگار

«وَ مَمْلُوکُکَ الْمُنیب».

در این عبارت هم اشاره به بندگی است و هم اشاره به رجوع و بازگشت، آن هم به صورت مکرر.

قرآن کریم بارها توصیه به انابه نموده و تمجید از انابه کنندگان می فرماید.

خداوند می فرماید: «وَ اَنِیبُوا اِلی رَبِّکُمْ وَ اَسْلِمُوا لَهُ»(۱).

(بازگشت به پروردگار نمایید و تسلیم و منقاد دستورات او شوید).

ابراهیم خلیل را می ستاید و می فرماید:

«اِنَّ اِبْراهِیمَ لَحَلیمٌ اَوّاهٌ مُنِیبٌ»(۲).

(همانا ابراهیم بردبار و بسیار تضرّع گر و رجوع کننده به پروردگار بود).

مالکیت الهی

مـالکیت الهی و مملوک بودن انسان واقعی است؛ زیرا انسـان آفریـده اوست و پیوسـته اوست که به وی مـدد می رسانـد، اگر لحظه ای امـداد خویش را ببرد آدمی نیست و نـابود می گردد، همچنین است تمـامی آفرینش و کلیه مخلوقـات. انابه انسان هم افتخـار اوست، توجه به موقعیت خود است و همخوانی با فطرت او دارد. کسـی که به خـدا بازگشتی نـدارد جاهل است، نادان است و اضطرار خود را نمی داند، به بیراهه می رود و به ظلمت ز نور خدا می گریزد.

«فَلا تَجْعَلْنی مِمَّنْ صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَکَ»: امام پس از آن که مملوکیت و انابه خود را مطرح می کند عرض می نماید که بنابراین مرا در زمره افرادی قرار مده که از آنها روی برگردانده

۱- زمر /۵۴.

۲- هود /۷۵.

و به ایشان اعتنایی نـداری. خداوند به عبد و بنده خود پیوسـته عنایت دارد؛ زیرا پدیده و مخلوق اوست، او را دوست دارد و به تربیتش عنایت دارد؛ مگر در صورتی که آدمی گریزپای باشد و خود را از رحمت خداوند دور بدارد.

سهو و غفلت انسانی

«وَحَجَبَهُ سَـهْوُهُ عَنْ عَفْوِكَ» در این جـا امـام علیه السـلام به نکته دقیقی اشـاره می فرمایـد و آن عبارت از این است که سـهو و غفلت آدمی حجابی است که مانع از عفو و گـذشت الهی می گردد، از سوی خداوند منع فیض نیست، بلکه این بنده است که به علت فراموشـی از دریـافت عنـایت و گـذشت الهی بـاز می مانـد، ماننـد خواب آلوده ای که از فیوضـات صـبحگاهی غفلت ورزیده و خسبیده ای که از حرکت کاروان باز مانده است.

اولین گام سـعادت بیرون آمدن از غفلت است، هوشـیاری است، بیداری است و از این رو خواجه هرات نخستین منزل از منازل السائرین را منزل «یقظه»(۱) نام نهاده است.

۱- خواجه عبداللّه انصاری، منازل السائرین، ص ۲۴.

بخش سی و ششم

اشاره

«اِلهی هَبْ لِی کَمالَ الْاِنْقِطاعِ اِلَیْکَ وَ اَنِرْ اَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها اِلَیْکَ حَتّی تَخْرِقَ اَبْصارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ اِلی مَعْدِنِ الْعَظَمِهِ وَ تَصیرَ اَرْواحُنا مُعَلَّقَهً بِعِزِّ قُدْسِکَ».

ترجمه

معبودم! عنایت فرما به من انقطاع (دل بریدن) کامل را از دیگران و پیوستن به خودت را و منور فرما دیدگان دلهای ما را به روشنی نگاه به خودت، تا آنجا که دیدگان قلبهای ما حجابهای نورانی را بشکافند و متصل به منبع عظمت شوند و ارواح ما آویخته به قدس عزیز تو گردند.

واژه ها

انقطاع: بریدن، انقطاع الی اللّه: بریدن از هر چیز و پیوستن به خدا.

اَنِر: منوّر کن.

ابصار: دیدگان، جمع بَصَر.

ضیاء: تابش.

حتی تَخْرِقَ: تا بشکافد.

حُجُب: پرده ها، جمع حجاب.

مُعَلَّقَه: آویخته.

عِزّ: توانایی، قدرت، اصل عزیز به معنای توانا و قدرتمند است و گاهی به معنای

ارجمند، کمیاب، سخت و دشوار به کار می رود.

قدس: مقدس، پاکیزه.

شرح

انقطاع به سوی پروردگار

در این قسمت امام دو درخواست از پروردگار متعال دارد: یکی انقطاع محض و به تعبیری کمال انقطاع، و دیگری نورانیت دل. این دو با هم پیوند خاصی هم دارند. یعنی هر چه انقطاع از مخلوق و پیوند به خالق بیشتر باشد نورانیت و بصیرت هم زیادتر خواهد بود. اینک سخنی در مورد هر یک از دو درخواست.

الف: «اِلهی هَبْ لِی کَمالَ الْاِنْقطاعِ اِلَیکَ».

انقطاع درجاتی دارد و کمال انقطاع؛ یعنی به طور کامل از هر چیز دل بریدن و به خدای روی آوردن.

ما در خلوت به روی خلق ببستیم

از همه باز آمدیم و با تو نشستیم

جاذبه های گوناگونی وجود دارد که آدمی را مجذوب می کند، گاهی ثروت، زمانی قدرت، وقتی قوم و عشیره و هنگامی دوست و رفیق، گاهی انسان به سلامتی می بالد و گاهی به جوانی، زمانی به جمال و زیبایی دل خوش دارد و زمانی هم به علم و دانش مباهات می کند.

گاهی عوامل برونی آدمی را وابسته می کند و به قدرت و کمک دیگری چشم می دوزد و گاهی عوامل درونی و به علم و کمالات خود دل می بندد، گاهی اتکا به مادیات دارد و به ثروت خویش تکیه می کند و زمانی به معنویات اتکا داشته و به عبادت خود دل می بندد، ولی انقطاع؛ یعنی فقط به عنایت الهی چشم دوختن.

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافریست

راهرو گر صد هنر دارد توکّل بایدش

کمال انقطاع چیست؟

کمال انقطاع، هم دل بریدن از غیر است وهم دل بریدن از خود، بلکه فقط قدرت او را

دیدن، کمال انقطاع؛ یعنی نه چشم به پاداش دنیوی داشتن ونه چشم به اجر اخروی دوختن، بلکه تنها محبوب را خواستن. کمال انقطاع؛ یعنی نه به هوی و هوس این جهانی دل خوش داشتن و نه به حور و قصور آن جهانی، بلکه تنها عشق به خدا داشتن که انقطاع از لذات دنیوی کار زاهدان است و انقطاع از نعم اخروی کار صدیقان. خوبان و نیکان برای آخرت کار می کنند که فرمود «و اعمل للاخره (للاجر)» و صدیقان برای خدا کار می کنند که «رِضْوَانٌ مِنَ اللّه ِ اَکْبَرُ»(۱). کمال انقطاع؛ یعنی قله اوج توکل، اخلاص و محبت الهی.

ابراهیم اسوه انقطاع

ابراهیم خلیل را می خواستند به آتش افکنند، پیک وحی الهی خدمتش رسید و گفت :

«هَلْ لَکَ اِلَیَّ مِنْ حاجَهٍ؟»

(آیا به من حاجتی داری؟)

فرمود: «اَمّا اِلَیْکَ فَلا، وَ اَمّا إلی رَبِّ العالمین فنعم»(۲).

(اما به تو، من به تو حاجتی ندارم اما به پروردگار جهانیان، آری).

واژه انقطاع در موارد بسیاری از دعاهای رسیده از اهل بیت علیهم السلام به کار رفته است.

دعایی از امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مناجات خویش می گوید:

«فَقَدِ انْقَطَعَتْ اِلَیْکَ هِمَّتِی وَ انْصَرَفَتْ نَحْوَکَ رَغْبَتی فَأَنْتَ لا غَیْرُکَ مُرادِی وَ لَکَ لا لِسِواکَ سَهَرِی وَ سُهادِی»(۳).

(همانا همت خود را از همگان بریده و به تو انداخته ام و رغبت خود را متوجه تو ساخته ام، تنها تو، نه غیر تو، مراد و مقصود من هستی و تنها برای تو، نه دیگری، شب

۱- توبه /۷۲.

۲- بحار الأنوار، ج۱۲، ص۳۳.

۳- مناجات خمسه عشر، الثامنه المریدین.

زنده داری و کم خوابی من است).

همان امام نیز در پیشگاه الوهیت می گوید:

«اَللّهُمَّ اِنّی اَخْلَصْتُ بِانقِطاعِی اِلَیْک وَاَقْبَلْتُ بِکُلّی عَلَیکَ وَ صَرَفْتُ وَجْهِیَ عَمَّنْ یَحْتَاجُ اِلی رِفْدِکَ وَ قَلَبْتُ مَسْأَلَتِی عَمَّنْ لَمْ یَستَغْنِ عَنْ فَضْلِکَ وَ رَأَیْتُ اَنَّ طَلَبَ الْمُحتَاجِ اِلَی المُحتَاجِ سَفَهٌ مِن رَأْیِهِ وَ ضَلَّهٌ مِنْ عَقْلِهِ»(۱).

(خداوندا! من از روی اخلاص از همه بریده و به تو پیوسته ام و با تمام وجود رو به تو آورده ام و از هر کسی که خود نیازمند توست رو برتافته ام و از آن کسی که بی نیاز از تو نیست تمنایی نکرده ام و می بینم و می دانم که درخواست نیازمندی از نیازمند دگر سفاهت رأی است و ضلالت عقل).

تبتیل در قرآن کریم و دیدگاه مفسّران

انقطاع الی اللّه در قرآن کریم با واژه «تبتل» آمده است که خداوند متعال می فرماید:

«تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا»(۲).

(از همه کس ببر و به خدا بپیوند؛ پیوندی ویژه).

علامه طباطبایی می فرماید(۳):

«تبتل» تفسیر به انقطاع شده است و خواجه عبداللّه انصاری هم یکی از منازل کتاب منازل السائرین را اختصاص به منزل «تبتل» داده است که در صدر آن آیه مبارکه قرآن را مطرح می نماید.(۴)

شیخ طبرسی از محمّد بن مسلم و زراره وحمران ازامام باقر و امام صادق علیهماالسلام نقل می کند که فرمودند تبتل یعنی دستها را در نماز به دعا برداشتن و ابو بصیر نقل می کند که امام فرمود:

۱- صحیفه سجادیه، دعای ۲۸، ص۱۱۷.

۲- مزّمّل/۸.

۳- تفسیرالمیزان، ج۲۰، ص۷۳.

۴- منازل السائرین، ص۵۸.

«هُوَ رَفْعُ یَدِکَ اِلَی اللّه ِ وَ تَضَرُّعُکَ اِلَیه»(۱).

(بلند کردن دستت به سوی خدا و تضرّع و زاری تو در پیشگاه او).

امام علیه السلام نماد انقطاع محض را به صورت دست بلند کردن در نماز و تضرّع در محضر او معرفی می کنند، به مانند سائل و مضطری که از همه جا مأیوس است و دست تضرّع و التجاء به سوی الوهیت دراز کرده است.

در ذیل آیه مبارکه «تبتیل» مفسرین سخن بسیار گفته اند:

فخر رازی، پس از بیان سخنان برخی از مفسرین، می گوید: معنای آیه بالاتر از آن است که این افراد ظاهربین می گویند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ»؛ یعنی از هر که غیر اوست ببر و فقط به او بپیوند.

فخر رازی بعد از آن اشاره می کند که خواستار نعمتهای اخروی هم در واقع، انقطاع به سوی پروردگار ندارد، زیرا او از نعم اخروی دل نبریده است و همچنین فردی که عبادت را برای خود عبادت می خواهد به انقطاع نرسیده است؛ زیرا عبادت راه است و او به راه دل بسته است. فخر رازی از دیدگاه ابن سینا در مقامات العارفین استفاده می کند

بر این که شخصی که عرفان را به واسطه عرفان می طلبد او هنوز به عالی ترین مقام عرفانی نرسیده است، زیرا عرفان راه است و او هنوز توجه به راه دارد، ولی کسی که عرفان را برای معروف؛ یعنی خداوند می خواهد، او در دریای وصول غور نموده است.

خلاصه آن که فخر رازی نهایت تبتیل و انقطاع را در آن می داند که فقط انسان خدا را ببیند نه بهشت را و فقط خدا را بخواهد نه حتی عبادت خدا را؛ همان طوری که می فرماید:

«آن کس که عبادت را برای خود عبادت بخواهد یا برای ثواب آن و یا برای آن که به واسطه آن عبودیت خودش متعبد کامل گردد، او به سوی غیر خدا پیوند خورده است،

همچنان که اگر کسی عرفان را برای خود عرفان بخواهد او پیوند به عرفان خورده (نه معروف)، ولی کسی که عبودیت را می خواهد نه به خاطر عبودیت، بلکه به خاطر معبود

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۱۶۴.

و عرفـان را می خواهـد نه به خـاطر عرفـان، بلکه به خـاطر معروف (که خداونـد باشـد) او در دریای وصول غوطه ور گردیـده است»(۱).

خواجه عبداللّه انصاری می فرماید: «تبتل مقامی است از مقامات روندگان، ایشان که در منازلات و مکاشـفات خویش رسیدند که بهشت بـا همه اشـجار و انهـار در جمـال خیـال ایشـان نیایـد، دوزخ بـا همه اغلال و انکال از نهیب احتراق سـینه های ایشان بلرزد، افعی

حرص دنیـا هرگز دنـدانی بر روزگـار عیش ایشـان نتوانـد نهاد، خاری از بیشه حسـد و کبر به دامن ایشان باز نگیرد، گردی از بیابان نفس اماره بر گوشه ردای ایشان ننشیند، دودی از

هاویه هوا به دیده ایشان نرسد و به چشم عبرت به خلق نگرند و به زبان شفقت سخن گویند، به دل رحمت الفت گیرند، ملکی صفت اند و گدا صورت، سلاطین راهند در لباس مساکین، روندگان اند و مسافت در میان نه، پرندگان اند و علت پر و بال نه، مستان اند

از شراب عشق، زندگان اند به حیات قرب.

قومی که ز هر چه دون ما پاک زدند

آتش ز غمان دل در افلاک زدند

از هر چه برون ماست چون دور شدند

بر عرش رسیده خیمه بر خاک زدند».(۲)

سیـد قطب می نویسـد: «تبتـل عبـارت از انقطـاع به تمـام معنی از غیر و توجه به تمام معنی به اوست به واسـطه عبادت و ذکر و خلوص از هر شـاغلی که آدمی را بـاز دارد و یـا خـاطر او را منصـرف نمایـد و حضور در پیشـگاه خداونـد بـا تمـام احساس و شعور».(۳)

بایـد توجه داشت که در آیه مبـارکه تبتیـل بعـد از ذکر آمـده و منظور آن است که به یـاد نـام خـدا باش و از هر کس که غیر اوست ببر و کلام و خاطره خویش را پاک دار.

جز آستان توام در جهان پناهی نیست

سر مرا بجز این در حواله گاهی نیست

اولیای الهی

اولیای الهی غیر از خدا نمی شناسند و دست حاجتی به سوی کسی دراز نمی کنند و

ص:۲۴۳

۱- تفسیر کبیر، ج ۳۰، ص۱۷۸.

۲- کشف الأسرار، ج ۱۰، ص۲۷۴.

۳- فی ظلال القرآن، ج۸، ص۳۴۷.

هم چنـان که عبـادت ایشان تنها برای خـداست استعانت آنان هم تنها به اوست، ولیّ خـدا به منزله کودک خردسالی است که تنهـا مـادر را می شـناسد، دست به دامـان او آویخته و رهـایش نمی کنـد وهمه خواسـته هـای خـود را از او می طلبـد که سـید ساجدان و زینت عارفان می گوید:

«اَلْحَمْدُ للّه ِ الَّذی لا أَدْعُو غَیْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَیْرَهُ لَمْ یَسْتَجِبْ لِی دُعائِی».

(سـتایش پروردگـاری را است که از غیر او درخواستی نـدارم و اگر دست دعـا به غیر او دراز می کردم دعـایم را اجـابت نمی کرد).

«وَ الْحَمْدُ للّه ِ الَّذِی لا أَرْجُو غَیْرَهُ وَ لَو رَجَوْتُ غَیْرَهُ لَأَخْلَفَ رَجائِی».

(و ستایش خداوندی را است که به غیر او امیدی ندارم واگر غیر او را امید می داشتم به ناامیدی مبدل می گشت).

در خانه دل ولیِّ خدا چیزی غیر از نور الهی نمی درخشد و عشقی غیر از عشق او خودنمایی نمی کند، از روزنه دل او فقط نور امید می تابد و از حنجره ملکوتی او فقط واژه

زیبای «اللّه» برون می آید. اگر از دری نتیجه نگرفت رد نمی شود و آن قدر می کوبد که

محبت را ببیند و اجابت را بشنود و چه زیبا امام سجاد علیه السلام در پیشگاه عظمتش می گوید:

«فَوَ عِزَّتِکَ یا سَیِّدِی لَوْ نَهَرْتَنی ما بَرِحْتُ مِنْ بابِکَ وَ لا کَفَفْتُ عَنْ تَمَلُّقِکَ لِمَا انْتَهی اِلَیَّ الْمَعْرِفَه بِجُودِکَ و کَرَمِکَ»(۱).

(سوگند به عزّتت ای آقایم، اگر مرا برانی از در خانه ات نروم و از سـتایش تو دست برندارم به واسطه آن حقایق و مطالبی که از شناخت جود و کرم تو به من رسیده است).

ولیّ خـدا همه وسائط را از ذهن و مخیله خود دور ساخته و قـدرت و نوری در هیـچ کجا نمی بیند، زیرا هر کجا نوری است ز انوار خـداست و هر کجا قـدرتی است از حول و قوه اوست، از این رو هیـچ گاه به قـدرتهای مجازی دل نمی بندد و عنایتی به موجودات وابسته ندارد آری:

فقیر وخسته به درگاهت آمدم رحمی

که جز ولای توام نیست هیچ دست آویز

۱- دعای ابو حمزه ثمالی.

الکسیس کارل می گوید: نیایش هر چه باشد، طولانی یا کوتاه، بیرونی یا درونی باید همچون گفتگوی طفلی با پدرش باشد.(۱)

نتیجه انقطاع

اشاره

آیه اللّه العظمی خمینی پس از گفتاری در مورد اخلاص فرموده است: بالجمله آن خلوص که موجب خروج از تحت سلطنت شیطانیه است، خالص شدن هویت روح و باطن قلب است برای خدای تعالی و اشاره به این مرتبه از خلوص است کلام امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه «اِلهی هَبْ لِی کَمالَ الْاِنْقِطَاعِ اِلَیْکَ» و چون قلب به این مرتبه از اخلاص رسد و از ماسوی به کلی منقطع شود در مملکت وجود او به جز حق راه نداشته باشد، شیطان را - که از غیر راه حق بر انسان راه یابد - بر او راه نباشد و حق تعالی او را به پناه خود بپذیرد و در حصن حصین الوهیت واقع شود، چنانچه می فرماید: «لا اِلهَ اِلاّ اللّه حِصْنِی فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذابِی»(۲)، دخول در حصن «لا اِله اِلاّ اللّه» را مراتبی است، چنانچه ایمنی از عذاب را نیز مراتبی است. پس کسی که به باطن و ظاهر قلب و قالب در حصن حق واقع شود و به پناه او برود از جمیع مراتب عذاب که عذاب احتجاب از جمال حق و فراق از وصال محبوب جل و علا بالاترین آنهاست ایمن شود.(۳)

ب: «وَ اَنِرْ اَبْصارَ قُلُوبِنا بِضِیاءِ نَظَرِها اِلَیْکَ...».

در این قسمت امام علیه السلام به چند نکته بلند عرفانی اشاره می فرماید:

۱ - نورانیت دل

دل انسان وارسته مرکز تجلیات الهی و جلوه گاه انوار سرمدی است، با چشم دل می توان به لقای او مشرف شد و با دیده بصیرت می توان به فیض دیدار او نائل آمد.

۱- نیایش، ص ۸.

۲- التوحید، ص ۱۵؛ بحار الأنوار، ج۳، ص ۱۳ و ج ۹۰، ص ۱۹۲.

۳- آداب الصلاه، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

دانشمندی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: یا امیرالمؤمنین آیا پروردگارت را هنگام

عبادت دیده ای؟

امام فرمود: «ما کُنْتُ اَعْبُدُ رَبّا لَمْ اَرَهُ».

(من آن نیستم که پروردگاری را که ندیده ام پرستش کنم).

عرض کرد: چگونه دیده ای؟

امام فرمود: «لا تُدْرِکُهُ الْعُیونُ فِی مُشَاهَدَهِ الاَبْصَارِ وَ لکِنْ رَأَتْهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْاِیمَانِ»(۱).

(دیدگان با نظر افکندن او را درک نکنند، ولی دلها با حقائق ایمان او را دیده اند).

یاد خدا

عوامل گوناگونی است که سبب نورانیت دل و جلای آن می گردد همچنان که علل مختلفی هم باعث تیرگی و قساوت آن می شود، در رأس عواملی که موجب نورانیت دل می گردد باید یاد خدا را نام برد که امیرالمؤمنین می فرماید:

«اِنَّ اللّه ـ سُبْحَانَهُ وَ تَعالی جَعَلَ الذِّکْرَ جِلاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الوَقْرَهِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ العَشوَهِ وتَنْقادُ به بَعْدَ المُعَانَدَهِ»(۲).

(خدای سبحان و بزرگ یاد خود را روشنی بخش دلها قرار داد، تا گوش پس از ناشنوایی بشنود و چشم پس از کم نوری بنگرد و انسان پس از دشمنی رام گردد).

یاد خدا چون بارانی است که دل را جلا می دهد و چون فروغی است که او را منور می سازد، یاد خدا به مانند نسیمی است که دل ملتهب را آرام می کند و به مانند گلزاری

است که دل غمگین را شادمان می سازد.

همان طور که یاد و عبادت خدا دل را جلاـ می دهد غفلت از او و گناه باعث تیرگی دل می شود. امام باقر علیه السلام می فرماید:

ما مِنْ عَبْدٍ اِلاّـ وَ فِی قَلْبِهِ نُکْتَهٌ بَیْضاءُ فَاِذا اَذْنَبَ ذَنْبا خَرَجَ فِی النُّکْتَهِ، نُکْتَهٌ سَوْداءُ، فَاِنْ تابَ ذَهَبَ ذلِکَ السّوَادُ وَ اِنْ تَمادی فِی الذُّنُوبِ زادَ ذلِکَ السَّوَادُ حَتَّی یُغَطِّیَ الْبَیَاضَ فَاِذا غَطَّی

۱- اصول کافی، ج ۱، ص۱۳۸.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

الْبَیَاضَ لَمْ یَرجِعْ صَاحِبُهُ اِلی خَیْرٍ اَبَدا وَ هُو قَولُ اللّه ِ عَزَّوَجَلَّ(۱) «کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ»(۲).

هر بنده ای در دلش نقطه سفیدی است که چون گناهی کند خال سیاهی در آن پیدا شود، سپس اگر توبه کند آن سیاهی برود و اگر ادامه به گناهان دهد آن سیاهی بیفزاید تا

روی سپیدی را بپوشاند، چون سپیدی پوشیده شد دیگر صاحب آن دل هرگز به خیری گرایش پیدا نکند و همین است فرموده خداوند عزّوجلّ (نه چنین است، بلکه کارهای ایشان به صورت زنگاری بر دلهای آنها بسته است).

دل به مانند آیینه ای است که هر چه پاکتر باشد جلوات الهی را بهتر دریافت کند و هرچه تیره تر شود از دریافت انوار الهی محروم تر خواهد بود تا آنجا که قرآن کریم عاقبت

و آخرت سیاه آن را ترسیم نموده و می فرماید:

«کَلاَّ اِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ»(۳).

(مطلب چنان نیست که آنان تصور می کنند، آنها در روز قیامت از پروردگارشان همانا در حجاب هستند (و از توفیق لقای او محروم خواهند بود).

۲ – شکافتن حجابهای نورانی

در این جمله به حجابها و موانع اشاره شده است.

حجاب بر دو گونه است، ظلمانی و نورانی، چراغ درخشانی را در نظر بگیرید، گاهی پرده ای بر روی آن افکنده اند، به طوری که نور او مستور مانده و انسان از آن محروم می ماند و گاهی هم آن را در میان حبابی قرار داده اند، حباب هم حجاب است، ولی نورانی، به خلاف پرده که حجاب است، ولی ظلمانی.

در مورد معرفت الهی برخی گرفتار شک و شبهه هستند و مبتلا به حجاب ظلمانی می باشند، ولی برخی دیگر درگیر با دلیل و برهان می باشند و از این رو در حجابی نورانی

دست و پا می زنند، دلیل و برهان گرچه راه است و برای اکثر مردم ضروری است، ولی مقصد نمی باشد، عارفان حقیقی راه را پیموده و به مقصد رسیده اند، به حقیقت

۱– اصول کافی، ج۲، ص ۲۷۳.
۲– مطفّفین /۱۴.
۳– مطفّفین /۱۵.

رسیده اند و گرفتار قیل و قال مدرسه نمی باشند، البته این تشبیهی بود که ما توانستیم بکنیم وخدا داناتر است.

۳ – رسیدن به منبع عظمت

همان طور که گفته شد دلیل و برهان برای کسی است که در درجه پایین قرار گرفته، ولی آنهایی که پیشگام هستند به خلوتگاه راز رسیده اند و از

این رو نیاز به دلیل و برهان ندارند، برای آنها خدا پنهان نیست تا جویا شوند و مجهول

نیست تا دلیل خواهند، تا آنجا که شهید عارفان و سید شهیدان می گوید:

«مَتی غِبْتَ حَتّی تَحْتَاجَ اِلی دَلیلٍ یَدُلُّ عَلَیْکَ وَ مَتی بَعُدْتَ حَتّی تَکُونَ الْاٰثارُ هِیَ الَّتی تُوصِلُ اِلَیْکَ، عَمِیَتْ عَیْنٌ لا تَراکَ عَلَیْها رَقیبا وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِن حُبِّکَ نَصیبا»(۱).

کی غائب شده ای تا نیاز به دلیلی داشته باشی که دلالت بر تو کند و کی دور گشته ای تا آن که آثار و پدیده ها به تو نزدیک گرداند، کور است دیده ای که تو را به صورت مراقب

نبیند و زیانکار است بنده ای که از محبت خودت نصیبی برای او قرار نداده ای).

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور

پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را

آنها از ظلمت هجران رهیده و به چشمه زلال حیات رسیده اند.

آنها بیابان سرگردانی را سپری کرده و به سر منزل امن و امان رسیده اند و خلاصه آن که آنها از واصلین به عین شده اند نه از سامعین اثر.(۲)

مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

طایر قدسم و از دام جهان برخیزم

بولای تو که گر بنده خویشم خوانی

از سر خواجگی کون و مکان برخیزم

یارب از ابر هدایت برسان بارانی

پیشتر زآنکه چو گردی ز میان برخیزم

۴ – تمسّک به مقام قدس

برخی گاهگاهی جذبه ای را دریافت می کنند، ولی پاره ای

۱- مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۴۹۴.

۲- ر.ک: الاشارات والتنبیهات، نمط ۹ مقامات العارفین، ص۴۵۴، فصل بیستم.

به صورت مداوم غرق در جذبات الهی می گردند، پیوسته در عالم وصول به سر می برند و همیشه در عالم حضور، روح ایشان در اوج الهی پرواز می کنـد و جانشـان وابسـته به قـدس ربانی می گردد تا آن جا که امام عارفان و امیر مؤمنان می فرمایـد: «وَ حالِی فی خِدْمَتِکَ سَرْمَدًا»(۱).

ص:۲۴۹

۱- دعای کمیل.

بخش سی و هفتم

اشاره

«اِلهی وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ نادَیْتَهُ فَاَجابَکَ وَ لاحَظْتَهُ فَصَعِقَ لِجَلالِکَ فَناجَیْتَهُ سِرّا وَ عَمِلَ لَکَ جَهْرا».

ترجمه

معبودم! مرا از افرادی قرار ده که او را خوانده ای و تو را پاسخ گفته است و بدو نظر افکنده ای و در مقابل جلال تو مدهوش گشته است، سپس با او در پنهانی راز گفته ای و او

در آشکار برای تو عمل کرده است.

واژه

صعق: اصل صعق به معنای صدای بلند است، صاعقه را هم از این جهت صاعقه می گویند، ولی به معنای بیهوشی هم می آید، چون لازمه شنیدن صدای شدید بیهوشی است، خداوند متعال می فرماید: «فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّا وَ خَرَّ مُوسی صَعِقًا»(۱). در آیه مبارکه، صعق معنای بیهوشی را می دهد به قرینه «فَلَمَّا اَفاقَ قَالَ سُبْحَانَکَ تُبْتُ اِلَیْکَ»(۲).

شرح

مقامات سه گانه (نداء، نظر و نجوی)

اشاره

در این قسمت امیرالمؤمنین به سه مقام اشاره می فرماید: نداء، نظر، نجوی.

۱- اعراف /۱۴۳.

۲- اعراف/۱۴۳.

۱ – مقام نداء

نـداء الهی درجات و مراتبی دارد، گروهی را با «یا اَیّهاالنّاس» مورد خطاب قرار می دهـد، جماعتی را با «یا بنی آدم» عده ای را با «یا اَیّها الَّذینَ آمَنوا» و برخی را هم با «یا عِبادِی». انسان در هر مرحله ای که نداء الهی را لبیک گوید به مرحله بالاتری

ارتقا می یابد و از هر درجه ای که صعود کند به درجه عالی تری قدم می نهد.

برخی مشـمول هـدایت نخستین الهی می شونـد و برخی دیگر اضافه بر آن مشـمول هـدایت ویژه و مخصوص هم می گردنـد، همچنان که قبلاً توضیح داده شده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این بخش از دعا ابتدا به مقام نداء اشاره می فرماید که مربوط به عموم مؤمنین است. در این مرحله افرادی هستند که منادی حق را لبیک گفته و می گویند:

«رَبَّنا اِنَّنا سَمِعْنا مُنَادِیا یُنَادِی لِلْایمَانِ اَنْ امِنُوا بِرَبِّکُمْ فَامَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْلَنا ذُنُوبَنا وَکَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأبْرَارِ»(۱).

(پروردگارا همانا شـنیدیم سـخن منادی را که به ایمان دعوت می کرد و می گفت که ایمان آورید به پروردگارتان و ما ایمان آوردیم، پروردگار ما بنابراین گناهان ما را ببخش و بدیهای ما را بپوشان و محو کن و ما را با نیکوکاران بمیران).

اجابت نـداء به دو صورت است؛ یکی با گفته و دیگری با عمل، افرادی تنها با گفته خود لبیک می گویند، ولی اشخاصـی هم با تمام وجود لبیک گفته و دسـتورات خدایی را انجام می دهند، اجابت عملی از اهمیت خاصی برخوردار است و موجب رشد انسان می گردد، همچنان که خداوند می فرماید:

«فَلْیَسْتَجیبُوا لی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُونَ»(۲).

(پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من بگروند، باشد که تا رشد یابند).

و نیز سبب حیات و زندگی طیّبه می گردد، همچنان که می فرماید:

«یا اَیُّهَاالَّذینَ امَنُوا اسْتَجِیبُوا للّه ِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعَاکُمْ لِمَا یُحْیِیکُمْ»(۳).

(ای اهل ایمان اجابت کنید خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را می خوانند به آن

۱- آل عمران /۱۹۳.

۲- بقره /۱۸۶.

۳- انفال /۲۴.

چیزی که باعث زندگی شما است).

۲ – مقام نظر

اشاره

در این مرحله آدمی جذباتی را مشاهده می کند و مدهوش جمال و جلال الهی می گردد، جرقه ای از انوار ایزدی را می بیند و یا شهابی از فروغ او را مشاهده

می کند، آن گاه شیفته و محو آن همه جمال و زیبایی می گردد.

اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند

عشق است و داد اوّل بر نقد جان توان زد

گر دولت وصالت خواهد دری گشودن

سرها بدین تخیل بر آستان توان زد

آن چه جلوه ای بود که ابراهیم را در مسجد خیف(۱) شیفته کرد و موسی را در کوه طور مدهوش(۲) نمود و رسول اللّه را در لیله اسری غرق فرمود(۳). امکان دارد بارقه ای بنده کوچکی را هم در بر گیرد و شعائی دل عاشق دلباخته ای را بیفروزد، خورشید به اندازه خود بهره گیرد و شمعکی هم به مقدار خویش، او به عنوان رهبری و پیشوا و این هم به عنوان پیروی و اقتدا که: «هر کجا نوری است ز انوار خداست».

نکته قابل دقت آن است که امام می فرماید: مرا از افرادی قرار ده که به ایشان نظر افکنده ای و آنها مدهوش جلال تو شده اند، زیرا دنباله نظر و ملاحظه الهی، نظر آدمی است و در پی عنایت الهی توجه انسانی است و دنباله توجه او شیفتگی و شیدایی این است، نخست عنایت از سوی اوست و سپس عشق و محبت از طرف این.

تا که از جانب معشوق نباشد کِششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

امام سجاد علیه السلام از خداوند متعال می خواهد که زیارت جمال را به او نصیب گرداند و می گوید:

«وَ مَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ اِلی وَجْهِکَ»(۴).

(مرا از افرادی قرار ده که) نظر به جمال خویش را به ایشان بخشیده ای.

و او عاشقانه و مشتاقانه می گوید:

ص:۲۵۲

۱- دعای سمات.

۲- اعراف /۱۴۳.

۳- اسراء /۱؛ نجم /۱ - ۱۸.

۴- مناجات خمسه عشر، التاسعه المحبّین.

«وَ شَوْقِی اِلَیْکَ لا یَبُلَّهُ اِلاَّ النَّظَرُ اِلی وَجْهِکَ»(۱).

(و اشتیاق مرا سیراب نمی کند جز نظر و نگاه به جمال تو).

عشق به زیبایی و عشق به خداوند

عشق و علاقه به زیبایی در نهاد و فطرت آدمی است. انسان از جمال دلربای ماه لذت می برد و در مقابل چشمک زیبای ستاره خیره می شود، زیبایی گل را می ستاید و نغمه بلبل او را مدهوش می سازد، در مقابل شکوه علم کرنش می کند و در پیش وارستگی سر تعظیم فرود می آورد، دانشمند را احترام می کند و وارسته را می ستاید، از عدالت تمجید

می کند و از احسان تعریف می نماید خلاصه در نهاد آدمی عشق و علاقه به زیبایی و کمال نهاده شده، گر چه برای او هم فایده ای نداشته باشد.

حال همه این زیباییها پرتوی از زیبایی بی نهایت ایزدی است وهمه این کمالات جلوه ای از کمالات سرمدی، اینها همه آینه هستند، بلکه آیه و اینها همه انعکاسی هستند، بلکه نموداری از جلوه، اینها همه مجاز هستند نه حقیقت و اینها همه نمود هستند نه بود اصیل، بنابراین عشق به خداوند در نهاد و فطرت آدمی است.

انسانی که بی اختیار زیبایی را می ستاید، آیا در فطرت و نهادش حمد و ستایش زیبایی بی نهایت الهی نهفته نیست؟ و آدمی که در مقابل کمال کرنش می کند، آیا در وجدانش تعظیم در پیشگاه آن همه کمال بی کران نهاده نشده است؟!

گر ببینی یک نفس حسن ودود

اندرآتش افکنی جان و وجود

جیفه بینی بعد از آن این شرب را

چون ببینی کر و فرّ قرب را

صورت پنهان و آن نور جبین

کرده چشم انبیا را دوربین

نور آن رخسار برهاند ز نار

هین مشو قانع به نور مستعار

۳ – مقام نجوی

در این مرحله انسان در درون خود نجوای الهی را می شنود و تأییدات خدایی را می بیند، به جای خواطر نفسانی، خاطرات الهی به دلش نفوذ می کند و

ص:۲۵۳

۱- مناجات خمسه عشر،الحادیه عشره المفتقرین.

به جای تحریکات شیطانی، انگیزه های ربانی را مشاهده می نماید.

در اندرون من خسته دل ندانم چیست

که من خموشم و او درفغان و در غوغاست

سرم بدنیا و عقبی فرو نمی آید

تبارک اللّه از این فتنه ها که در سر ماست

در مقام نجوای الهی سخن بسیار است، مرتبه رفیع آن مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است که دارای روح القدس می باشند.(۱)

و مرتبه نازل آن هم ممکن است نصیب پیروان صدیق آنان گردد که فقط از روح ایمان برخوردار می باشند. البته باید توجه داشت که بین این دو مرتبه تفاوت بسیار است، بلکه

دو سنخ می باشد.

علوم رهبران الهی

در مورد مرتبه والا و نخست، امام هفتم حضرت موسی بن جعفر می فرماید:

«مَبْلَغُ عِلْمِنا عَلی ثَلاثَهِ وُجُوهٍ، مَاضٍ و غابِرٍ و حادِثٍ، فَأَمَّا الْمَاضِی فَمُفَسَّرٌ وَ أَمَّا الْغابِرُ فَمَزْبُورٌ و اَمّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ(۲) فِی الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِی الْاَسْماعِ وَ هُوَ اَفْضَلُ عِلْمِنا وَ لا نَبِیَّ بَعْدَ

نَبِیِّنا»(۳).

(رسایی و بلندای علم ما به سه گونه است، مربوط به گذشته و آینده و پدیده، اما آنچه مربوط به گذشته است برای ما تفسیر شده است (یعنی پیامبر اکرم برای ما توضیح داده است) و آنچه مربوط به آینده است در صحیفه ای یادداشت شده و اما آنچه پدیده است از راه الهام به دل و تأثیر در گوش می باشد و آن علم بهترین علم ما است، و پیغمبری هم پس از پیامبر ما نیست).

امام کاظم علیه السلام در مورد علومی که در ائمه اطهار پدیدار می گردد می فرماید: این گونه علوم به صورت القایی است که بر قلب وارد می شود و یا صدا و آوایی است که به گوش برخورد می کند، سپس برای آن که مبادا طرف به اشتباه افتد و گمان کند که نوعی از نبوت

۱- اصول کافی، ج۲، ص۱۵ - ۱۶، روایات ۱ و ۲ و ۳.

۲- قذف به معنای افکندن قاموس قرآن، ج۵، ص۲۵۹ و نقر به معنای کوبیدن است (قاموس قرآن، ج۷، ص۱۰۴).

۳- اصول کافی، ج۱، ص۳۹۳، جهات علوم ائمه علیهم السلام.

است توضیح می دهد که هیچ پیامبری پس از پیامبر ما نیست.

البته همان طور که گفته شد، این نوع القای قلبی و استماع سمعی انحصار به ائمه معصوم علیهم السلام دارد، ولی مؤمنان مشرف به تشریف دیگری می گردند.

روشن بینی اولیای الهی

در مورد مرتبه دوم امام کاظم نیز می فرماید:

«اِنَّ اللّه - خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤمِنینَ مَطْوِیَّهً مُبْهَمَهً عَلَی الْاِیمَانِ فَإذا اَرادَ اسْتِنَارَهَ ما فِیها نَضَحها بِالْحِکْمَهِ وَ زَرَعَهَا بِالْعِلْمِ، وَ زَارِعُهَا وَالْقَیِّمُ عَلَیْها رَبُّ الْعَالَمِینَ»(۱).

(خداوند دلهای مؤمنان را پیچیده و وابسته به ایمان آفریده است. هنگامی که بخواهد درون آنها را روشن کند بذر علم را در آن می کارد و با حکمت آبیاری می فرماید، و زارع و سرپرست آن پروردگار جهانیان است).

استناره الهی دل را روشن می سازد و قلب را منور می فرماید، گاهی برای نماز شب بیدار می کند و زمانی هم او را از گناه باز می دارد. نکته جالب آن است که امام پس از

نجوای قلبی، عمل ظاهری را مطرح می نماید؛ زیرا اعمال پاک ظاهری حکایت از نجوای درونی می کند و رفتار و کردار ایمانی گویای هدایت و ارشاد قلبی است، این رودخانه زلال اعمال شایسته از چشمه های توحید و تقوا جریان یافته و این همه کارهای پسندیده و برجسته از خورشید عنایات الهی برخاسته است.

خنده و گریه عشّاق ز جایی دگر است

می سرایم به شب و وقت سحر می مویم

یک نکته در مورد روان کاوی

حرکات ظاهری انسان نشانگر ویژگیهای روانی است، صداقت انسان حکایت از پاکی نفس او می کند، همچنان که دروغ وی گویای کمبود و عقده روانی اوست. چشم خائن بیانگر خیانت دل است و زبان خیرخواه گویای خیرخواهی باطن می باشد، دیده ای که در پیشگاه احدیت اشک می ریزد انعکاسی از تضرّع نفسانی دارد و زبانی که مخلصانه خدا را می ستاید گویای عشق و ترنم روانی او می باشد.

۱- اصول کافی، ج۴، باب سهو القلب، ص ۱۴۹.

سر سودای تو در سینه بماندی پنهان

چشم تر دامن اگر فاش نکردی رازم

این موضوع یکی از مسائل روان شناسی و فلسفه است که در محلّ خود به اثبات رسیده است.

امام علیه السلام در این فقره از دعا اشاره به افرادی می کند که خداوند در دلشان با آنها نجوا

کرده و آنها هم در عمل بروز و ظهور داده اند و خداوند در دل با آنها راز گفته و آنها هم در عمل لبیک گفته اند.

ص:۲۵۶

بخش سی و هشتم

اشاره

«اِلهی لَمْ اُسَلِّطْ عَلی حُسْنِ ظَنِّی قُنُوطَ الْاَیاسِ وَ لاَ انْقَطَعَ رَجائِی مِن جَمِیلِ کَرَمِکَ».

ترجمه

معبودم! مسلط نکنم بر حسن ظن خودم نومیدی یأس را و بریده نمی شود امید من از لطف و کرم زیبای تو.

واژه ها

قنوط: ناامیدی، اصل آن قنط - به ضمّ اوّل - به معنای یأس از خیر است.

الایاس: از واژه یأس گرفته شده است، یأس یعنی نومیدی و آن در صورتی است که یقین کنیم شی ء آرزو شده به دست نخواهد آمد.

رجاء: امید.

شرح

در ارتباط با پروردگار متعال دو خصلت روحی است که بسیار ممدوح می باشد و متقابلاً دو خصوصیت نفسانی است که خیلی مذموم می باشد. اولی عبارت از خوف و رجاء است و دومی عبارت از یأس از خدا و ایمنی از عذاب اوست.

انسان باید از خداوند و سرانجام خویش بیم داشته باشد، ولی به مرحله یأس و نومیدی نرسد و همچنین باید امید به رحمت الهی و سرانجام سعادت بخش داشته

باشـد، ولی به مرحله ایمنی و خاطر جمعی نرسـد. به همان انـدازه که خوف و رجاء سازنـده است، یأس و ایمنی هم تباه کننده می باشد. از این رو به بیان هر یک از ویژگیها با توجه به مناجات می پردازیم:

حسن ظن به خداوند

آفرینش بر پایه رحمت الهی است و خلقت انسان بر مبنای تفضل و عنایت به اوست. خداوند بشـر را نیافریده است تا از او بهره گیرد، بلکه او را خلق

فرموده تا بر وی تفضل نماید.

من نکردم خلق تا سودی کنم

بلکه تا بر بندگان جودی کنم

آیـات مقـدس قرآنی چون سروشـی نویـد رحمت می دهـد و سـخنان ائمه اطهـار علیهم السـلام و دعاهـای ایشـان چون بارانی حکایت از مغفرت می نمایـد. رحمت الهی چون آفتابی گسترده و فراگیر است و هر سوره از قرآن کریم، به اسـتثنای برائت، با جمله زیبای بسم اللّه

الرحمن الرحیم آغاز می شود.

امام باقر علیه السـلام می فرماید که در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر روی منبر فرمود:

«وَ الَّذی لاـ اِلهَ اِلاّـ هُوَ مـا اُعْطِیَ مُؤمِنٌ قَـطُّ خَیْرَ الـدُّنْیا وَ الاخِرَه اِلّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللّه ِوَ رَجائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْکَفِّ عَنِ اغْتِیابِ الْمُؤمِنینَ وَ الَّذِی لاـ اِلهَ اِلاّـ هُو لا یُعَـذِّبُ اللّه ُمُؤمِنا بَعْـدَ التَّوبَهِ وَالْاءسْـتِغْفارِ اِلّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللّه وَتَقصِـیرِهِ مِنْ رَجائِهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ وَ اغْتِیابِهِ لِلْمُؤمِنینَ...»(۱).

(سوگند به خدایی که معبودی جز او نیست به هیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده است مگر به سبب خوش بینی او به خداونـد و امیـدواری اش نسـبت به او و حسن خلق وی و توقف او از غیبت مؤمنین و سوگنـد به خـدایی که معبودی جز او نیسـت هیـچ مؤمنی را پس از تـوبه و اسـتغفار عـذاب نکنـد مگر به سـبب بـدگمانی او نسـبت به خـدا و تقصیر او در رجـاء و امیدواری اش نسبت به او و بد اخلاقی وی وغیبت از مؤمنین).

یأس از رحمت الهی

به همـان انـدازه که حسن ظن به خداونـد نیکو و پسـندیده است یأس از رحمت او و مـذموم و ناپسـند است، ناامیـدی از رحمت خداوند از گناهان کبیره

۱- اصول کافی، ج۳، ص۱۱۵، باب حسن الظن باللّه عزّوجل، ح۲.

است و قرآن کریم از آن نهی نموده و می فرماید:

«لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللّه ِانَّهُ لایَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللّه ِالاَّ الْقَوْمُ الْکَافِرُونَ»(۱).

(نومید مباشید از رحمت الهی. همانا مأیوس نمی گردند از رحمت الهی مگر افرادی که کافر شدند).

و نتیجه کفر، یأس از خداوند و روز قیامت است همچنان که می فرماید:

«وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِایاتِ اللّه ِ وَ لِقَائِهِ اُولئِکَ یَئِسُوا مِن رَحْمَتی وَ اُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ اَلِیمٌ»(۲).

(و آنهایی که به آیات الهی و لقای او کافر شدند، آنها از رحمت من نااميد هستند و برای ایشان است عذابی دردناک).

ایمنی از سیاست الهی

ایمنی از سیاست الهی هم مانند یأس از رحمت خداوند در بسیاری از روایات از گناهان کبیره شمرده شده است(۳) و نتیجه اش خسران و زیانکاری است. همچنان که قرآن کریم می فرماید:

«أَفَأَمِنُوا مَکْرَاللّه ِ فَلا یَأْمَنُ مَکْرَاللّه ِ اِلاَّ الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ»(۴).

(آیا ایمن هستند از تدبیر و سیاست الهی، که ایمن نمی شوند از سیاست او مگر افراد زیانکار).

منظور از ایمنی خاطر جمعی است، به طوری که انسان بی خیال باشد و هیچ گونه واهمه ای نداشته باشد.

خوف و رجاء

ترس و امیدواری که حد اعتدال بین یأس و ایمنی می باشد لازمه رشد و ارتقای انسانی است، این دو خصلت باعث می شود که آدمی در هر کار نسبت به پیشرفت دلگرم بوده و از خطرها و آفات پرهیز کند.

یک دانشجو باید هم امید به موفقیت داشته باشد و هم ترس از مردود شدن و یک بیمار باید هم امید به بهبود داشته باشد و هم ترس از بیماری، اگر این دو نباشد اولی هیچ

۱- یوسف /۸۷.

۲- عنکبوت /۲۳.

۳- اصول کافی، ج۳، ص۳۷۹ و ۳۸۲ و ۳۹۰، باب الکبائر، روایات ۴ و ۱۰ و ۲۴.

۴- اعراف /۹۹.

گونه تلاشی برای تحصیل نمی کند ودومی هیچ گونه کوششی برای بهبود نمی نماید، همچنین است هر قشری در مقابل کاری که انجام می دهد، یک رزمنده، یک بازرگان و... در پیشگاه الوهیت ونسبت به سعادت جاودان هم باید انسان امیدوار باشد و هم بیمناک.

قرآن کریم در موارد بسیاری امید به رحمت الهی را مطرح نموده است. از جمله در مورد مؤمنان و مهاجران و شهیدان می فرماید:

«أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللّه ِ وَ اللّه ُغَفُورٌ رَحیمٌ»(۱).

(آنها امیدوار به رحمت خداوند هستند و خداوند بخشنده و مهربان است).

همچنین در آیات فراوانی خوف الهی و خوف از معاد را عنوان می نماید، همچنان که در زمره صفات مؤمنان خردمند می فرماید:

«وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ»(۲).

(و از پروردگار خویش بیمناک هستند و از سختی حساب بیمناک می باشند).

خداوند مؤمنان پارسا و متهجد را به این دو صفت ستوده و می فرماید:

«یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفا وَ طَمَعا»(۳).

(پروردگار خود را می خوانند هم با ترس و هم با امید و طمع).

و در مورد پیامبران و اولیای خویش می فرماید:

«وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یَخافُونَ عَذَابَهُ»(۴).

(رحمت او را امیدوار هستند و از عذاب او بیمناک می باشند).

امام صادق علیه السلام فرمود که پدرم می فرمود:

«اِنَّهُ لَیْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤمِنٍ اِلاّ وَ فِی قَلبِهِ نُورانِ: نُورُ خِیفَهٍ وَ نُورُ رَجاءٍ لَو وُزِنَ هذا لَمْ یَزِدْ عَلَی هذا و لَوْ وُزِنَ هذا لَمْ یَزِدْ عَلَی هذا»(۵).

(هیچ بنده مؤمنی نیست جز آن که در دلش دو نور می درخشد: نور ترس و نور امید،

۱- بقره /۲۱۸.

۲- رعد /۲۱.

۳- سجده /۱۶.

۴- اسراء /۵۷.

۵- اصول کافی، ج۲، ص ۷۱، باب الخوف والرجاء، روایت ۱۳.

اگر این وزن شود از آن افزون نباشد و اگر آن وزن شود از این افزون نگردد).

دو عامل محرک آدمی

خوف و رجاء دو عامل محرك آدمی می باشند نه عامل تخدیری و باز دارنده به خلاف یأس و ایمنی. به طور کلی ارزشهای اخلاقی مانند توکل، صبر و... حرکت آفرین هستند.

رجاء آدمی را به کارهای خوب واعمال شایسته تشویق می کند و خوف آدمی را از بدیها و زشتیها باز می دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَا یَکُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤمِنا حَتَّی یَکُونَ خَائِفا رَاجِیا وَ لَا یَکُونُ خَائِفا رَاجِیا حَتّی یَکُونَ عَامِلًا لِما یَخَافُ وَ یَرجُو»(۱).

(مؤمن، مؤمن نیست مگر آن که ترسان و امیدوار باشد و ترسان و امیدوار نیست مگر آن که برای آنچه بدان امیدوار است یا ترسان می باشد عمل و کار کند).

رجاء دروغین

شخصی می گوید به امام صادق علیه السلام گفتم :

«قَوْمٌ یَعْمَلُونَ بِالْمَعاصی وَ یَقُولُونَ نَرْجُو فَلا یَزالُونَ کَذلِکَ حَتّی یأتِیَهُم الْموتُ فَقالَ: هؤُلاءِ قَومٌ یَتَرَجَّحُونَ فِی الاَمَانِیِّ، کَذَبُوا، لَیْسُوا بِرَاجِینَ، اِنّ مَنْ رَجا شَیئا طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَیْ ءٍ هَرَبَ مِنْهُ»(۲).

(مردمی هستند که گناه می کنند و می گویند ما امیدواریم (به رحمت خداوند) و همواره چنین هستند تا مرگشان فرا می رسد، امام فرمود: اینها افرادی می باشند که در میان آرزوها می لولند، دروغ می گویند، امیدوار نیستند، هرکس که امید به چیزی داشته باشد آن را طلب می کند و هر کس که از چیزی بترسد از آن بگریزد).

یعنی این افراد اگر واقعا طالب رحمت خدا هستند باید مقدمات آن را خودشان کسب

۱- اصول کافی، ج۲، ص۷۱، باب الخوف والرجاء، روایت ۱۱.

۲- اصول کافی، ج۲، ص۷۱، باب الخوف والرجاء، روایت ۵.

کنند و هر کس از عذاب خدا بیمناک است باید از موجبات آن پرهیز کرده، و گریزان باشد.

دیگری می گوید به امام ششم علیه السلام گفتم:

«اِنَّ قوما مِنْ مَوَالِیکَ یُلِمُّونَ بِالْمَعَاصی وَ یَقُولُونَ نَرْجُو، فَقالَ: کَذَبُوا لَیْسُوا لَنَا بِمَوالٍ، اُولئِکَ قُومٌ تَرَجَّحَتْ بِهِمُ الاَمَانِیُّ مَن رَجا شَیْئا عَمِلَ لَهُ وَ مَنْ خافَ مِنْ شَیْ ءٍ هَرَبَ مِنْهُ»(۱).

(گروهی از دوستان شما مرتکب گناهان می شوند و می گویند ما امیدواریم، فرمود: دروغ گویند، دوست ما نیستند، آنها مردمی باشند که آرزوها ایشان را به این سو و آن سو

برد، هر کس به چیزی امیدوار باشد در راه رسیدن به آن کار و کوشش می کند و هر کس از چیزی بترسد از آن می گریزد).

بدیهی است هنگامی که انسان امید به کرم الهی و اکرام نیکوی او داشته باشد باید بیشتر تلاش کند تا بدان دست یابد و مشمول عنایات و نعمتهای او گردد. همچنین اگر از خداوند و عذاب او بیم دارد باید بیشتر رعایت تقوا کند و از نافرمانی او بپرهیزد.

کرم جمیل

امام علیه السلام در پایان اشاره به کرم جمیل پروردگار می نماید در این دو واژه لطافت مخصوصی وجود دارد. خداوند کریم است. صاحب قاموس می نویسد، کرم و کرامت به معنای سخاوت، شرافت، نفاست و عزّت است، راغب می گوید: اگر کرم وصف خداوند واقع شود مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداست و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می شود. به کسی کریم نگویند مگر بعد از آن که اخلاق و افعالی از وی ظاهر شود وهر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می شود، پس در هر جا از قرآن لفظ کریم یا کرامت و یا فعل آن آمد با در نظر گرفتن تناسب محل می شود آن را به یکی از معانی چهارگانه که در اوّل گفته شد

گرفت سپس می گوید:

کریم از اسماء حسنی است، آن را در خداوند جواد و منعم معنی کرده اند(۲). جمیل هم

۱- اصول کافی، ج۲، ص۷۱، روایت ۶.

۲- قاموس قرآن، ج۶، ص۱۰۴ - ۱۰۵ به صورت اختصار.

به معنای زیبا است. خداوند کریم است و کرم او هم جمیل و زیبا است. گاهی طرف حساب انسان فردی عقده ای، کینه توز و تنگ نظر است، ولی طرف حساب آدمی خداوندی است که کمبودی ندارد، اهل گذشت است و رحمتش گسترده، تا آنجا که می فرماید: «وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ»(۱).

(و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است).

تو مگو ما را بدان شه بار نیست

با کریمان کارها دشوار نیست

خداوند به داود پیامبر وحی نمود که: مرا دوست بدار و دوست بدار هر کس که مرا دوست بدارد و مرا در پیش مخلوقاتم محبوب نماید.

داود گفت چگونه تو را در نزد مخلوقاتت محبوب کنم.

خداوند فرمود: مرا با خوبی و زیبایی یاد کن و نعمتهای مرا بازگو کن و به آنها هم این موضوع را تذکر بده تا آن که غیر از زیبایی از من چیز دیگری را سراغ نداشته باشند.(۲)

۱- اعراف /۱۵۶.

۲- المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج۷، ص۲۵۴.

بخش سی و نهم

اشاره

«اِلهی اِنْ کانَتِ الْخَطایا قَدْ اَسْقَطَتْنِی لَدَیْکَ فَاصْفَحْ عَنِّی بِحُسْنِ تَوَکُّلِی عَلَیْکَ».

ترجمه

معبودم! اگر گناهان مرا از نظر تو انداخته اند از من گذشت کن به واسطه توکل خوبی که به تو دارم.

واژه ها

خطایا: جمع خطیئه به معنای گناهان. خطاء هم به معنای اشتباه و هم به معنای گناه آمده است.

اَسْقَطَتْنِی: سقوط، افتادن.

فاصفح، صفح: گذشت کردن. راغب گوید: آن از عفو ابلغ است، طبرسی فرموده است صفح و عفو و تجاوز از ذنب به یک معنی اند، قاموس قرآن می گوید: قول راغب به نظر بهتر می رسد که در چند آیه عفو و صفح با هم آمده و صفح بعد از عفو واقع شده است.(۱)

توکل: وکل بر وزن فلس واگذار کردن. «تَوَکَّلْتُ عَلَیْهِ»؛ یعنی به او اعتماد کردم. طبرسی فرموده است: توکل به معنی اظهار عجز و اعتماد به غیر است و «توکل علی اللّه» واگذار

کردن کار به خدا و اطمینان به تدبیر اوست.(۲)

۱- قاموس قرآن، ج۴، ص ۱۳۱.

۲- قاموس قرآن، ج۷، ص ۲۴۰.

شرح

امیرالمؤمنین در این فقره از دعا و سه فقره بعد آن به صورت جملات شرطیه در مقابل چهار واژه خطا و گناه و غفلت و عقاب، چهار واژه توکل و یقین و معرفت و ثواب را

مطرح می نماید، در مقابل خطایا توکل را و درمقابل ذنوب یقین را و در مقابل غفلت معرفت و در مقابل عقاب ثواب را. در قسمت اوّل از فقره اوّل بیان می فرماید که خطایا و گناهان باعث سقوط انسان می گردد.

خطر گناه

انسان به واسطه گناه از مقام و مرتبه خویش سقوط می کند و گاهی تا اعماق درّه ضلالت پرتاب می گردد. حضرت آدم که مسجود ملائکه و مورد مباهات خداوند بود به واسطه ترک اولای خود مبتلا به هبوط و سقوط شد و مشمول «قَالَ اهْبِطَا»(۱) گردید. و انسان هم به واسطه گناه از مقام «اَحْسَنِ تَقْویم»(۲) به مرتبه «اَسْفَلَ سَافِلین»(۳) تنزّل می یابد.

قرآن کریم در مورد بزرگ ترین معصیت که شرک باشد می فرماید:

«وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللّه ِفَکَاَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّیْرُ اَوْتَهْوی بِهِ الرّیحُ فی مَکَانٍ سَحیقٍ»(۴).

(هر کس که به خدا شرک ورزد به آن مانند که از آسمان سقوط کند، مرغی بدنش را با منقار برباید و یا باد تندی او را به مکان دوری افکند).

آری آن کس که دست از خداوند بردارد یا گرفتار مکاتب الحادی و تفکرات انحرافی گردد و یا به قعر دره ضلالت پرتاب شده، در اعماق آن جان دهد. در آیات و روایات متعددی نتایج گناهان و معاصی مطرح گردیده است.

همان طور که امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می فرماید: برخی از گناهان پرده های عصمت را می درند، بعضی از گناهان سبب نزول نقمتها و بدبختیها می شوند، پاره ای از گناهان باعث

۱- طه /۱۲۳.

۲- تین /۴.

۳- تین /۵.

۴- حج/۳۱.

تغییر نعمتهای الهی می گردند، برخی از گناهان موجب عدم استجابت دعای انسان می شوند و بعضی هم سبب نزول بلیّات می گردند.(۱)

امام باقر علیه السلام فرمود که در کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشته شده بود:

«ثَلاثُ خِصالٍ لایَمُوتُ صاحِبُهُنَّ اَبَدًا حَتّی یَرَی وَبالَهُنّ: اَلْبَغْیُ وَ قَطِیعَهُ الرَّحِم وَ الیَمِینُ الْکاذِبَهُ یُبارِزُ اللّه بِها، وَ اِنَّ اَعْجَلَ الطّاعَهِ ثَوابا لَصِلَهُ الرَّحِمِ وَ اِنَّ الْقَومَ لَیَکُونُون فُجّارا فَیَتَواصلونَ فَتَنْمی اَموَالُهُمْ وَ یُثْرُونَ وَ اِنَّ الْیَمینَ الکاذِبَهَ وَ قَطِیعَهَ الرَّحِمِ لَتَذَرانِ الدِّیَارَ بَلاقِعَ مِنْ اَهْلِها وَ تَنْقُلُ الرَّحِمَ وَ اِنّ نَقْلَ الرَّحِمِ اِنْقطاعُ النَّسْلِ»(۲).

(سه خصلت است که هر کس آنها را دارا باشد نمیرد تا وبال آن را ببیند: ستم و تجاوز، قطع رحم، قسم دروغ، (کسی که یکی از این صفات را داشته باشد) با آن به جنگ خدا می رود و همانا طاعتی که ثواب و اجرش زودتر رسد صله رحم می باشد، مردمی که اهل فسق و فجور باشند، ولی صله رحم کنند اموالشان زیاد شود و ثروتمند گردند. قسم دروغ و قطع رحم خانه ها را ویران و خالی از اهل و خانمان کنند وخویشاوندی را از جا بر

کنند و از جای بر کندن خویشاوندی مایه قطع نسل می شود).

امام باقر علیه السلام فرمود:

«وَجَدْنا فِی کِتابِ رَسولِ اللّه صلی الله علیه و آله إذا ظَهَرَ الزِّنا مِنْ بَعْدِی کَثُرَ مَوتُ الْفُجْأَهِ وَ اِذا طُفِّفَ الْمِکْیالُ وَالْمِیزانُ اَخَذَهُمُ اللّه بِالسِّنِینَ وَالنَّقْصِ وَ اِذا مَنَعوا الزَّکاهَ مَنَعَتِ الأرضُ بَرَکَتَها مِنَ الزَّرْعِ وَالثِّمارِ وَالْمَعَادِنِ کُلَّها وَ اِذا جارُوا فِی الْأَحْکامِ تَعَاوَنُوا عَلی الظُّلْمِ وَالعُدْوَانِ وَ اِذا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللّه عَلَیْهِم عَدُوَّهُمْ وَ اِذا قَطَّعُوا الأَرحامَ جُعِلَتِ الاَموالُ فِی أَیدِی الاَشرَارِ وَ اِذا لَم یَأمُرُوا بِالمَعرُوفِ وَ لَمْ یَنْهَوا عَنِ المُنْکَرِ وَ لَمْ یَتَّبِعُوالاَخْیَارَ مِن اَهلِ بَیْتِی سَلَّطَ اللّه عَلَیهِم شِرارَهُم فَیَدعُوا خِیارُهُمْ فَلایُسْتَجابُ لَهُمْ»(۳).

(در کتاب رسول خدا یافتیم (نوشته بود) هرگاه پس از من زنا پدیدار شود مرگ ناگهانی فراوان گردد و هرگاه از پیمانه و ترازو کم شود خداوند آنان را به قحطی و نقصان

۱- دعای کمیل.

۲- اصول کافی، ج۴، ص ۴۷، باب قطیعه الرحم، ح۴.

۳- اصول کافی، ج۴، ص ۸۱.

گرفتـار سـازد و هرگاه از دادن زکات دریغ کننـد زمین همه برکات خود را از زراعت، میوه ها و معادن دریغ دارد و هرگاه در احکام بناحق حکم نماینـد، همکاری با یکـدیگر در سـتم وعـدوان کننـد وچون قطع رحم کنند اموال و ثروت در دست اشـرار قرار گیرد و چون امر به معروف و نهی از منکر نکنند و پیروی از نیکان اهل بیت من ننمایند خداوند اشرار آنان را

بر ایشان مسلط گرداند، پس نیکان آنها دعا کنند و مستجاب نشود).

توکل انسانی و گذشت الهی

«فَاصْفَحْ عَنِّی بِحُسْنِ تَوَکُّلی عَلَیْکَ» امـام در قسـمت اوّل همین جمله شـرطیه اشـاره نمود که گناهـان بـاعث سـقوط انسان می گردد، در این قسـمت از خداونـد می خواهد که به واسـطه زیبایی توکل و حسن ظن بدو پرده بر روی آنها کشـیده و گذشـت فرماید. همچنان که قبلاً هم بیان کردیم، این توکل به معنای اعتماد بر گذشت و غفران الهی است که در روایات با

عبارت حسن ظن بر پروردگار و رجاء و امید بدو بیان شده است و در مقابل یأس و نومیدی از رحمت پروردگار می باشد.

حسن ظن و توکـل بر پروردگـار آن چنان درخشـندگی و تابش دارد که می توانـد کفاره ای برای گناهان باشـد، حسن ظن به ساحت مقـدس پروردگار به مانند بارانی است که به خوبی می تواند قذارت و آلودگی گناه را پاک کند و به مثل خورشـیدی است که می تواند ظلمت آن را برطرف سازد و چون شفیعی است که می تواند نقیصه و کمبود آن را جبران کند.

ص:۲۶۷

بخش چهلم

اشاره

«اِلٰهی اِنْ حَطَّتْنِی الذُّنُوبُ مِنْ مَکارِمِ لُطْفِکَ فَقَدْ نَبَّهَنِی الْیَقینُ اِلی کَرَمِ عَطفِکَ».

ترجمه

معبودم! اگر گناهان دست مرا از الطاف کریمانه تو کوتاه ساخته اند، ولی یقین به عنایت کریمانه تو مرا آگاه بدان نموده است.

واژه ها

حَطَّتْنِی: فرود آورده. حَطَّ به معنای فرود آوردن و فرود آمدن.

ذنوب: گناهان؛ جمع ذنب.

نَبَّهَنِی: هوشیار ساخته است مرا.

شرح

تبدیل بدیها به خوبیها

امام در این قسمت هم که بخش دوم از فراز است یقین به عطوفت پروردگار را در مقابل انحطاط حاصل از گناهان بیان می فرماید، به طوری که این جمله شرطیه هم مانند جمله اوّل اشاره به عوارض گناه می کند و سپس اشاره به جبران آن می نماید.

همان طور که در قسمت اوّل گفته شد، گناهان باعث پستی و سقوط انسان می گردند، ولی لطف و کرم الهی دست انسان را گرفته و از حضیض پستی رها می سازد. همچنین اگر

گناهـان آدمی را از صـحنه لطف و عنـایت الهی به دور می سـازد یقین به کرم و رحمت او انسان را در ذیل مراحم او قرار می دهد. خداوند آن چنان کریم است که زشتی را تبدیل به زیبایی می کند و بدی را مبدل به خوبی می سازد و سیّئه را حسنه می فرماید؛ همان طور که قرآن کریم فرموده است:

«اِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحا فَاُولئِکَ یُبَدِّلُ اللّه ُسَیِّئاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ کانَ اللّه ُغَفُورا رَحِیما»(۱).

(مگر شخصـی که توبه کند و ایمان آورد وعمل صالح انجام دهد، خداوند بدیهای آنان را تبدیل به خوبیها می کند و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است).

آری او که آب و خاک را تبـدیل به گلهای رنگارنگ می کنـد، می توانـد زشتیها و بدیها را مبدل به نیکیها و خوبیها گرداند. از طریق طبیعی هم نفس انسان در هنگام توبه آنچنان پالایش می یابـد که زشتیهای اخلاقی او مبـدل به خوبیها می شود، غرور گناه مبدل به شرمندگی توبه می گردد و خشم و پرخاشگری حیوانی او تبدیل به رحم و محبت ملکوتی می شود.

ص:۲۶۹

۱- فرقان /۷۰.

بخش چهل و یکم

اشاره

«اِلهی اِنْ اَنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الْاِسْتِعْدادِ لِلِقائِکَ فَقَدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرِفَهُ بِکَرَمِ الآئِکَ».

ترجمه

معبودم! اگر غفلت مرا در خواب فرو برده و از آمادگی برای لقای تو باز داشته، معرفت به الطاف کریمانه تو مرا بیدار ساخته است.

واژه ها

اَنامَتْنی: به خواب برد مرا.

غفلت: بی توجهی، فراموشی، اشتباه، عدم آگاهی. قاموس قرآن گوید(۱): غفلت آن است که چیزی حاضر باشد، ولی انسان به آن توجه نکند و آن را فراموش کند؛ لذا در مجمع البیان در ذیل آیه ۱۳۱ سوره انعام فرموده: غفلت ضد یقظه است. یقظه یعنی

بیداری و توجه و در نهج البلاغه خطبه ۱۵۱ فرموده: «وَ اسْتَیْقِظْ مِنْ غَفْلَتِک»؛ از خواب غفلت خود بیدار شو. ایضا در مجمع ذیل آیه ۷۴ بقره فرموده: «اَلْغَفْلَهُ السَّهوُ عَنْ الشَیْ ء» و آن رفتن از ذهن است بعد از توجه. به قول راغب: آن سهوی است که از کمی حفظ و کمی توجه عارض شود. «وَ مَا اللّه ُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ»(۲) خدا از آنچه می کنید درغفلت و بی خبر نیست.

استعداد: آمادگی.

ص:۲۷۰

۱- قاموس قرآن، ج۵، ص ۱۱۱ - ۱۱۲.

۲- بقره /۷۴.

آلاء: نعمتها، مفرد آن اِلی (بر وزن حبر و فرس و عنب) است (اقرب الموارد). «فَاذْكُرُوا الاءَ اللّه ِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»(۱) این کلمه به صورت جمع ۳۴ بار در قرآن مجید آمده است.(۲)

کرم: (بر وزن فرس) و کرامت به معنی سخاوت، شرافت، نفاست و عزت است، در صحاح و قاموس گوید: «الكَرَمُ ضِدُّ اللَؤم» ؛ یعنی کرم ضد لئامت است. پس کریم به معنای سخی است، چنان که در دو کتاب فوق و اقرب الموارد آمده. «فَاِنَّ رَبّی غَنِیٌّ كَریمٌ»(۳). همانا پروردگار من بی نیاز و سخاوتمند است... راغب می گوید: کرم اگر وصف خدا واقع شود مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداست و اگر وصف انسان باشد نام اخلاق و افعال پسندیده اوست که از وی ظاهر می شود و هر چیزی که در نوع خود شریف است با کرم توصیف می شود.(۴)

شرح

در مورد لقای الهی در گذشته بسیار سخن گفتیم، به ویژه در مورد آخرت، ولی عبارت فوق اشاره ای به لقای دنیوی وعامل دریافت آن و سبب حرمان از آن می فرماید که به صورت مختصر باید گفت که سبب تشرّف به لقاء اللّه معرفت به الطاف الهی وعامل حرمان از آن، غفلت و بی توجهی است و «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟»

لقاء اللّه در این جهان

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم در مورد خداوند متعال که: آیا در روز

قیامت مؤمنان او را می بینند؟

امام فرمود: او را پیش از روز قیامت هم دیده اند.

گفتم: چه وقت؟!

۱- اعراف /۶۹.
۲- قاموس قرآن، ج۱، ص۱۰۴.
۳- نمل /۴۰.
۴- قاموس قرآن، ج۶، ص۱۰۳.

فرمود: هنگامی که فرمود: «اَلَسْتُ بِرَبِّکَمْ» (آیا خدای شما نیستم؟).

سپس امام مقداری سکوت نمود و آن گاه فرمود: همانا مؤمنین او را در دنیا پیش از قیامت هم می بینند، آیا تو هم اکنون خدا را نمی بینی؟...

امام فرمود: دیدن با دل مانند دیدن با چشم نیست، خداوند منزه است از توصیفی که او را افراد مشبّهه یا ملحد می کنند.(۱)

علامه طباطبایی استفاده از روایت فوق می نماید که این رؤیت نه رؤیت جسمانی و نه ایمان قلبی که از روی دلیل به دست آمده باشد، بلکه نوعی نیل و مشاهده علمی است، نه از طریق استدلال فکری، بلکه شهود وجدانی(۲). البته باید توجه داشت که لقاء اللّه به گفتار نیست، بلکه نوعی وجدان است و به تعبیری تجربه دینی می باشد.

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که علم عشق در دفتر نباشد

این نوع لقای در این جهان فقط برای افرادی میسّر شود که اهل ولایت الهی باشند یا گامهایی در شاگردی آن مکتب والا برداشته باشند و از طریق تعلیم وتزکیه با توجه به عنایت الهی به مقاماتی رسیده باشند، آن گاه جلوات الهی گاهی به صورت جرقه و گاهی هم به صورت شهابی برآنها ظاهر شود. از این رو امام صادق علیه السلام به شاگرد روشندل خویش می فرماید: «آیا تو هم اکنون خدا را نمی بینی؟»

این ابو بصیر به کجا رسیده بود که امام صادق به او می فرمود: آیا تو هم اکنون خدا را نمی بینی؟

خوشا آنان که با ته همنشینند

همیشه با دل خرّم نشینند

همین بی رسم عشق و عشقبازی

که گستاخانه آیند و ته بینند

نخستین مانع لقای الهی

اولین مانع بزرگ از لقای الهی غفلت است، پیش از نتیجه گیری لازم است در مورد واژه هایی که در این قسمت از دعا به کار رفته است توضیح داده شود.

۱- تفسیر المیزان، ج۸، ص ۲۶۳، به نقل از التوحید.

۲- تفسیر المیزان، ج۸، ص ۲۶۳، به نقل از التوحید.

غفلت: یکی از بزرگ ترین آفات بشری غفلت است که در مقابل آن یقظه می باشد که آن هم نخستین منزل از منازل عرفانی است. آدم غافل گاهی نمی بیند و نمی شنود چه رسد به این که تعقل و تفکر کند، حتی گاهی مانند مرده ای است که از زندگی بهره ای ندارد و گاهی هم به مانند حیوانی است که از درک انسانی حظی نبرده است، از این رو خداوند در مورد افراد گمراه و نادان جهنّمی می فرماید: «اُولئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اُولئِکَ هُمُ الْغافِلُونَ»(۱).

(آنها مانند چهارپایان بلکه پست تر و گمراهترند، آنها افراد غافلی هستند).

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «مَنْ غَلَبَتْ عَلَیْهِ الغَفْله ماتَ قَلْبُه»(۲).

(هر کس که غفلت بر او چیره گردد قلبش می میرد).

دانشجو اگر از شنودن درس و فراگیری آن غفلت ورزد قهرا بی سواد می ماند و بازرگان اگر از معامله غفلت ورزد بی سود، گاهی انسان عمری را به غفلت و بی خیالی سپری می کند و یکباره در آستانه مرگ متوجه می شود که استخوانها پوک، اعصاب خُرد، نیرو از دست رفته و بالاخره عمر سپری شده و او کاری نکرده، به مانند مسافری که شب غنوده و یکباره از خواب بیدار شده که کاروان رفته و او در خواب مانده است.

قدر وقت ار نشناسد دل و کاری نکند

بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی

ره بپرسیم مگر پی به مهمات بریم

قرآن کریم بارها در مورد توجه به خداوند و آیات او و معاد و بازگشت بدو توصیه فرموده و از غفلت برحذر داشته است، از جمله می فرماید:

«وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعا وَ خِیفَهً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ وَلاتَکُنْ مِنَ الْغافِلین»(۳).

(خدای خود را با تضرّع و ترس و بی آن که آواز برکشی در دل خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش).

۱- اعراف /۱۷۹.

۲- غررالحکم، ج ۱، ص ۲۶۶، ش ۵۷۶۵.

۳- اعراف /۲۰۵.

و در مورد افراد جهنمی منظره ای از معاد را ترسیم نموده که به آنها گفته می شود:

«لَقَدْ کُنْتَ فی غَفْلَهٍ مِنْ هذَا فَکَشَفْنا عَنکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ»(۱).

(از این (روز سخت) غفلت داشتی، ما پرده هایت را کنار زده و برداشتیم؛ از این رو دیده ات امروز تیزبین گردید).

استعداد: دریافت هر چیزی نیاز به زمینه مساعد دارد و گرنه بذر هر چه ارزنده باشد در شوره زار نمی روید و سخن هر چه آموزنده باشد بر دل سنگ گونه اثر نمی گذارد. قرآن کریم قلب افراد چموشی را که در مقابل کلمات حیات بخش الهی گرایشی از خود نشان نمی دادند تشبیه به سنگ یا سخت تر از آن می کند(۲) که هیچ گونه تحت تأثیر قرار نمی گیرند.

دل آدمی باید مستعد دریافت انوار الهی باشد و گرنه حداقل به مانند آینه ای خواهد بود که یا کدر است و یا منحرف. خورشید هر چه درخشان باشد در پشت آینه انعکاسی ندارد و هر چه منور باشد در آینه کدر و خاک آلوده نمی افتد. این موضوع نسبت به آینه

است چه رسد نسبت به سنگ تیره.

غفلت انسان را به خواب گرانی می برد که دیگر استعداد لقای الهی را نداشته باشد.

یک تابلوی بسیار زیبا را در نظر بگیرید، هر چه هم که پر نقش و نگار باشد برای آدم نابینا لذتی ایجاد نمی کند.

یک سخنرانی عالی و عالمانه را دقت کنید، هر چه هم که منطقی و آموزنده باشد برای آدم ناشنوا آموزشی نمی دهد.

یک منظره فرحبخش و دلپذیر بیابانی را ملاحظه نمایید برای کسی که در اتومبیل خوابیده است لذتی ندارد.

همچنین لحظات عارفانه ای را که یک عاشق دلباخته و متهجّد در نیمه های شب سپری می کند برای فردی که در کنار او به خواب گرانی فرو رفته است قابل درک نمی باشد.

۱- ق /۲۲.

۲- بقره /۷۴.

حال امام در این فراز از دعا می خواهد بگوید: اگر غفلت مرا به خواب گرانی فرو برده است که آمادگی لقای تو را نداشته باشم، ولی معرفت و شناخت انعام کریمانه تو مرا هوشیار و بیدار کرده و از خواب غفلت بیرون آورده است.

تنبیهات الهی چونان نسیم سحرگاهی است که تن تب داری را نوازش داده و چونان اشعه تابناکی است که شب دیجور زندگی را روشن می سازد، گرچه غفلت آدمی را دور می سازد، ولی آگاهی الهی او را نزدیک می کند، به مانند زمزمه محبت استادی که حتی کودک بازیگوش را هم جمعه به دبستان آورد و چون طبیب مهربانی که بیمار مدهوشی را معالجه کرده، هوشیار می سازد.

دزد شبگردی نیمه شبی به دزدی رفته بود، در همان دل شب شنید که شب زنده داری با آهنگ جانسوزی این آیه را می خواند و می گوید:

«اَلَمْ یَأْنِ لِلَّذینَ امَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللّه »(۱).

(آیا وقت آن نرسیده است برای مؤمنان که دلشان در مقابل یاد خدا خاشع گردد؟).

این آوای قرآنی بانگی بود که تا اعماق وجودش نفوذ کرد و نوری بود که سراسر وجودش را منور ساخت، از این رو متنبه شد و برگشت و بقیه عمر را به عبادت و اطاعت سپری نمود.

تذکر: ممکن است منظور از لقای در عبارات فوق لقای اخروی باشد که غفلت این جهانی مانع از لقای ویژه انسانی در روز قیامت می گردد.

۱- حدید /۱۶.

بخش چهل و دوم

اشاره

«اِلهی إِنْ دَعانی اِلَی النّارِ عَظیمُ عِقابِکَ فَقَدْ دَعَانِی اِلَی الجَنَّهِ جَزیلُ ثَوابِکَ».

ترجمه

معبودم! اگر کیفر بزرگ تو مرا به سوی آتش می خواند، ولی پاداش عظیم تو مرا به سوی بهشت دعوت می کند.

واژه ها

عقاب: کیفر.

جزیل: عظیم، نیکو.

ثواب: پاداش، گر چه اصل آن به معنای بازگشت می باشد، ولی در اکثر موارد برای بازگشت کار خوب به کار برده می شود.

شرح

تشویق و توبیخ

در امور تربیتی هم تهدید لازم است و هم بشارت. از این رو در قرآن کریم هر کجا سخن از جهنم به میان آمده نویدی از بهشت هم در کنار آن بوده است، هم کیفر و هم ثواب، هم تحذیر و هم امید، همچنان که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله هم بشیر بود و هم نذیر و اصولاً تربیت انسان نیاز به هر دو دارد، هم تشویق و هم توبیخ.

ص:۲۷۶

قرآن کریم در سوره زمر، حشر و نشر جهنمی ها و بهشتی ها را به صورت تابلوی بسیار گویایی ترسیم می نماید و در سوره محمّد صلی الله علیه و آله هم در مورد سرانجام آنان می فرماید:

«مَثَلُ الْجَنَّهِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیها اَنْهَارٌ مِن ماءٍ غَیْرِ اسِنٍ وَ اَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهُ وَ اَنْهارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّهٍ لِلشَّارِبینَ وَ اَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّی وَ لَهُمْ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَهٌ مِنْ رَبِّهِمْ کَمَنْ هُوَ خالِدٌ فِی النَّارِ وَ سُقُوا ماءً حَمیما فَقَطَّعَ اَمْعَاءَهُمْ»(۱).

(داستان بهشتی که به پرهیزکاران نوید داده شده است، در آن جویبارهایی از آب زلال و جویبارهایی از شیری که مزه اش دگرگون نشود و جویبارهایی از شرابی لذت بخش آشامندگان و جویبارهایی است از عسل تصفیه شده و برای آنان هرگونه میوه ای مهیا است و از مغفرت پروردگار هم برخوردار می شوند، آیا مانند افرادی است که در آتش مخلد بوده، آب جوشان به خوردشان داده شده تا اندرونشان را قطعه قطعه نماید).

در این فقره هم امام در مقابل تهدیدهای جهنم نویدهای بهشت را مطرح می فرماید.

۱- محمّد صلی الله علیه و آله /۱۵.

بخش چهل و سوم

اشاره

«اِلهی فَلَکَ اَسْئَلُ وَ اِلَیْکَ اَبْتَهِلُ وَ اَرْغَبُ وَ اَسئَلُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَجْعَلَنِی مِمَّنْ یُدیمُ ذِکْرَکَ وَ لا یَنْقُضُ عَهْدَکَ وَ لا یَغْفُلُ عَنْ شُکْرِکَ وَ لا یَسْتَخِفُّ بِاَمْرِکَ».

ترجمه

معبودم! بنابراین تنها از تو خواستارم و تنها در پیشگاه تو تضرّع و زاری دارم و درخواست دارم که بر محمّد و خاندانش درود فرستی و مرا از افرادی قرار دهی که به ذکر تو ادامه می دهند و پیمان تو را نمی شکنند و از شکرگزاری تو غفلت نمی ورزند و دستور تو را خوار و سبک نمی شمارند.

واژه ها

اَبْتَهِلُ: تضرّع می کنم، از بهل گرفته شده است.

اَرْغَبُ اِلَیْکَ: زاری می کنم به تو، خواهش می کنم از تو.

شرح

این عبارت را می توان به دو بخش تقسیم کرد که در هر بخشی نکاتی نهفته است:

بخش اوّل

اشاره

۱ - امام علیه السلام پس از آن که بیان داشت که در مقابل شداید و مشکلات تنها لطف و

عنایت الهی کارساز است، از این رو با واژه «فاء» تفریعیه بیان می فرماید که تنها از تو درخواست دارم و در پیشگاه تو تضرّع می نمایم.

۲ - کلمه «لک» مقدم بر «اَسْئَلُ» و کلمه «اِلَیْکَ» هم مقدم بر «اَبْتَهِلُ» آورده شده است، این تقدیم حصر را می رساند، همچنان که در «اِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاکَ نَسْتَعِینُ» گفته شده است؛

یعنی الهی تنها از تو خواستارم و تنها در پیشگاه تو زاری دارم. بنده خدا نه از غیر خدا

درخواستی دارد و نه در مقابل دیگری زاری می نماید، او تاج کرامت بندگی خدا را به افسر شاهنشهی نمی فروشد و گدایی در دوست را به پادشاهی نمی دهد و از او هم جز خودش چیز دیگری نمی خواهد.

هر کسی را سر چیزی و تمنای کسیست

ما به غیر از تو نداریم تمنای دگر

زان که هرگز به جمال تو در آیینه وهم

متصور نشود صورت و بالای دگر

ابتهال برای چیست؟

۳ - ابتهال همان طور که گفته شد به معنای تضرّع و زاری است. حال باید دید خداوند چه نیازی به تضرّع و زاری ما دارد؟ بینوایی در مقابل دیگری تضرّع و زاری می کند برای

آن که دل او را به رحم آورد و سرانجام توجهی کند، اگر تضرّع و زاری نداشته باشد طرف

تحت تأثیر قرار نمی گیرد و قهرا عنایتی نخواهد نمود، ولی خداوند متعال که در معرض حوادث نیست و متأثر از چیزی نمی شود، پس ما چرا زاری کنیم؟ مگر سرور شهیدان حضرت ابا عبداللّه الحسین علیه السلام در دعای عرفه در پیشگاه الوهیت عرضه نمی دارد:

«اِلهی تَقَدَّسَ رِضاکَ اَنْ یَکُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْک فَکَیْفَ یَکُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنّی»(۱).

(معبود من! رضای تو پاک تر از آن است که از طرف خودت علتی داشته باشد، چه رسد که از سوی من علتی برای او باشد).

در پاسخ باید گفت که خداوند متعال تحت تأثیر قرار نمی گیرد و کاملاً مبرای از جهات انسانی و تأثیرات بشری است، همان طور که حضرت می فرماید: ولی تضرّع و

۱- تتمه دعای عرفه.

زاری بر روی انسان نقش بسزایی دارد، تضرّع از طرفی بیانگر نیاز مبرم انسان و اضطرار اوست و از سویی نشانه اتکال و اعتماد او به خداوند است، تضرّع نتیجه از همه بریدن و

به خدا پیوستن است. تضـرّع معلول انقطاع از غیر و اتصال به حق است، تضرّع دل را جلا می دهد و غرور و نخوت را دور می سازد، تضـرّع انسان را بیشتر متوجه خدا ساخته و وابسته به حق می نماید و خلاصه تضرّع آدمی را یکپارچه از کلیه عوامل تهی کرده و به خـدا پیونـد می دهـد. از این رو تضـرّع و زاری در سازندگی انسان نقش دارد. قهرا اجابت خداوند هم منوط به این خودسـازی است و برای این سـاخته شـدن است که آیـات قرآنی بـدان توصـیه فراوانی نمـوده است، حـتی گـاهی برای آن که انسانها به این حالت روحی برسند و از غرور و نخوت رها گردند خداوند متعال ایشان را تأدیب می نماید.

چون خدا خواهد که مان یاری کند

میل ما را جانب زاری کند

ای خنک چشمی که آن گریان اوست

وی همایون دل که آن بریان اوست

آخر هر گریه آخر خنده ایست

مرد آخر بین مبارک بنده ایست

باش چون دولاب نالان چشم تر

تا ز صحن جانت بر روید خضر

مرحمت فرمود سیّد عفو کرد

چون ز جرأت توبه کرد آن روی زرد

اشک خواهی رحم کن براشک بار

رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر

بخش دوم

اشاره

در این بخش پس از درود بر پیامبر اکرم و خاندان او چهار نکته وجود دارد که اینک بدانها اشاره می گردد:

۱ – یاد خدا

اشاره

یاد خدا که نخستین و عالی ترین جلوه عرفانی است در فرهنگ اسلامی با واژه «ذکر» معرفی شده است، ذکر به دو گونه است: زبانی و قلبی، هر دو خوب است و لازم، ولی قلبی به مراتب بهتر و لازمتر است و ذکر زبانی هم می تواند مقدمه ذکر قلبی باشد.

یاد قلبی آن است که انسان به یاد خدا باشد، او را حاضر و ناظر ببیند و خود را در

ص:۲۸۰

محضر او مشاهده کند و این آیه را باور داشته باشد که خداوند می فرماید:

«اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّه َ یَرَی»(۱).

(آیا نمی داند که خداوند می بیند).

یاد خدا فروغی است که از محضر لایزال ربوبی اشراق شده و جان آدمی را منور می سازد. یاد خدا چون آوایی است که انسان را از خواب غفلت بیدار می کند و چون بارانی است که روح او را تطهیر می نماید و چون صیقلی است که زنگار را از دل وی می زداید، یاد خدا چون نسیم دلنوازی است که روح را آرامش می بخشد و چون عطر گلی است که آن را معطر می سازد.

خیالش را چو شو گیرم در آغوش

سحر از بسترم بوی گل آیو

فراموشی از خداوند سبب فراموشی از خود می شود

یاد خدا انسان را متوجه حقیقت هستی، هویت خود، بندگی خویش و هدف از زندگی و آفرینش او می سازد و متقابلاً فراموشی از خدا سبب می شود که انسان از خود فراموش کند و شخصیت خود را نشناسد، همان طور که قرآن کریم فرموده است :

«وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللّه َ فَاَنْساهُمْ اَنْفُسَهُمْ»(۲).

(نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کردند در نتیجه خودشان را از یادشان برد).

برای فهم این آیه باید توجه داشت که شخصیت و اعتبار هر کس بستگی به چیزی دارد. همچنان که اعتبار و شخصیت یک دانشجو بستگی به دانشجو بودن او دارد، اعتبار و شخصیت انسان هم بستگی به عبودیت او دارد. دانشجو اگر علم و استاد را فراموش کرد شخصیت و هویت خود را از دست داده است، انسان هم اگر خدا را فراموش کرد شخصیت و اعتبار خود را از دست داده، به صورت یک موجود بی جان و یا حیران و سردرگم و یا حیوانی یله و رها در می آید.

هدف نهایی از فرض نماز یاد خدا است، همچنان که خداوند متعال به حضرت

۱- علق /۱۴.

۲- حشر /۱۹.

موسی کلیم می فرماید:

«وَ اَقِمِ الصَّلوهَ لِذِکْرِی»(۱).

(نماز را به خاطر یاد من به پا دار).

خداوند متعال هم می فرماید:

«اَلَمْ یَأنِ لِلَّذِینَ امَنُوا اَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِاللّه»(۲).

(آیا برای مؤمنان آن لحظه فرا نرسیده است که دلهایشان برای یاد خدا خشوع ورزد؟)

آری با شنودن یک آیه الهی مانند همین آیه راهزنی دست از راهزنی برداشته و توبه می کند و با تذکر یک ولی الهی بوالهوسی پارسا شده و دست از هوسرانی بر می دارد.

تداوم یاد خدا

برخی در مقاطع خاص و یا گاهگاهی به یاد خدا می افتند، ولی اولیای الهی همیشه به یاد او بوده و حتی برای لحظه ای هم غفلت ندارند.

در گروه اوّل برخی فقط در هنگام سختی و شدت و دفع ضرر خدا را یاد می کنند، ولی وقتی نجات یافتند او را فراموش می کنند، همچنان که قرآن کریم می فرماید:

«فَاِذَا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُااللّه ـ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ اِلَی الْبَرِّ اِذا هُمْ یُشْرِکُونَ»(۳).

(هنگامی که به کشتی نشینند خدا را با دین واعتقاد خالصی خوانند و چون ایشان را به خشکی نجات بخشد شرک می ورزند).

برخی دیگر فقط برای جلب منفعت خدا را خواهند و عبادت کنند و از این رو اگر به منفعت و سودی نرسیدند از خدا رو بر می گردانند. در مورد ایشان قرآن مجید می فرماید:

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّه ـ عَلی حَرْفٍ فَاِنْ اَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ و اِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَهٌ انْقَلَبَ

عَلَی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْاخِرَهَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبینُ»(۴).

(برخی از مردم خدا را یک بعدی عبادت می کنند، از این رو اگر به نعمت و خیری

۱- طه /۱۴.

۲- حدید /۱۶.

۳- عنکبوت /۶۵.

۴- حج /۱۱.

رسند اطمینان خاطر پیدا کنند و اگر فتنه و شرّی به ایشان رسد، روی بر می گردانند، در دنیا و آخرت زیانکار هستند، همین است زیانی آشکار).

گروه سوم هنگامی که بیکار بودند و فراغتی داشتند به یاد خدا می افتند، ولی اگر سرگرم و مشغول باشند خدا را فراموش می کنند. قرآن کریم در این مورد می فرماید:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ امَنُوا لا تُلْهِکُمْ اَمْوالُکُمْ وَلاَ اَوْلاَدُکُمْ عَنْ ذِکْرِاللّه ِوَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ»(۱).

(الا ای اهل ایمان، اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل مسازند و کسانی که غفلت ورزند زیانکار می باشند).

برخی دیگر هم قسمتی از عمر خود را به یاد خدا هستند و در قسمتی دیگر غافل می باشند، تا جوان است در خواب غفلت فرو رفته و تاخت و تاز می کند، ولی وقتی بازنشسته شد هم قسم مسجد و حلیف عبادت می گردد، تا زیباست مشغول طنّازی و جلوه گری است، ولی همین قدر که زیبایی خود را از دست داد و پیر زنی شد اهل حجاب و عفت می گردد.

(البته در صورتی که همراه با توبه باشد همین قدر هم خوب است).

برخی دیگر گاهگاهی فقط به یاد خدا می افتند، ولی خوشا آنان که دائم در نمازند.

تداوم یاد خدا در اسلام

یاد خدا در تمام زندگی تبلور دارد و محدود به زمان و یا مکان خاصی نیست. از زمانی که انسان به دنیا می آید و اذان و اقامه به گوش او گفته می شود تا هنگامی که از این جهان می رود و نماز میت بر او خوانده می شود.

در زندگی مسلمان، یاد خدا در کلیه شئون زندگی خود را نشان می دهد، در فقر و غنا، در بیماری و سلامتی وحتی در شب زفاف و عروسی.

نماز که مهمترین فریضه الهی است حافظ و نگهبان یاد خدا در شبانه روز و طول زندگی انسان است و عالی ترین وسیله قرب به ساحت مقدس پروردگاری می باشد.

قرآن کریم دستور به ذکر فراوان الهی دارد و می فرماید:

ص:۲۸۳

۱- منافقون /۹.

«یا اَیُّهَا الَّذِینَ امَنُوا اذْکُرُوا اللّه ـَ ذِکْرا کَثِیرا * و سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ اَصیلاً»(۱).

(ای افرادی که ایمان آوردید ذکر خدا بسیار کنید و صبح و شام به تسبیح و تنزیه او بپردازید).

امیرالمؤمنین توصیه زیادی به ذکر فراوان الهی فرموده و یکی از صفات پرهیزکاران را چنین بیان می کند که:

«وَ هَمْهَمَتْ بِذِکْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ»(۲).

(همیشه لبهای ایشان به ذکر پروردگارشان مترنم است).

در این عبارت اشاره به ذکر زبانی است گر چه ذکر قلبی از اهمیت بیشتری برخوردار است، ولی «هَمْهَمَتْ و شفاهُهُمْ» دلالت بر ذکر زبانی دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اِنّ مِنْ اَشَدِّ مَا افْتَرَضَ اللّه ُ عَلی خَلْقِهِ ثَلاثـا، اِنْصافَ الْمَرءِ مِنْ نَفْسِهِ حَتّی لاَیَرْضی لأخِیهِ مِنْ نَفْسِهِ اِلاّ بِما یَرْضی لِنَفْسِهِ مِنْهُ وَ مُوَاساةَ الأَخِ فِی الْمَالِ وَ ذِکْرَ اللّه ِ عَلی کُلِّ حالٍ، لَیْسَ سُبحانَ اللّه ِ وَ الحَمدُ للّه ِ وَ لکِنْ عِنْدَ ما حَرَّمَ اللّه ُ عَلَیْهِ فَیَدَعُهُ»(۳).

(همانا از سخت ترین واجبات خدا بر خلقش سه چیز است: انصاف دادن انسان از سوی خود تا آنجا که نپسندد برای برادر دینی اش چیزی برسد مگر مانند آنچه را که می پسندد برای خودش از سوی برادر دینی اش برسد و مواسات نمودن با برادر دینی در مال و ذکر خداوند در هر حال، منظور سبحان اللّه والحمد للّه نیست، بلکه مراد یاد خدا

است در کنار هر محرّم الهی که در نتیجه آن را رها نماید).

گر چه ذکر زبانی خداوند اهمیت دارد، ولی از این روایت استفاده می شود که آنچه مهمترین فریضه خدایی است یاد الهی در کنار هر حرام است، به طوری که رادع و مانع انسان از گناه باشد.

الکسیس کارل می گوید: صبح نیایش کردن و بقیه روز را همچون یک وحشی به سر

۱- احزاب /۴۰ - ۴۱.

۲- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۳- اصول کافی، ج۳، ص ۲۴۷.

بردن کاری بیهوده است.(۱)

۲ – رعایت پیمان الهی

پیمـان نخستین و همگانی الهی، همان طور که از آیه میثاق و جمله «اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ»(۲) و همچنین از آیه عهـد و جمله «اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَیْکُمْ»(۳) اسـتفاده می شود، عبارت از ایمان به ربوبیت و عبودیت در پیشـگاه خدا و نفی ربوبیت از هر موجود دیگر وعبودیت در مقابـل شـیطان است. نخستین پیـام پیامبران الهی هم نغمه زیبای توحیـد بوده که کلیه حقائق اعتقادی و تعالیم اخلاقی ایشان هم در ذیل همین پیام

منـدرج می باشـد، قرآن کریم هم لـبریز از توحیـد و دعـوت بـدان است به طوری که کلیه مطـالب آن در محور توحیـد و نفی شرک دور می زنـد و از دیدگاه این کتاب آسـمانی شـرک ظلمی بزرگ بوده(۴) که به هیـچ وجه بخشوده نمی شود(۵) مگر آن که انسان توبه کند و ایمان آورده وعمل صالح انجام دهد.(۶)

ابعـاد گونـاگون توحیـد در کتب اعتقـادی و تفسیری و در رأس آنهـا قرآن کریم مسـطور است، چه توحیـد ذاتی، چه تـوحید صفاتی و چه توحید افعالی، چه در ارتباط با خالقیت الهی و چه در رابطه با ربوبیت او، چه در تکوین و چه در تشریع. از طرفی دیگر لازمه اعتقاد و ایمان صـحیح، توحید در بندگی هم هست، چه در عبادت و چه در اطاعت. و یک فرد مسلمان هم باید از نظر اعتقادی موحـد باشد و هم از نظر عملی، غیر از خداوند متعال خالق و رازقی را نشـناسد و از غیر او اصالتا اطاعت ننموده و به غیر او عبادتی نداشته باشد. حال این غیر چه قیصر باشد چه مسیح، چه بت باشد و چه پیامبر. از این رو

غلو کنندگان نسبت به پیامبر و ائمه اطهار از دایره موحدان و مسلمانان خارج و در زمره

کفّار محسوب می گردند.

این عهـد الهی که توحیـد و یکتا پرستی باشـد، هم توسط وجدان و فطرت بشـری و هم به وسـیله عقل و اسـتدلال انسانی و هم توسط انبیاء و پیامبران الهی و هم به وسیله کتب و

۱- نیایش، ص ۱۷.

۲- اعراف /۱۷۲.

۳- یس /۶۰.

۴- لقمان /۱۳.

۵- نساء /۴۸.

۶- فرقان/۷۰.

صحف آسمانی تبیین شده است.

در سطح وسیعتر و گسترده تر پیمان و میثاق الهی با بندگان عبارت از اطاعت از اوامر و نواهی اوست که به تعبیر دیگری اسلام و تسلیم در مقابل پروردگار متعال نامیده می شود.

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل آیه مبارکه «وَاذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّه ِ عَلَیْکُمْ وَ میثَاقَهُ الَّذی

وَاثَقَکُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا»(۱) می فرماید: این همان میثاقی است که خداوند متعال بر پایه اسلام گرفته است، همان طوری که تذکر او با عبارت «سَمِعْنَا وَ اَطَعْنَا» افاده همین مطلب را می کند، زیرا منظور شنودن مطلق و اطاعت مطلقه ای است که عبارت از اسلام و تسلیم در مقابل خداوند باشد.(۲)

حال که پیمان ویژه و همچنین پیمان عمومی پروردگار با بندگان معلوم شد، نقض هر پیمان هم مشخص می باشد، قهرا نقض توحید در مرحله عالی عصیان قرار دارد ونقض گناهان دیگر هر کدام در مرحله خاص خود قرار دارند و باید از همه آنها به خداوند پناه برد.

شکر و سپاس پروردگاری

اشاره

سومین خواسته امام علیه السلام از محضر مقدس پروردگاری آن است که غفلت از شکر و سپاس او نورزد. شکر از نظر لغت ثنا و ستایش در مقابل نعمت است، در مجمع فرموده است: شکر اعتراف به نعمت است با نوعی تعظیم. راغب گوید: شکر یادآوری نعمت و اظهار آن است، ضد آن کفر به معنای نسیان و پوشاندن نعمت است.(۳)

ابعاد شکر: شکر را در سه بعد می توان معرفی کرد: شکر قلب، شکر زبان و شکر

جوارح. شکر قلب عبارت از یادآوری نعمت و توجه به آن است، شکر زبان ثناگویی در مقابل نعمت است و شکر سایر جوارح عبارت از مکافات نعمت به قدر قدرت است یا

۱- مائده /۷.

۲- تفسیر المیزان، ج۵، ص ۲۳۱.

۳- قاموس قرآن، ج۴، ص ۶۲.

به تعبیر دیگر به کار بردن آن عضو و جارحه در موردی که برای آن آفریده شده است.

امام صادق علیه السلام در مورد شکر قلبی می فرماید:

«مَنْ اَنْعَمَ اللّه ُعَلَيْهِ بِنِعْمَهٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ اَدَّى شُكْرَهَا»(1).

(هر کس که با قلب خویش شناخت نعمتی را که خداوند متعال به او انعام نموده است، شکر آن نعمت را به جا آورده است).

و در مورد شکر زبانی می فرماید:

«شُكْرُ كُلِّ نِعْمَهٍ وَ اِنْ عَظُمَتْ اَنْ تَحْمَدَ اللّه َ»(2).

(شکر هر نعمتی هر چه که بزرگ باشد، آن است که حمد خدای را گویی).

و در مورد شکر با جوارح می فرماید:

«شُكْرِالنِّعَم اِجْتِنابُ الْمَحَارِمِ وَ تَمَامُ الشُّكْرِقَوْلُ الرَّجُلِ الْحَمدُ للّه ِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»(3).

(شکر نعمتها عبارت از پرهیز از گناهان است و شکر تمام آن است که انسان بگوید: الحمد للّه رب العالمین (هر سپاسی از آن پروردگار جهانیان است).

غزالی، پس از آن که بیان می دارد که شکر از جمله مقام سالکان می باشد، توضیح می دهد که شکر تشکیل می شود از علم و حال و عمل. علم عبارت از شناخت نعمت از سوی منعم است. حال عبارت از فرح و شادمانی مخصوصی است که از انعام او پدید می آید و عمل هم عبارت است از اقدام به آنچه مقصود و منظور منعم و محبوب او می باشد. بعد از آن بیان می کند که عمل به دو چیز تعلق پیدا می کند، زبان و جوارح. در

این مورد توضیح می دهد که عمل قلبی آن است که انسان تصمیم بگیرد که به تمامی مخلوقات الهی خیر برساند وعمل زبانی عبارت از آن است که با زبان مترنم به شکرگزاری و سپاس خداوندی باشد و عمل با سایر جوارح هم آن است که نعمتهای الهی را در راه طاعت او به کار برده و مباد این که در مسیر معصیت او به کار برد، به طوری که شکر چشم عبارت از چشم پوشی از عیب مسلمانان است که دیده و شکر گوش هم

۱- المحجه البیضاء، ج۷، ص ۱۵۲، نقل از اصول کافی.

۲- المحجه البیضاء، ج۷، ص ۱۴۹، نقل از اصول کافی.

۳- المحجه البیضاء، ج۷، ص ۱۴۹، نقل از اصول کافی.

پرده پوشی از عیوب آنانی است که شنوده.(۱)

تو را تیشه دادم که هیزم شکن

نگفتم که دیوار مسجد بکن

زبان آمد از بهر شکر و سپاس

به غیبت نگرداندش حق شناس

گذرگاه قرآن و پندست گوش

به بهتان و باطل شنیدن مکوش

فضیلت شکر: پیامبر اکرم در مورد فضیلت شکر می فرماید:

«اَلایمانُ نِصْفانِ: نِصفٌ فِی الصَّبْرِ وَ نِصفٌ فِی الشُّکْرِ»(۲).

(ایمان دارای دو قسمت است، نیمی از آن در صبر است و نیمی از آن در شکر).

و نیز می فرماید:

«اَلطّاعِمُ الشّاکِرُ لَهُ مِنَ الاَجْرِ کَاَجْرِ الصّائِمِ الْمُحْتَسِبِ وَالْمُعافَی، الشّاکِرُ لَهُ مِنَ الاَجرِ کَاَجْرِ الْمُبْتَلی الصّابِرِ والْمُعْطَی الشّاکِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ کَاَجْرِ المَحْرُومِ الْقانِعِ»(۳).

(ثواب کسی که غذا می خورد و شکر به جا می آورد به مانند ثواب کسی است که برای خدا روزه می دارد و اجر شخصی که سلامت است و شاکر می باشد به مانند اجر شخصی است که گرفتار است و صبر می ورزد و پاداش فردی که به او نعمت داده و شکر می کند به مانند پاداش فردی است که محروم است و قناعت می نماید).

شکر وسپاس لازمه اخلاق انسانی و ادب اوست. هر چه فهم او بالاتر باشد شکر او نسبت به منعم بیشتر خواهد بود؛ از این رو خداوند متعال می فرماید:

«وَ لَقَدْ اتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَهَ اَنِ اشْکُرْ لِلّه ِ وَ مَنْ یَشْکُرْ فَاِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ کَفَرَ فَاِنَّ اللّه َ غَنِیٌّ حَمیدٌ»(۴).

(به لقمان حکمت را عنایت کردیم، این که شکر خداوند را به جا آور، هر آن کس که سپاس خداوند را انجام دهد به نفع خودش اقدام کرده و کسی که کفران بورزد همانا خداوند بی نیازی پسندیده خصال است).

۱- المحجه البیضاء، ج۷، ص۱۴۴ - ۱۴۸ به صورت اختصار.

۲- ینابیع الحکمه، ج۳، ص ۳۳۸.

۳- ینابیع الحکمه، ج۳، ص ۳۳۱؛ همچنین المحجه البیضاء، به نقل احیاءالعلوم از ترمذی و ابن ماجه.

۴- لقمان /۱۲.

از قرآن کریم استفاده می شود که شکرگزاری لازمه حکمت است، همچنان که کفران همراه با جهالت می باشد.

آدم غافل به مانند حیوانی است که انعام را می بیند، ولی صاحب نعمت را نمی شناسد و آدم معصیت کار چون ناسپاسی است که نمک را می خورد و نمکدان را می شکند، ولی بنده شاکر چونان میهمان ارزنده ای است که در کنار سفره نشسته و سپاس صاحبخانه را به جا می آورد.

نتیجه شکر: شکر باعث زیادی نعمت و دوام آن است، همان طور که خداوند متعال می فرماید:

«وَ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ لَئِنْ شَکَرْتُمْ لَأَزِیدَنَّکُمْ وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابِی لَشَدِیدٌ»(۱).

(پروردگار شما اعلام نموده است اگر شکرگزاری کردید همانا نعمت را بر شما زیاد گردانم و اگر کفران ورزیدید همانا عذاب من سخت و دشوار است).

نکته جالب توجه تاکید به وسیله کلمه «وَ اِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکُمْ» است.

امیر مؤمنان می فرماید:

«ما کَانَ اللّه ُلِیَفْتَحَ عَلی عَبدٍ بَابَ الشُّکْرِ وَ یُغْلِقَ عَنْهُ بابَ الزِّیادَهِ و...»(۲).

(خداوند متعال بر بنده ای باب شکر را باز ننموده است که باب زیاده را بر او بسته باشد).

و نیز می فرماید:

«الشُّکرُ زِینَهُ الرَّخَاءِ وَ حِصنُ النَّعمَاءِ»(۳).

(شکرگزاری زینت فراخی است و حصار برای نعمتهاست (که آنها را از زوال و آفت محفوظ می دارد).

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اَلشُّکْرُ زِیادَهٌ فِی النِّعَمِ وَ اَمَانٌ مِنَ الْغِیَرِ»(۴).

۱- ابراهیم /۷.
۲- نهج البلاغه، حکمت ۴۲۷.
۳- ینابیع الحکمه، ج۳، ص ۳۴۲.
۴- ینابیع الحکمه، ج۳، ص۳۳۳.

(شکر موجب زیادتی در نعمتها گردیده و باعث حفاظت از تغییر حال و تبدیل خوبی به فساد می باشد).

شکر باعث نجات از آتش جهنم است، همچنان که خداوند متعال می فرماید:

«مَا یَفْعَلُ اللّه ُ بِعَذَابِکُمْ اِنْ شَکَرْتُمْ وَ امَنْتُمْ»(۱).

(خداوند با عذاب شما چه کار دارد اگر شما شکرگزاری کردید و ایمان آوردید).

کفران نعمت

به همان اندازه که شکر و سپاس از نعم ارزنده است کفران و ناسپاسی قبیح و زشت است. کفران نعمت همچنان که امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید: حکایت از پستی و لئامت انسان می نماید(۲) و همان طوری که شکر وسپاس باعث زیادی نعمت می گردد، کفران و ناسپاسی موجب تغییر آن می شود.(۳)

امام سجاد می فرماید: ترک شکر از گناهانی است که موجب تغییر نعمت می گردد(۴) و امام رضا علیه السلام می فرماید: کفران نعمت گناهی است که کیفر آن از هر گناهی سریع تر می رسد.(۵)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که نعمتی به شما رسید نعمتهای دورتر را به واسطه شکر اندک از خود طرد نکنید؛ یعنی اگر در مقابل نعمتهای قریب سپاس گزاری کردید نعمتهای بعید هم به شما می رسد واگر سپاسی به جا نیاوردید از نعمتهای دورتر محروم می گردید(۶) و نیز می فرماید:

«زَوَالُ النِّعَمِ بِمَنْعِ حُقوقِ اللّه ِ منها وَالتَّقْصِیرِ فِی شُکرها»(۷).

(زوال نعمتها به واسطه منع و عدم پرداخت حقوق الهی است که به آنها تعلق گرفته

است و به سبب تقصیر در شکر و سپاس نسبت بدانهاست).

شکر و عبادت

هدف از عبادت از منظر اشخاص گوناگون مختلف است، برخی خدا را به واسطه ترس از جهنم عبادت می کنند و برخی به واسطه اشتیاق به بهشت. ولی

۱- نساء /۱۴۷.

۲- ینابیع الحکمه، ج۳، ص۳۴۲.

۳- ینابیع الحکمه، ج۳، ص۳۴۳.

۴- ینابیع الحکمه، ج۳، ص۳۳۹.

۵- ینابیع الحکمه، ج۳، ص ۳۴۰.

۶- ینابیع الحکمه، ج۳، ج۳، ص۳۳۸.

۷- ینابیع الحکمه، ج۳، ص۳۴۳.

هدف اولیای الهی از عبادت شکر و سپاس در پیشگاه احدیت است، این گونه افراد را امیر مؤمنان علیه السلامآزادگان نامیده و عبادت آنها را «عِبادَةُ الأحرار»(۱) معرفی می فرماید. و به حق اینان آزاد از هر چیز حتی از خود بوده و فقط بنده و شیفته پروردگار می باشند.

دو خاطره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۱ – امام باقر علیه السلام می فرماید: شبی پیامبر خدا در منزل عائشه بود، عائشه به ایشان گفت: چرا این همه خود را به زحمت می اندازی، در صورتی که خداوند گناه قبل و بعد تو را بخشوده است؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اَلا أکُونُ عَبْدا شَکُورًا؟»؛ آیا بنده ای سپاسگزار نباشم؟!

و نیز آن حضرت می فرماید که رسول اکرم آن قدر روی پای خویش به عبادت ایستاد تا پاهایش ورم کرد که خداوند متعال در قرآن کریم به او فرمود: «طه * ما اَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْقُرآنَ لِتَشْقی»(۲)؛ (طه ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که به رنج افتی)(۳).

۲ – امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر اکرم در سفری بر روی شتر خود سوار بود و می رفت، ناگهان از شتر پیاده شد و بر روی زمین به سجده افتاد تا آن که پنج سجده انجام

داد. سپس سوار شد و به راه ادامه داد، برخی از یاران علت امر را سؤال نمودند و گفتند:

یا رسول اللّه کاری کردی که تاکنون بدین گونه انجام نداده بودی، حضرت فرمود: آری، جبرئیل آمد و بشارتهایی از سوی پروردگارم را بیان نمود؛ از این رو من هم برای هر یک

از آنها سجده ای به جا آوردم.(۴)

شکر شایسته

امام صادق علیه السلام می فرماید: خداوند متعال به موسی کلیم فرمود: آن طور که شایسته است شکر و سپاس به جا آور.

موسی علیه السلام گفت: پروردگارا چگونه شکر به جا آورم که شایسته تو باشد، در حالی که

۱– نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۳۷.

۲– طه /۱ – ۲.

۳– اصول کافی، ج۲، ص۹۵، روایت ۶؛ المحجه البیضاء، ج۷، ص۱۴۴.

۴– ینابیع الحکمه، ج۳، ص۳۳۵.

هیچ گونه شکری نمی توانم به جا آورم مگر آن که توفیق همان شکر را تو داده ای.

خداوند فرمود: هم اکنون که تو توجه بدین مطلب داری شکر را به جای آوردی.(۱)

انسان برای کار خوبی هم که خودش انجام داده است بایـد سـپاس الهی را به جا آورد؛ زیرا کلیه ابزار خوبی و انجام آن از آن خداست، سلامتی را او داده که عبادت می کنیم،

ثروت را او داده که انفاق می کنیم، توفیق را هم او داده که در راه خیر گام بر می داریم؛ از این رو امام صادق علیه السـلامـی فرماید:

«اِذا اَحْسَنْتُمْ فَاحْمِدُوا اللّه وَ اِذا اَسَأتُمْ فَاسْتَغْفِروا اللّه»(۲).

(هنگامی که خوبی کردید سپاس خدا را به جا آورید و زمانی که بدی انجام دادید از خداوند درخواست آمرزش کنید).

انگیزه شکر

اشاره

عوامل متعددی سبب می شود که انسان بنده شاکری باشد که اینک به برخی از آنها اشاره می گردد:

۱ – توجه به نعمتهای الهی

همچنان که در روان شناسی مسلّم است حرکات ظاهری انسان برخاسته از باورهای قلبی اوست؛ از این رو شناخت و شکر قلبی مقدم بر شکر و سپاس زبان و جوارح است، در همین مورد باید توجه داشت که غفلت، آفت بزرگی است که انسان را از شکر الهی باز می دارد و از این رو امام علیه السلام از آن به خدا پناه می برد.

اگر انسان قـدری دقت کنـد مشاهـده می کنـد که پیوسـته مرهون الطاف و عنایات خـدایی است. توجه وقتی پدید می آید که انسان هر نعمتی را با فقـدان آن مقایسه نماید، یک ضـربان تند قلب آدمی را بیچاره می کند، یک تنگی نفس به کلی آرامش را از او سـلب می سـازد و یـک درد کلیه فریـادش را بلنـد می سـازد، این که انسـان بـا آرامش مخصـوص شب را تـا صـبح به استراحت می پردازد و صـبح تـا غروب به کـار و کوشـش، خود یکی از ارزنـده ترین نعمتهـاست. در کنـار این نعمت، صـدها نعمت معنوی مانند ایمان و معرفت، و یا مادی مانند امنیت و رفاه نسبی، هزاران شکر و سپاس را ایجاب می کند.

۲ – سطح انتظار عاقلانه و منطقی

برخی توجه به ماهیت جهان ندارند، گمان می کنند

ص:۲۹۲

۱- ینابیع الحکمه، ج۳، ص ۳۳۶.

۲- ینابیع الحکمه، ج۳، ص ۳۳۸.

در دنیا هیچ گونه نگرانی و مشکلی نباید باشد. همیشه صحیح و سالم باشند و به کلیه خواستها و حتی هوی و هوسهای خود برسند، از این رو وقتی به مشکل یا کمبودی برخورد می کنند زبان به شِکوه می گشایند و ناشکری آغاز می کنند و حال این که این جهان مادی لوازمی دارد که توأم با سرشت اوست، یکی روزی به دنیا می آید و روز دیگری می میرد و قهرا مرگ حق است و ضروری، دنیا همواره همراه با تلخیها و شیرینی هاست و زندگی هم صبر و مبارزه و پیشرفت، آدمی باید با متانت و تحمل در میان سنگلاخ زندگی گامی برداشته و به جلو رود.

۳ – نگاه به پایین تر از خود

انسان اگر به پایین تر از خود بنگرد، اضافه بر آن که احساسات او تحریک شده و نسبت به همنوع خود خدمت می نماید، از نعمتهایی هم که برخوردار است خرسند شده و قدردان خداوند می گردد، ولی اگر به بالاتر از خود نگاه کرد همیشه رنج برده حسادت می ورزد و نسبت به نعمتهایی که به او عنایت شده است بی اعتنا خواهد بود. دیل کارنگی می گوید: در جایی دیدم نوشته بود، روزی کفش نداشتم، ناراحت بودم، چشمم افتاد به شخصی که پا نداشت، از داشتن پا خرسند شدم، به طوری که نداشتن کفش فراموشم شد. آن گاه این موضوع را نوشته، بالای آینه منزلم نصب کردم تا پیوسته آن را نگاه کنم.

البته این موضوع در مورد امور مادی و شخصی صادق است و گرنه در امور معنوی و اجتماعی باید پیوسته در صدد ارتقا بود. در عبادت و فضیلت به برتر از خود نگاه کرد تا

رغبت بیشتری به فضائل داشت و در مورد رشد اجتماعی به جامعه ای مترقی تر نگریست تا موجب رشد اجتماع خویش گردد.

۴ – شناخت عوامل بدیها و کاستیها

برخی از مردم به نوعی جبری هستند؛ از این رو همه بدیها را به خداوند نسبت می دهند، در حالی که ظلمها وخیانتها مربوط به همنوعان خود ماست، اگر یک کودک افریقایی از گرسنگی می نالد و از کمبود دارو به خود می پیچد به واسطه آن است که غرب معادن الماس او را می رباید و اگر یک بینوای ایرانی

در زندگی اولیه نیازمند است به سبب آن است که نفت او را کشورهای سرمایه داری به

قیمت نـاچیزی می خرنـد و در مقابـل، کالای خود را به گرانترین قیمت می فروشـند، در کنار آنـدر گرانـد لنـدن خون هزاران هندی پامال شده و برای تأمین پارکهای امریکا حق میلیونها

شرقی، در کنار برج ایفل فرانسه دسترنـج میلیونها الجزایری است و در میان تونلهای ایتالیا حق هزاران لیبیایی، این جاست که به این نکته می رسیم که:

«ما رایتُ نِعمَه مَوفُورَهً اِلّا وَ فِی جَنْبِها حَقٌّ مُضیّع».

(هیچ نعمت انبوهی را ندیدم مگر آن که در کنارش حقی ضایع شده بود).

به صورت خلاـصه بایـد توجه داشت که خداونـد انسان را مختار آفریـده است، عامل بـدیها گاهی خودمان هستیم و ضـعفها و جهالتهای ما، گاهی دیگران هستند و ظلمها و جنایتهای آنان و گاهی عوارض قهری زندگی و جهان مادی.

این آیه قرآن را دقت کنیم که خداوند می فرماید:

«وَ ما کَانَ اللّه ُلِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا اَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»(۱).

(خداوند به ایشان ظلم نمی کند، و لکن آنها هستند که به خودشان ستم می نمایند).

شکر و شکوی

نقطه مقابل شـکر، شـکوی است، برخی پیوسته شکوه دارند، از روزگار می نالند، سفره غم خود را نزد دوست و دشمن باز می کننـد. این گونه افراد هم محیـط اطراف خود را پر از رنـج می سازنـد، هم جـامعه را بـدبین می کننـد و هم به خودشـان ضـربه روحی وارد می سازنـد، به طوری که نـاله کردن به صورت یک بیماری در ایشان مزمن می گردد و به صورت افرادی بـدبین، بـدگو و ناسپاس در می آیند. برعکس، قرآن کریم با بهترین روش روان شـناسانه وضـعیت قبلی رسول اکرم را یادآور شده و می فرماید:

«وَ اَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ»(۲).

(و نعمت پروردگارت را بازگو کن).

شکر عملی

همان طور که گفتیم شکر را باید در سه بعد بیان نمود: قلبی، زبانی و عملی. شکر از قلب شروع می شود و در عمل شکوفا می گردد. برخی تنها به شکر زبانی قناعت می کنند و در عمل هیچ بروز و ظهوری ندارند، کنار سفره ای نشسته و شکم ازغذا

۱- عنکبوت /۴۰.

۲- ضحی /۱۱.

انباشته و در پایان با زبان شکری به جا آورده، ولی هیچ گونه انفاقی به مستمند و بینوا ننموده و... امام امیرالمؤمنین می فرماید:

«شُکْرُ الْمُؤمِنِ یَظْهَرُ فِی عَمَلِه - شُکْرُ المنافِقِ لا یَتَجاوَزُ لِسانَه»(۱).

(شکر مؤمن ظاهر می شود درکردارش - شکر منافق از زبانش تجاوز نمی نماید).

دیگری نعمت الهی را در مسیر گناه به کار می برد و به جای شکر آن، کفران می ورزد. جوانی را به عیاشی می گذراند، ثروت را صرف حرام و مال اندوزی می کند و ریاست را برای خود خواهی وغرور به کار می برد، امیرالمؤمنین در مورد این گونه افراد می فرماید:

«مَنِ اسْتَعَانَ بِالنِّعْمَهِ عَلَی الْمَعْصِیَهِ فَهُوَ الکَفُورُ»(۲).

(هر کس که برای انجام معصیت از نعمت بهره برداری کند او کفران گر است).

شکرگزاری در سطح کلان کشوری

اگر به صورت عمیق و عالمانه به مفهوم شکر بنگریم و توجه داشته باشیم که شکر عملی عبارت از به کار بردن هر نعمت در مسیر صحیح آن است، به این نکته می رسیم که دایره شکر بسیار وسیع و گسترده است، به طوری که شامل زندگی فردی و اجتماعی ما می گردد و کلیه کمبودهای ما در اثر ناسپاسی است، لازمه شکر استفاده صحیح از استعدادهای انسانی، نیروی جوان ملی، ذخائر و معادن و منابع طبیعی و کلیه نیروهای بالقوه کشوری است و متقابلاً عدم بهره برداری صحیح از آنها و هرز دادن آنها کفران نعمتهای الهی می باشد.

علت پیشرفت و سقوط کشورها

ممکن است مردم برخی از کشورها از نظر اعتقادی کافر باشند، ولی اگر به نحو صحیح و عالمانه از ذخایر الهی بهره برداری کنند به نتایج برسند و متقابلاًـ اگر اهالی برخی دیگر از نظر اعتقادی مؤمن وحتی شاکر باشند، ولی به علت عدم آگاهی از ذخایر خدادادی بهره برداری صحیح از نعمتهای الهی ننموده و به نتیجه نرسند، از این رو ممکن است برخی شکر اعتقادی داشته باشند، ولی مبتلا به کفران عملی باشند و متقابلاً برخی کفر اعتقادی داشته باشند و واجد سپاس عملی باشند و در هر بعد به نتایج مثبت و یا منفی آن نائل گردند.

ص:۲۹۵

۱- ینابیع الحکمه، ج۳، ص۳۴۳.

۲- ینابیع الحکمه، ج۳، ص۳۴۴.

با کمال تأسف مردم مسلمان جهان گر چه از نظر اعتقادی دارای مزایایی می باشند، ولی از نظر عملی نسبت به نعمتهای الهی گرفتار ناسپاسی هستند و از آنها استفاده صحیح نمی کنند، یا نمی دانند و یا نمی خواهند و یا استعمار نمی گذارد و قهرا نتیجه کفران دامنگیر آنها شده و می شود، اگر در مورد نیروی فراوان انسانی شکرگزاری کرده و

وحدت کلمه می داشتند، ضعیف و ناتوان نبودند، اگر از نیروی طبیعی بهره برداری صحیح وعالمانه می کردند نفت و سایر ذخائر خود را با قیمت نازل و ثمن بخس نمی فروختند، اگر به کرامت اسلامی و انسانی خود توجه داشتند و در مقابل هویت اسلامی سپاسگزاری می کردند، غرب زده و خود باخته آن نمی شدند.

و به طور کلی قرآن می فرماید:

«وَ اَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَهِ لَاَسْقَیْنَاهُم ماءً غَدَقا»(۱).

(و اگر بر طریقه (ایمان) پایدار بودند آب فراوان (و رزق وسیع) نصیب آنها می کردیم).

شکر قلبی یک مسلمان آن است که واقعا به ایمان ببالد و افتخار داشته باشد، شکر زبانی یک مسلمان آن است که همه جا آن را بازگو کند و در تمامی شعارها اظهار نماید و

شکر عملی یک مسلمان هم آن است که بر پایه دستورهای اسلامی عمل کند و از نعمتهای الهی به نحو صحیح بهره برداری نماید و اگر این سه جهت را مسلمانان رعایت می کردند سرآمد جهانیان بودند که فرمود:

«وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنِینَ»(۲).

(و سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترین افراد هستید اگر مؤمن باشید).

استخفاف دینی

«وَ لایَسْتَخِفُّ بِاَمْرِکَ» استخفاف امر الهی عبارت از سبک شمردن دستور خداست. استخفاف را می توان در دو بعد مطرح نمود: یکی سبک شمردن دین الهی و دیگر سبک شمردن دستورهای الهی، اولی در حد کفر است و به شدّت مذموم می باشد.

۱- جن/۱۶.

۲- آل عمران /۱۳۹.

در همین رابطه باید گفت برخی حدود را رعایت نمی کنند و نسبت به دین زبان به سخریه می گشایند، این گونه افراد گرچه ممکن است ادعای مسلمانی هم بکنند، ولی در نهایت بی ادبی و بی شرمی هستند که در مسخره بازی های خود نام دین را مطرح می کنند و به آن طنز و غمزه دارند.

قرآن کریم می فرماید:

«اَبِاللّه ِوَ ایاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ؟!»(۱).

(آیا به خدا و آیات او و پیامبرش مسخره می کردید؟!)

و اما در مورد استخفاف به اوامر الهی: ترک دستورهای الهی ممکن است عوامل گوناگونی داشته باشد. یکی طغیان و سرکشی است، دیگری هوی و هوس نفسانی است و سومی هم سبک شمردن و بی اعتنایی یا تنبلی است. گاهی شخص نه عناد دارد و نه هوی و هوس او ایجاب می کند، بلکه صرف استخفاف و بی اعتنایی سبب ترک واجب یا نقصان آن می گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

«إنِّی اَخافُ عَلَیْکُم اسْتِخْفافا بالدِّین»(۲).

(من می ترسم بر شما از این که دین را سبک بشمارید).

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اِیّاکُمْ وَ الْغَفْلَه فَاِنَّهُ مَنْ غَفَلَ فَاِنَّما یَغْفلُ عَنْ نَفْسِهِ وَ اِیّاکُمْ وَ التَّهاوُن بِاَمرِاللّه عَزَّ وَجَلَّ فَاِنَّهُ

مَن تَهاوَنَ بِاَمْرِاللّه ِاَهانَهُ اللّه ُیَوْمَ الْقیامَه»(۳).

(بپرهیزید از این که مبادا غفلت ورزید، زیرا هر کس که غفلت ورزد از (هویت ومنافع) خودش غفلت نموده و بپرهیزید از این که سهل انگاری در دستور و کاری که مربوط به خداست بورزید؛ زیرا هر کس در کار خدایی سهل انگاری کند خداوند متعال هم او را در روز قیامت پست می دارد).

۱- توبه /۶۵.

۲- بحار الأنوار، ج۷۲، ص۲۲۷.

۳- بحار الأنوار، ج۷۲، ص۲۲۷.

برخی در موضوعات دنیوی حداکثر اهتمام را دارند، ولی در امور دینی سهل انگار می باشند، اگر صفری از ارقام چکی که دارد کم باشد به خوبی متوجه می شود، ولی اگر قرائتش باطل باشد توجهی ندارد، نماز را می خواند، ولی در آخر وقت آن هم با رکوع و سجودی ناقص، همیشه دنیا را مقدم بر دین می شمارد و کار را بر نماز، نقطه مقابل افرادی که اهتمام فراوان به امر دین خود داشته وهمیشه دنیا را به سمت دین توجیه می کنند، همان طور که امیر مؤمنان علیه السلام به محمّد بن ابی بکر می فرماید:

«وَ اعْلَمْ اَنَّ کُلَّ شَیْ ءٍ مِنْ عَمَلِکَ تَبَعٌ لِصَلَاتِکَ»(۱).

(و بدان که هر چیزی از کارهای تو باید بعد از نماز تو باشد، به طوری که نماز را مقدم بر هر کاری بداری).

و در حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ لا یَرِدُ عَلَیَّ الْحَوْضَ لا وَ اللّه »(۲).

(هر کس که نمازش را پست شمرد به نزد من در کنار حوض کوثر وارد نمی شود، نه به خدا!).

ص:۲۹۸

۱- نهج البلاغه، نامه ۲۷.

۲- مجمع البحرین، ج۵، ص۴۸.

بخش چهل و چهارم

اشاره

«اِلهی وَ اَلْحِقْنِی(۱) بِنُورِ عِزِّکَ الْاَبْهَجِ فَاَکُونَ لَکَ عارِفا وَ عَنْ سِواکَ مُنْحَرِفا وَ مِنْکَ خائِفا مُراقِبا یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ وَصَلَّی اللّه ُعَلی مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ وَ الِهِ الطّاهِرینَ وَسَلَّمَ تَسْلِیما کَثِیرا».

ترجمه

معبودم! مرا به پرفروغ ترین نور عزّتت ملحق فرما تا عارف برای تو بوده و از غیر تو رویگران باشم و تنها از تو بترسم ومراقبت اوامر تو را نمایم ای صاحب جلال و اکرام، و

درود خداوند بر محمّد پیامبر او وخاندان طاهرینش و سلام خدا بر آنان؛ سلامی فراوان.

واژه ها

نور: راغب گوید: نور عبارت از روشنایی منتشری است که به دیدن کمک کند.(۲) اقرب الموارد گوید: آنچه چیزها را آشکار می کند.(۳) المیزان مانند تعریف سایر فلاسفه می گوید: نور چیزی است که بذاته ظاهر است و ظاهر کننده غیر هم می باشد.(۴)

نور بر دو نوع است: مادی و معنوی. مانند نور خورشید و نور علم، در قرآن کریم هم

ص:۲۹۹

۱- تذکر: در بحار الأنوار به جای کلمه «وَ اَلْحِقْنِی»، «وَ أتحفنی» آمده است، یعنی پرفروغ ترین نور عزّتت را به من ارمغان فرما بحار الأنوار، ج۹۴، ص۹۹.

۲- المفردات فی غریب القرآن، ماده نور، ص ۵۰۸.

۳- اقرب الموارد، ماده نور.

۴- المیزان، ج۱۵، ص ۱۲۲.

در هر دو مورد آمده است، مانند: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیَاءً وَ الْقَمَرَ نُورا»(۱) و «اَللّه ُوَلِیُّ الَّذینَ امَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ»(۲) همچنـان که برای اعم از هر دو نوع هم آمـده است،ماننـد «وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورِ»(۳) و همچنیـن برای فراتر از همه مانند «اَللّه ُ

نُورُالسَّموَاتِ وَ الْأَرْضِ»(۴).

ابهـج، بهجت: زیبـایی، خوش منظری، شـادی، فرح. راغب گویـد:(۵) اَلْبَهْجَهُ حُسْنُ اللَّوْنِ و ظهـورُ السُّرُور. ابهـج یعنی زیبـاتر. زیبـایی هرچیز و خـوش منظری آن بسـتگی بـه همـان چیز دارد؛ مثلاًـ وقـتی بهجـت صـفت برای چمنزاری آورده شـود؛ یعنی چمنزاری سـبز و خرم و اگر صـفت برای نـور آورده شود؛ یعنی نوری پر فروغ، طبعـا نور ابهـج، به معنـای پرفروغـترین نور می باشد.

منحرف: رویگردان.

مراقب: مواظب.

جلال: کسی که بی نهایت دارای منزلتی رفیع است؛ از این رو راغب می گوید درباره غیر از خداوند به کار برده نمی شود.(۶)

اکرام: تکریم کردن. راغب گویـد: کرم اگر خداونـد بدان توصـیف شود اسم است برای احسان و انعام آشـکار او و اگر انسان بـدان توصـیف گردد اسم است برای اخلاق و اعمال پسـندیده ای که از او ظاهر می گردد و در مورد اکرام می گوید: اکرام و تکریم انسان یعنی به او منفعتی برساننـد که هیچ گونه نقصانی در آن نباشد یا چیز شـریفی به او دهند. مؤلف قاموس قرآن می گوید: اکرام مانند تکریم در کتب لغت متعدی آمده است.(۷)

سَلَّمَ: سـلامتی فرسـتاد. سـلام به معنای سـلامتی است، سـلام علیکم؛ یعنی سـلامتی باد بر شما، سلّم تسلیما کثیرا؛ یعنی سلامتی فرستد بر او سلامتی فراوانی. این واژه هم

در مقام دعا به کار می رود و هم در مقام ترحیب و احترام.

ص:۳۰۰

۱- یونس /۵.

۲- بقره/۲۵۷.

۳- انعام /۱.

۴- نور /۳۵.

۵- المفردات فی غریب القرآن، ص۶۳.

۶- المفردات فی غریب القرآن، ص۹۵.

۷- قاموس قرآن، ج۶، ص۱۰۵.

شرح

سخنی در مورد نور الهی

همان طور که گفته شد، نور عبارت از وجودی است که هم خود به خود ظاهر است وهم ظاهر کننده غیر می باشد. از این رو بهترین تعبیر در مورد خداوند است که فرمود: «اَللّه ُنُورُ السَّموَاتِ وَالاَْرْضِ» همچنان که تنها او قیوم است؛ یعنی وجودی است که هم خود به خود پایدار است و هم به پا دارنده موجودات می باشد.

آیه مبارکه نور دارای عالی ترین مضمون و زیباترین تشبیهات است که بدین صورت شروع می شود: «اَللّه ُنُورُالسَّموَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوهٍ فیها مِصْبَاحٌ...»(1).

خلاصه ترجمه آیه و دو آیه بعد از آن این است که خداوند متعال نور آسمانها و زمین است، مَثَل نور او به مانند چراغ پر فروغی است با خصوصیات ویژه ای، این چراغ در منازل و بیوتی است که خداوند اجازه داده است که نام او برده شود، مردانی در آن منازل

صبحگاهان و شامگاهان اشتغال به تسبیح خداوندی دارند، مردانی که معامله و تجارت، آنها را از یاد خدا و نماز و زکات غافل ننموده و از روز قیامت بیمناك می باشند (البته

توضیح آیه و زیباییها و مطالب بلند آن نیاز به یک مقاله خاصی دارد که ما به نقل مفهوم

آن بسنده کردیم).

به نظر می رسد نور در «اَللّه ُنُورُ السَّموَاتِ وَالاَْرْضِ» غیر از نور «مَثَلُ نُورِهِ» است. اولی در مورد ذات مقدس پروردگاری است و دومی در مورد فعل او؛ زیرا در مورد خود خداوند هیچ گونه تشبیهی راه ندارد همان طور که می فرماید: «لَیسَ کَمِثلِهِ شَی ءٌ» و تشبیه در مورد نور الهی است اولی مربوط به ظاهریت خداوند است و دومی مربوط به مظهریت او و این بهترین تعبیری است که از خداوند متعال می شود. «اَللّه ُنُورُ السَّموَاتِ وَالاَْرْضِ» یعنی وجود خداوند نور هستی است، «مَثَلُ نُورِهِ» یعنی مثل هدایت او به

مانند چراغی است که در مشکوه و قندیلی قرار دارد.

۱- نور /۳۵.

در این آیه و دو آیه دیگر به سه موضوع اشاره شده است:

مبدأ نور، محل نور و دریافت کننده.

۱ - مبدأ نور: خداوند متعال که هم خودش نور است وهم منور و مظهر و هادی اشیاء است.

۲ - محل نور: منازل ویژه ای که خداوند اعلان کرده و اجازه داده است که در آن منازل نامش به رفعت برده شود. قدر مسلّم مصداق این منازل مساجد و منازل انبیاء می باشد، همان طور که در مورد اولی خداوند متعال می فرماید: «وَ مَساجِدُ یُذْکَرُ فِیهَا اسْمُ اللّه ِ کَثِیرا»(۱) و در مورد دومی باید گفت که منازل انبیاء نخستین مرکز وحی و نزول آیات الهی بوده است.

روایت شده است هنگامی که آیه مبارکه «فِی بُیُوتٍ اَذِنَ اللّه» قرائت شد از رسول اکرم صلی الله علیه و آلهسؤال گردید که منظور کدام منازل است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: منازل پیامبران.

ابوبکر گفت: یا رسول اللّه این منزل از آنهاست یعنی منزل فاطمه علیهاالسلام؟

رسول اکرم فرمود: «نعم من افاضلها» آری از برترین آنهاست.

۳ - دریافت کنندگان نور: آیه مبارکه دریافت کنندگان نور را معرفی می فرماید که دارای ویژگیهایی بدین صورت می باشند:

الف: صبح و شام به تسبیح الهی در آن منازل اشتغال دارند.

ب: معامله و تجارت آنها را از یاد خدا و اقامه نماز و پرداخت زکات غافل نمی نماید.

ج: از روزی که دلها و دیده ها منقلب می گردد؛ یعنی روز قیامت بیمناک هستند.

با توجه به روایت مذکور و روایات متعدد و همچنین با استفاده از خود آیه مبارکه مشخص می گردد که نور الهی چیست و در کجاست و به چه افرادی افاضه می شود. نور الهی عبارت از هدایت اوست، در منزل رسول اکرم و دختر گرامش فاطمه علیهاالسلام است و به افرادی افاضه می شود که ویژگیهای مذکور در آیه را داشته باشند، مصداق کامل آن پیامبر

۱- تفسیر المیزان، ج۱۵، ص۱۴۲ به نقل از تفسیر الدرالمنثور از ابن مردویه از انس بن مالک؛ تفسیر مجمع البیان، ج۷، ص۱۴۴.

اکرم و ائمه اطهار می باشند، ولی پرتو آن به پیروان راستین آنان که سرسپردگان آن منازل و بیوت باشند هم افاضه می گردد که با جمله «یَهْدِی اللّه ُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَاءُ» اشاره بدان

گردیده است.

نور ابهج کدام است

نور دارای تشکیک است و صاحب مراتب می باشد. در انوار مادی یکی نور خورشید است و دیگری نور شمع و در انوار معنوی هم یکی در کهکشانهایی از نور قرار می گیرد و دیگری در جرقه ای از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام از ساحت مقدس الهی خواستار است که در پر فروغ ترین آنها قرار گیرد که در نتیجه عارف برای خدا باشد. قهرا هر چه انسان در نورانیت بیشتری باشد عرفانش زیادتر خواهد بود و کمالش بیشتر.

تذکر: نکته قابل دقت آن است که امیر مؤمنان در این فراز از دعا می گوید: «لَکَ عارِفا»، ولی نمی فرماید: «بک عارفا». برای توجه بیشتر به موضوعی اشاره می کنیم که ابن

سینا هم متذکر شده است، ابتدا باید توجه داشت که عرفان راه است و وسیله، نه هدف و منتهی. از این رو باید عرفان را هم برای خدا خواست نه برای خودش. در این مورد ابن سینا می گوید:

«من أثر العرفان للعرفان فقد قال بالثانی و من وجد العرفان کانه لا یجده بل یجد المعروف به فقد خاض لجه الوصول»(۱).

(آن کسی که عرفان برای خاطر خود عرفان انتخاب کند و برگزیند به دومی قائل شده و آن کسی که عرفان را بیابد به گونه ای که گویی آن را نیافته است بلکه معروف به عرفان و حق تعالی را به واسطه آن یافته است او در دریافت وصول غوطه ور گردیده است).

حال با توجه به این نکته امیر مؤمنان علیه السلام عرفان را هم برای خدا می خواهد نه برای خاطر خود عرفان؛ از این رو در پیشگاه الهی می گوید: «فَاَکُونَ لَکَ عارِفا» و به جای حرف «باء» حرف «لام» را می آورد؛ یعنی برای توعارف باشم.

ص:۳۰۳

۱- الاشارات و التنبیهات، نمط ۹ مقامات العارفین، ص۴۵۴، فصل بیستم.

گفتاری در مورد عرفان

سخن در مورد عرفان بسیار است. برخی آن را بهترین راه شناخت می دانند، به طوری که عقل را در دائره آن سر گردان معرفی می کننـد و برخی دیگر برای آن واقعیتی قائـل نبوده و غیر از بازی با الفاظ چیز دیگری نمی داننـد، ولی اگر خواسـته باشـیم با نظری

وسـیع و عمیق به راههـای معرفت بنگریم به این نتیجه می رسـیم که راه معرفت در آغـاز به دو طریق تقسـیم می شود. طبیعی و مـاوراء طـبیعی. راه طـبیعی به سه شـاخه تقسـیم می شـود که عبـارت از علم و عقـل و عرفـان می باشـد و راه غیر طـبیعی هم به صورت وحی و الهـام ویژه جلوه می کنـد. راههـای طبیعی مربوط به انسانهای معمولی است با اختلاف درجات آنان و راههای غیر طبیعی هم در اختیار پیامبران الهی و جانشینان معصوم ایشان می باشد

با تفاوتهای موجود.

راه علم از مشاهده آغاز می شود و با تجربه و آزمایش تکمیل می گردد.

راه عقل از تفکر آغاز می شود و با استدلال و برهان تکمیل می شود.

راه عرفان هم از فطرت آغاز می شود و با تعبد و تزکیه تکمیل می گردد.

اسـلام و قرآن هـم برای هر سـه راه ارزش و اهمیت قائـل است و تحقیـق و دقت هم ارزش هر سه راه را تأییـد می نمایـد. برای روشن شدن مطلب مسائل اخلاقی را در نظر گرفته و با هم مقایسه می کنیم.

یک دانشـمند مثلاً جامعه شـناس ممکن است به بدی ظلم از راه علم الاجتماع برسد و با آمار و ارقام اثبات کند که ظلم جامعه را از هم می پاشد وسبب انهدام آن می گردد.

یک فیلسوف هم از راه عقل و استدلال و صغری و کبری به قبح ظلم پی برد.

یک عارف هم از راه وجدان زشتی ظلم را درک کند و قبح آن را لمس نماید.

حتی ممکن است یک فیلسوف راجع به یک اصل اخلاقی با توجه به مبانی خود تشکیک کند، ولی برای یک عارف ملموس باشد؛ مثلاً راسل نسـبت به عدالت تشکیک می کند، ولی یک عارف وعالم اخلاق خوبی آن را در عمق وجدان خویش لمس می نماید، برای او قبح ظلم به اندازه بطلان اجتماع نقیضین روشن است، بلکه ملموس تر.

ص:۳۰۴

همچنین است در ارتباط با شناخت خدا و معرفت الهی، راه عرفان راه مستقلی غیر از راه عقل و علم است که برای اهلش از روشنی و جذابیت خاصی برخوردار می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این قسمت از دعا خواستار الحاق به نور عزّ الهی است آن هم پرفروغ ترین نور. معرفتی فراتر از معرفت علمی یا عقلی این پیوستن است، این رسیدن است، این قرار گرفتن در پرتو انوار فروزان الهی است، این همان عرفانی است که برخی در مقابل علم وعقل می پندارند، ولی چیزی فراتر از عقل است که فقط وارستگان در مسیر خدایی اضافه بر علم وعقل برخوردار از آن هم می باشند.

عرفان چیست؟

عرفان سرچشمه زلال شناخت الهی است، شناختی بی شائبه، شناختی عالی و والا و شناختی خالی از هر شرک و ریا. عرفان از خدا آغاز می شود و در دل عارف تجلی می نماید که امام سجاد علیه السلام فرمود: «وَ اَنْتَ دَلَلْتَنی عَلَیْکَ وَ دَعَوْتَنی اِلَیْکَ وَ لَوْلا اَنْتَ لَمْ اَدْرِ ما اَنْتَ».(۱)

(و تو مرا نسبت به خود راهنمایی فرمودی و به سوی خود خواندی و اگر تو نبودی نمی دانستم که هستی).

عرفان آسمان پهناوری است که تنها عقابان بلند پروازی از عبودیت و وارستگی می توانند در آن پرواز کنند و اوج بگیرند. عرفان هدف خلقت و غایت آفرینش است، هم آغاز است و هم انجام، هم هدف است وهم وسیله، هم راه است و هم مقصد.

عرفان به مانند نور دارای مراتب و درجات است، ذات مقدس الوهیت هم عارف است و هم یک عاشق وارسته، ولی بین این دو فاصله بسیار است، از یک تا بی نهایت. عرفان بشری به اندازه توان اوست نه واقعیت و حقیقت الهی که: «ما عرفناك حق معرفتك»؛ زیرا که آدمی محاط است وخداوند محیط و این متناهی است و او نامتناهی.

آغاز کار هر پیامبری با عرفان شروع شده و نخستین آهنگ آنان نغمه عرفان بود، و اوّلین گام بلند ادیان آسمانی عرفان است که: «أَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ»(۲).

واژه عرفان

واژه عرفان و مشتقات آن از زیبایی و جذابیت خاصی برخوردار است؛

۱- دعای ابو حمزه ثمالی.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱.

زیرا با دل و جان سرو کار دارد و در دعاها و سخنان معصومین علیهم السلام بارها به کار رفته است. در دعای جوشن کبیر از خداوند متعال به «یا سُرُورَ الْعَارِفینَ» و «یا مَنْ هُوَ مُنْتَهی هِمَمِ الْعَارِفینَ» تعبیر شده است و در دعای کمیل تعبیر به «یا غایَةَ آمالِ الْعارِفینَ» گردیده است؛ منتهی مانند بسیاری از واژه های ارزنده از آن سوء استفاده شده و برداشت اشتباه

گردیده است.

شروط عرفان

عرفان از فطرت آغاز می شود و به وسیله تزکیه و عبادت تقویت می گردد. هر چه انسان عبودیتش بیشتر باشد بار عرفانش زیادتر خواهد بود، عبادت به منزله آبی است که گل عرفان را پرورش می دهد و تزکیه هم به منزله صیقلی است که زنگارها را می زداید.

عرفان چشمی گریان و قلبی لرزان و اشکی ریزان لازم دارد که اوّل باید پاک شد و سپس دیده بر آن پاک انداخت.

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است

بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

عرفان نه تنها مخالف با عقل نیست، بلکه همگام با آن است، که فرمود: «اِنَّما یَتَذَکَّرُ اُولُوا الْاَلْبابِ»(۱).

و نه تنها بر خلاف علم نیست، بلکه همراه با آن است، چنان که فرمود: «اِنَّمَا یَخْشَی اللّه -مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَماءُ»(۲).

زبان عرفان

زبان عرفان زبان دل است، زبان فطرت است، زبان عشق است. عرفان

خلاصه در لفاظی نمی شود و کاری با بافته ها ندارد، بلکه همه اش یافته است، عرفان زبان مخصوصی دارد که فقط اهلش آن زبان را درک می کنند، عرفان گاهی در بدن پرشکنجه بلال حبشی خودنمایی می کند و هنگامی هم در چشمهای پر انتظار اویس قرنی،گاهی در آه های جگر سوز یک شب زنده دار و زمانی هم در قطرات اشک

۱- رعد /۱۹.

٢- فاطر /٢٨.

مروارید فام یک عاشق بی قرار، گاهی در «فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّه»(۱) و گاهی در «وُجُوهٌ

یَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ * اِلی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»(۲).

عرفان شنیده نیست، بلکه دیده است، علم نیست، بلکه شناخت است، عقل نیست، بلکه عشق است و خلاصه در دفتر و دستک نمی گنجد، بلکه در وجدانی پاک و دلی با ایمان که شیخ الحکماء فرمود:

«و من أحب أن یتعرفها فلیتدرج الی أن یصیر من اهل المشاهده دون المشافهه و من الواصلین الی العین دون السامعین للأثر»(۳).

(و هر کسی که دوست دارد نسبت به عرفان شناخت پیدا کند باید به تدریج در مسیر آن حرکت نماید تا از اهل مشاهده و رؤیت گردد نه از افرادی که از زبان اشخاص شنیده اند و از کسانی شود که به عین حقیقت رسیده اند نه آن که نشانه و اثر آن به ایشان

گفته شده باشد).

دکتر الکسیس کارل در مورد احساس عرفانی می گوید

احساس عرفانی جنبشی است که از اعماق فطرت سرچشمه گرفته یک غریزه اصلی است.(۴)

و در مورد نقش عرفان بر انسان می گوید: انسان آنچنان که هست می بیند، از خودخواهی اش، حرصش، گمراهی، کج فکریهایش و از غرور و نخوتش پرده برمی دارد، برای انجام تکلیف اخلاقی رام می شود، برای کسب خضوع فکری اقدام می کند و در همین هنگام سلطنت پر جلال آمرزش در برابر او پدیدار می گردد.(۵)

و در مورد بروز و ظهور عرفان می گوید(۶): صفای نگاه، رفتار، انبساط و شادی

بی دغدغه، چهره پر از یقین، استعداد، هدایت و نیز استقبال از حوادث، به سادگی در آغوش گرفتن یک سرباز یا یک شهید مرگ را، اینجاست که از وجود یک گنجینه پنهان در

۱- کهف /۱۱۰.

۲- قیامه /۲۲ - ۲۳.

۳- الاشارات والتنبیهات، نمط ۹ مقامات العارفین ص۴۵۴، فصل بیستم.

۴- نیایش (lapriere) صفحات ۲۶ و ۲۰ و ۲۱ - دکتر الکسیس کارل مؤلف کتاب یک فیزیولوژیست است نه کشیش یا فیلسوف که دو مرتبه برنده جایزه نوبل شده یکی به خاطر پیوند رگها و دیگری نگه داشت قلب یک جوجه به مدت ۳۵ سال

خارج از بدن جوجه در آزمایشگاه.

۵- نیایش (lapriere) صفحات ۲۶ و ۲۰ و ۲۱

۶- نیایش (lapriere) صفحات ۲۶ و ۲۰ و ۲۱

عمق جسم و روح حکایت می کنند.

دلیل عارف

دلیل عارف ذات لایزال الهی است و تا از جانب معشوق کششی نباشد هیچ کوششی به کار نیاید و تا او رهنمون ندهد هیچ دلیلی فایده ای ندارد که «سُبْحانَکَ ما اَضْیَقَ الطُّرُقَ عَلی مَن لَمْ تَکُنْ دَلِیلَهُ»(۱).

(منزه هستی تو، راه کسی که تو راهنمای او نباشی چقدر تنگ و محدود است)، از طرفی هم از سوی پروردگار که فیاض علی الاطلاق است منعی وجود ندارد و مضایقه ای نیست که فرمود: «فَیا مَنْ هُوَ عَلَی الْمُقْبِلِینَ عَلَیْهِ مُقْبِلٌ وَ بِالْعَطْفِ عَلَیْهِمْ عائِدٌ مُفضِلٌ»؛(۲) (ای کسی که به افرادی که به او روی آورند اقبال می کند و نسبت به بازگشت به سوی آنان اهل

فضل و بازگشت می باشد).

در هدایت نخستین همگان را هدایت فرموده و در هدایتهای بعد تنها افرادی را هدایت می فرماید که هدایت نخستین را استقبال کرده و آن را پذیرفته باشند. پذیرش و قابلیت شرط است؛ زیرا صورت تیره سنگ خارا نمی تواند مجلا و منظر خورشید تابان و اشعه فروزان او باشد.

مدرسه عرفان

مدرسه عرفان باشکوهترین مدرسه در صحنه وجود است، مدرسه عرفان مدرسه ای است والا به گستردگی هستی و پهنای همه آفرینش که فرمود: «وَ لَهُ مَنْ فِی السَّموَاتِ وَالأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ»(۳)، آفرینش هر ذره اش دفتری و هر ورقش کتابی و هر آوازش نغمه ای است که آموزش عرفان می دهد و به یاد او ترنم دارد که:

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست

ماه و خورشید همین آینه می گردانند

کتاب عرفان

کتاب عرفان قرآن است که فرمود:

«وَ اِذا سَمِعُوا ما اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُولِ تَری أَعْیُنَهُمْ تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ

یَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنّا فَاکْتُبْنا مَعَ الشّاهِدِینَ»(۴).

(و هنگامی که می شنوند آنچه را که بر پیامبر نازل شده است، مشاهده می کنی که از

۱- مناجات خمسه عشر، الثامنه المریدین.

۲- مناجات خمسه عشر، الثامنه المریدین.

۳- روم /۲۶.

۴- مائده /۸۳.

دیدگانشان اشک می ریزد به واسطه شناخت حق، می گویند، پروردگار ما، ایمان آوردیم نام ما را در زمره شاهدان مکتوب بفرما).

راهنمای عارف کتاب خدا است و همراز شبهای تار وی آن ماه پرفروغ است، هر کجا ابهامی مشاهده کند به او مراجعه نماید و هر جا در ظلمتی می افتد از او استعانت می جوید، تابع قرآن است نه حاکم بر آن، سخنانش را از قرآن می گیرد نه آن که نظریات خود را بر آن تحمیل کند، متشابهات را ارجاع به محکمات می دهد نه آن که محکمات را متشابه سازد و هزار نکته دیگر.

استاد عرفان

کلاس عرفان استاد می خواهد، استادی پاک و وارسته، استادی عارف و آگاه، استادی که عرفان را چشیده و لمس کرده باشد، استادی که عرفان در دلش تبلور یافته و به مطلوب رسیده باشد، استادی که مقرّب به قرب الهی شده باشد، استادی که سراب را آب نپندارد ویاوه را حقیقت نداند، استادی که از افقی برتر الهام گرفته و درس

عشق را آموخته باشد، استادی که غیر از یار دیّاری را نبیند و هر روز ممدوحی نداشته باشد.

استادی که از سرچشمه فیوضات ربانی الهام گرفته و دل پاکش مشکوه انوار الهی گشته، استادی که استاد ازل تنها قبای استادی و ارشاد را به قامت او دوخته و گنجینه ای از اسرار الوهیت گشته است، استادی که ماه و ستاره ای می باشد که از نور الانوار استضائه

نموده و رهروان دیجور آفرینش را هدایت می نماید که: «اَفَمَنْ یَهْدی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لاَ یَهِدِّی اِلاّ اَن یُهْدی»(۱).

استاد و استادانی که به صورت گوهرهای درخشان در آسمان معرفت تابش دارند، امام، رهبر، مراد، مرشد واقعی آنها هستند که فرمود: «نَحْنُ الْعُلَمَاءُ وَ شِیعَتُنا المُتَعَلِّمُونَ وَ سائِرُ النَّاسِ غُثاءٌ»(۲)؛ همانا دانشمندان ما هستیم و شیعیان ما فراگیرندگان دانش هستند و سایر مردم هم به منزله خار و خاشاکی می باشند که بر روی آب سیل ظاهر می گردند.

۱- یونس /۳۵.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص۳۴، روایت ۴.

خلاصه چهارده نور پاک که «بِمُوالاتِکَمْ عَلَّمَنا اللّه ُ مَعالِمَ دِینِنا»(۱).

شاگردانی که در طریق آن اساتید برجسته هستی گام برداشته اند هر کدام به اندازه ظرفیت خود می توانند آیینه ای جهت انعکاس انوار آن ستارگان فروزان آفرینش باشند، ولی برعکس آنان که در مکتب ولایت درس توحید نخوانده اند و در مسیر عترت نبوده اند، اگر نوشی داشته باشند در کنارش نیشی هم وجود دارد و اگر عسلی تحویل دهند سمّی هم تزریق می کنند.

در وادی عرفان بدون همراهی استاد قدم نهادن از خامی است و دست به دست هرکس دادن از سفاهت و سادگی است. در این راه دیوهایی در چهره فرشته خودنمایی می کنند «و ای بسا ابلیس آدم رو که هست». عرفان درک شخصی است و کار دل است و اثبات آن برای دیگری مشکل است؛ از این رو مدعی زیاد دارد «و ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد».

دیدگاه عارف

عارف وارسته از هر دو جهان رسته است و همه چیز را برای او می خواهد، به جهان خرّم از آن است که جهان خرّم از اوست و بر همه عالم عاشق است که همه عالم از اوست، عاشق خداست و هر چه نام او بر آن باشد و مظهر تجلیات او، که مهر محبوب خدا مهر خداست. عرفان به صورت نوری در قلب عارف متبلور است، دل عارف زُجاجه ای بیش نیست و نورانیت او عبارت از عرفان اوست و اگر لحظه ای عرفان از او گرفته شود غرق در ظلمت می شود و یکسره می میرد که امام صادق علیه السلام فرمود :

«العارِفُ شَخْصُهُ مَعَ الْخَلْقِ وَ قَلْبُهُ مَعَ اللّه ِ، لَو سَها قَلْبُهُ عَنِ اللّه ِ طَرفَهُ عَیْنٍ لَماتَ شَوقا اِلَیه»(۲).

(جسم عارف با مردم است، ولی قلب او با خداست، اگر یک لحظه دلش از خدا جدا

شود از شدت اشتیاق به او جان می دهد).

عرفان روح عارف است غذای وی است مونس شبهای تار او و دلیل راهش، عارف همه اش به خدا فکر می کند و همیشه خود را در محضر او می بیند و جانش به صورت

۱- زیارت جامعه.

۲- بحار الأنوار، ج۳، ص ۱۴.

آیینه ای است که جلوه گاه انوار لایزال الهی است. عارف غبار و غشایی به پیش دیده ندارد و دنیا پرده ای در پیشاروی او نیفکنده است، بلکه تا اوج ملکوت می نگرد و تا آسمانها پرواز می کند، حجابهای ظلمانی و بلکه نورانی هم از جلوی دیدگاه عارف به کناری رفته است و او با دنیایی عشق و شیوایی، جام دلنشین محبت را از دست ساقی ازلی دریافت می دارد.

عشق به کمال مطلق

دل عارف پرسوز و گداز از عشق به الوهیت است که فرمود: «اِلهی ما اَلَذَّ خَواطِرَ الْاِلهامِ بِذِکْرِکَ عَلَی الْقُلُوبِ»(۱)، نگرانی عارف فقط از جدایی و طرد و ابعاد است، از فراق و دوری است، او به مانند کودکی خردسال آن هم با دیده ای اشکبار در پیشگاه الوهیت با ناله می گوید: «فَاَعِذْنا مِنْ طَرْدِکَ وَ اِبْعادِکَ»(۲). عارف عاشق و شیفته است، آن هم عاشق و دلداده جمال و کمال مطلق و بی پایان، آخر آدمی بالفطره شیفته زیبایی و کمال است. دیگران به مصادیق پست و ناقص آن دل داده اند، ولی عارف شیدای کمال و جمال بی نهایت کمال و جمال آفرین است.

خواسته عارف

محور خواست عارف خدا است و از این رو فقط او را می طلبد و هر که به او وابسته باشد و هر عملی که وی را بدو نزدیک کند، چنان که بلند پرواز وادی عرفان، یعنی امام عابدان و زینت ساجدان فرمود:

«وَ یا غایَةَ امالِ الْمُحِبّینَ اَسْئَلُکَ حُبَّکَ وَ حُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَحُبَّ کُلِّ عَمَلٍ یُوصِلُنِی اِلی قُرْبِکَ»(۳).

(از تو درخواست دارم محبت خودت را و محبت آن که تو را دوست دارد و محبت هر کاری که مرا به تو نزدیک می نماید).

عارف از هر چه غیر دوست است بریده و درخلوت بروی غیر ببسته و پنج تکبیر یکسره بر هر چه که هست زده، هر چیزی که غیر از خدا فکر او را مشغول سازد بتی بیش نیست و از این رو تبر برداشته و ابراهیم وار بر سر آن فرود آورده و از خدا می خواهد که:

۱- مناجات خمسه عشر، الثانیه عشره العارفین.

۲- مناجات خمسه عشر، الثانیه عشره العارفین.

۳- مناجات خمسه عشر، التاسعه المحبّین.

«وَ قَطَعْتَ عَنْهُ کُلَّ شَیْ ءٍ یَقْطَعُهُ عَنْکَ»(۱).

کردار عارف

عارف پیوسته در حال توجه به خدا و ذکر اوست که بالاترین چیز است و فرمود: «وَ لَذِکْرُ اللّه ِ اَکْبَرُ»(۲)، او غرق در توجه است و فکری مضطرب و مشوش ندارد.

عارف همیشه در حال نماز است و «خوشا آنان که دائم در نمازند»، ولی در نمازش هزاران خم ابرو جلوه نمی کند و صدها بت در مقابلش عرض اندام نمی نماید.

عارف همیشه در حال صیام است و از هر چه غیر از اوست بریده است و این روزه همیشگی و دائمی است .آخر او ریاضتها کشیده تا بدین منزل رسیده است.

عارف آزاده است و عبادتی که می کند به خاطر مزد نیست، بلکه از روی عشق است و جذبه، نه دوزخ و جنّت، او در بند ایوان نیست، بلکه مشتاق صاحبخانه است، او از آزادگان است نه از بردگان و بازرگانان.

مهمترین درس عرفان، توجه بی شائبه به خداوند است، به طوری که هیچ کس حتی خود را هم نبیند و هیچ مؤثری غیر از او را نشناسد و هیچ قدرتی غیر از قدرت او را نبیند

که «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّهَ اِلّا بِاللّه»، تنها او را سزاوار ستایش بیند که «الحمدللّه» و تنها در پیشگاه عظمت او چهره ساید که «اِیّاکَ نَعْبُدُ» و تنها از او یاری طلبد که «وَ اِیّاکَ نَسْتَعِینُ» و خلاصه هر کمال و جمال را از او بداند که: «وَ ما بِکُمْ مِنْ نِعْمَهٍ فَمِنَ اللّه»(۳).

روحیات عارف

عارف از نفس اماره رهیده و سراپا مطمئنّه گشته، نه هوی و هوس دارد و نه تزلزل و واهمه، بلکه با قلبی مؤمن و اطمینانی راسخ گام بر می دارد و زندگی را می نوردد و به صورت مجموعه ای از حکمت، بلکه عرفان نظری و عملی در آمده است. عارف شادمان است و غمگین، خوشحال است از آن که همه جا جلوات الهی را می بیند و به جهان خرّم از آنست که جهان خرّم از اوست، ولی غمگین است؛ زیرا عقاب بلندپروازی خویشتن را در قفس دنیا مشاهده می کند و ای خوش آن روز که پرواز کند تا برِ دوست.

۱- مناجات خمسه عشر، التاسعه المحبّین.

۲- عنکبوت /۴۵.

۳- نحل /۵۳.

عارف شجاع است و دلاور؛ زیرا هیچ قدرتی را در پیشگاه قدرت لایزال نمی بیند و از هیچ موجودی ترس و واهمه ندارد و از هیچ عاملی بیمناک نیست. همه ترس ها و دلهره ها به مرگ ختم می شود.(۱) ولی عارف آن را در آغوش می گیرد که آغاز لقای الهی است: «قَالُوا لا ضَیْرَ اِنّا اِلی رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ»(۲).

عارف سینه ای گشاده، بینشی وسیع و دست و دلی باز دارد؛ زیرا به وسعت هستی فکر می کند و دلبستگی هم به چیزی ندارد، زود عصبانی نمی شود و در مقابل موجی مضطرب نمی گردد، حقد و کینه ندارد و خون را با خون نمی شوید، زیرا از همه چیز رهیده و متخلق به اخلاق اللّه در محدوده بشری گشته و با جمله «قَالَ لَا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ

الْیَومَ یَغْفِرُ اللّه ُلَکُمْ»(۳) به جرائم سنگین قلم عفو و بخشش می کشد.

عارف اهل ریا و تزویر نیست، چون غیر خدا را کسی نمی داند که معبود خود سازد و در پیشگاه او کرنش کند و عبادتش را برای او آلوده نماید.

سرانجام عارف

عارف اگر در بستر هم بمیرد شهید است، همچنان که شهید در سنگر هم عارف است، اولی شهود را از عرفان گرفته و دومی عرفان را از کتاب شهادت آموخته است و هر دو ندای «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ»(۴) را لبیک گفته اند.

امام عارفان و امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

«مَنْ ماتَ مِنْکُمْ عَلی فِراشِهِ وَ هُوَ عَلی مَعْرِفَهِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ ماتَ شَهیدا»(۵).

(هر کس از شما که در بسترش با شناخت حق خدایش و پیامبرش و خاندانش بمیرد شهید از دنیا رفته است).

دشمن عارف

بزرگ ترین دشمن عارف نفس اوست، همچنان که محبوبترین فرد خدای اوست و پیوسته از نفس خویش به خدای خود شکایت می کند و به ساحت قدس

۱- ر.ک: الاشارات والتنبیهات، نمط ۹ مقامات العارفین، ص۴۵۷، فصل بیست و چهارم.

۲- شعراء /۵۰.

۳- یوسف /۹۲.

۴- فجر /۲۷.

۵- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۰.

او پناه می برد.(۱) معصیت آفت بزرگی برای عرفان است و گناه بدترین زنگار برای دل است که فرمود: «کَلّا بَلْ رانَ عَلی قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ»(۲).

و سرانجام آن، کوری و حتی دشمنی است نسبت به معارف الهی و ارزشهای دینی.

خوف و رجاء

دل عارف در هاله ای از خوف و رجاء است، هنگامی که در ملکوت پرواز می کند همه اش لطف و مرحمت می بیند و زمانی که به خود بر می گردد همه اش قصور و تقصیر مشاهده می کند و در این میان چون سید شهیدان می گوید:

«اِلهی کَیْفَ اَسْتَعِزُّ وَ فِی الذِّلَّهِ اَرْکَزْتَنِی اَمْ کَیْفَ لا اَسْتَعِزُّ وَ اِلَیْکَ نَسَبْتَنی»(۳).

(معبودم، چگونه ادعای عزّت کنم و حال آن که تو مرا در ذلت قرار دادی. (به واسطه نیاز مطلق) یا چگونه اظهار عزّت نکنم و حال آن که تو مرا به خود نسبت داده ای).

عارف پیوسته خود را قاصر می داند و در آستان شکر الهی عاجز، به طوری که می گوید: «وَ اَعْجَزَنی عَنْ اِحْصاءِ ثَنائِکَ فَیْضُ فَضْلِکَ»(۴). و آن چنان خود را غرق باران رحمت الهی می بیند که توان شکر را در خود نمی یابد، تا آنجا که با تمام وجود باور دارد

که: «وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّه ِ لاَ تُحْصُوهَا»(۵). گر چه بلندپرواز است، ولی نیم ذره غروری ندارد، نه از نظر علمی که می گوید: «وَعَجَزَتِ الْعُقُولُ عَنْ اِدْراکِ کُنْهِ جَمالِکَ»(۶) و نه از نظر

عملی که می گوید: «وَ ما قَدْرُ اَعْمالِنا فِی جَنْبِ نِعَمِکَ»(۷)، آخر آدمی که بیش از ذره ای در این صحنه پهناور وجود نمی باشد چه رسد در پیشگاه مقدس الهی!

بدون تعلق

عارف نه نام می خواهد و نه نشان، نه بوق دارد و نه من تشا، نه شارب آویزان دارد نه دلق ملمع و از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است، فقط وابسته به خداست و عاشق و شیفته او، بالنسبه به طاعت و معصیت کاملاً مقید است و با اهتمام، ولی نسبت

به غیر آن بی تفاوت است و آزاده.

توحید و عرفان

توحید مهمترین درس عرفان است، آن هم توحید به معنای صحیح

۱- مناجات خمسه عشر، الثانيه الشاكين.

۲- مطفّفين /۱۴.

۳- دعای عرفه.

۴- مناجات خمسه عشر، السادسه الشاكرين.

۵- ابراهيم /۳۴.

۶- مناجات خمسه عشر، الثانيه عشره العارفين.

۷- دعای ابو حمزه ثمالی.

آن، نه با توجیه باطل و غلط، حق را حق دیدن و خلق را خلق دیدن، او را در اوج بی نهایت دانستن و این را ذره ای وابسته به قدرت. او را «حَیّ وَ قیّوم»(۱) دانستن و این را «اِنَّکَ مَیِّتٌ وَ اِنَّهُم مَیِّتُونَ»(۲) شناختن، در پیشگاه عظمت او «سُبْحانَکَ ما اَعْظَمَ شَانُکَ» گفتن و نسبت به خویش «وَ ما اَنَا یا رَبِّ وَ ما خَطَرِی»(۳) سرودن.

بازگشت به دعا

امام علیه السلام پس از آن که فرمود: «فَاَکُونَ لَکَ عارِفا» ادامه داد که: «وَعَنْ سِواکَ مُنْحَرِفا». پیوسته در کنار توحید باید نفی شرک مطرح گردد، همچنان که می فرماید «لا اله الاّ اللّه». معبودی غیر از خداوند نیست و نیز می فرماید: «اَلَّذینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاَت اللّه وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ اَحَدا اِلاَّ اللّه »(۴) (مبلغین رسالات الهی از خدا می ترسند و از احدی جز او بیم ندارند).

توحید خالص آن است که هیچ گونه شائبه ای از شرک در کنار او نباشد؛ از این رو امام علیه السلامپس از آن که موضوع عرفان الهی را مطرح می فرماید مسئله روی گردانی از غیر خدا را عنوان می نماید که در سودای دل موحد جز عشق به خدا چیز دیگری نشاید.

در خانه دل ما را جز یار نمی گنجد

چون خلوت یار اینجاست اغیار نمی گنجد

در کار دو عالم ما چون دل به یکی دادیم

جز دست یکی ما را در کار نمی گنجد

انسان چو موحّد شد در شرک نمی ماند

آری گل این بستان با خار نمی گنجد

«وَ مِنْکَ خائِفا مُراقِبا»: در این فقره، امام علیه السلام دو واژه را مطرح می فرماید: یکی ترس از خداوند و دیگری مراقبت نسبت به او.

خوف الهی

در فرهنگ اسلامی خوف و رجاء معمولاً در کنار هم مطرح می گردد، همچنان که خداوند در وصف اولیاء و انبیای خود می فرماید: «وَ یَدْعُونَنَا رَغَبا وَ رَهَبا»(۵). رجاء به مانند ستاره ای می درخشد و خوف به منزله تندری تهدید می کند و هر دو برای رشد و ایمنی انسان ضروری و لازم است. ما قبلا در مورد رجاء در ذیل عباراتی از

۱- زنده و پاینده. بقره /۲۲۵.

۲- تو مرده هستی وآنها هم مرده هستند. زمر /۳۰.

۳- دعای ابو حمزه ثمالی.

۴- احزاب /۳۹.

۵- انبیاء/۹۰.

مناجات سخن گفته ایم، و اما در مورد خوف باید توجه داشت که در موارد متعددی در قرآن کریم این موضوع مطرح گردیده است، حتی با واژه های گوناگونی مانند رهبه، خشیه، وجله. همچنان که گاهی به صورت ترس از خدا، زمانی به عنوان ترس از قیامت، و هنگامی هم به صورت ترس از گناه عنوان شده است و در مورد ترس از مقام ربوبی می فرماید:

«وَ اَمّا مَنْ خَافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی * فَاِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوی»(۱).

(و هر کس که از مقام پروردگارش بیمناک باشد و نفس را از هوی و هوس بر حذر دارد، بهشت همانا جایگاه او می باشد).

و رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«رَأسُ الْحِکْمَهِ مَخافَهُ اللّه»(۲).

(سرآغاز حکمت، خوف از خداوند است).

ماهیت ترس

ترس علل و عواملی دارد و در نتیجه ماهیت آن هم گوناگون است، گاهی ترسی است که برخاسته از خیالات واهی و تصورات بی جا می باشد، گاهی ترس است از یک حیوان درنده و یا انسان جنایتکار، گاهی ترس است از یک قاضی دادگر و دادگاهی عادلانه، و گاهی ترس است از ابهت و جلال یک عالم برجسته و یک فرد باعظمت. ماهیت ترس از خداوند به دو گونه اخیر بر می گردد یعنی ترس از عدالت و یا ترس از عظمت و جلال.

عامل خوف الهی

علت خوف از خداوند گاهی گناه و معصیت است و گاهی علم و معرفت، گاهی انسان می ترسد به واسطه آن که در پیشگاه ربوبی پرونده سیاهی دارد و گاهی می ترسد برای آن که علم و آگاهی از عظمت و جلال پروردگاری دارد. خوف اولی گناه را می زداید و خوف دومی عشق و علاقه را زیاد می کند، خوف اولی مرام راهبان است و خوف دومی مقام عالمان که فرمود: «اِنَّما یَخْشَی اللّه ـ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَماءُ»(۳) (تنها

۱- نازعات /۴۰ – ۴۱.

۲- میزان الحکمه، ج۳، ص۱۷۵.

۳- فاطر /۲۸.

عالمان هستند از میان بندگان الهی که از او بیم دارند). خوف اوّل ترس از خداوند است به عنوان یک قاضی دادگر وخوف دوم خشیت از اوست به عنوان یک وجود با عظمت و بی نهایت، خوف اولی بر می گردد به ترس از گناه خود و خوف دومی بر می گردد به خشیت از مقام رب العزّه که فرمود: «وَ لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ»(۱).

(و برای آن کس که از مقام پروردگارش بترسد دو بهشت است).

ثمرات خوف

خوف الهی سبب رقت دل عارف گردیده و عشق و اشتیاق او را به خداوند زیادتر می کند.

خوف الهی آدمی را مزیّن به صفات پسندیده نموده و از رذائل اخلاقی او را پاکیزه می سازد، او را مزیّن به خشوع و خیرخواهی می کند و غرور و خودخواهی را از او می زداید و...

خوف الهی در کنار اشتیاق به او عامل و محرک مهمی به صورت وادار کننده به طاعت و اجتناب از معصیت می باشد.

اصول مرابطه

در علم اخلاق مراقبت یکی از اصول مرابطه و خودسازی است، انسانی که در صدد سازندگی خویش است باید چند اصل زیر را رعایت کند:

۱ - مشارطه: با خودش شرط کند و خود را الزام نماید که چه اموری را انجام دهد و از چه اموری پرهیز داشته باشد.

۲ - مراقبه: مواظبت نماید که التزامات خود را عمل نموده و از آنها تخلف نورزد.

۳ - محاسبه: پیوسته نسبت به کار خود رسیدگی نموده و حسابرسی داشته باشد که آیا طبق وظایف عمل کرده است یا خیر.

غزالی و فیض کاشانی(ره) شش اصل را به عنوان اصول مرابطه بیان کرده اند، ولی برخی از علمای اخلاق به چهار و برخی به سه اصل بسنده کرده اند(۲).

مراقبت آن است که انسان پیوسته در مقام آن باشد که مبادا از تعهدات و شروطی که در رابطه با خودسازی نموده است تخلف ورزد، مبادا گرفتار ترک طاعت شود و یا

۱- الرحمن /۴۶.

۲- المحجه البیضاء، ج۸، ص۱۴۹.

معصیتی انجام دهد؛ زیرا آدمی اگر مختصر غفلتی کند گرفتار شیطان و نفس امّاره می گردد. خداوند متعال پیوسته انسان را از وساوس شیطان بر حذر داشته و می فرماید:

«یا بَنی ادَمَ لا یَفْتِنَنَّکُمُ الشَّیْطَانُ کَمَا اَخْرَجَ اَبَوَیْکُمْ مِنَ الْجَنَّهِ»(۱).

(ای فرزندان آدم، مبادا شما را شیطان فریب دهد همچنان که پدر ومادر شما را از بهشت بیرون کرد).

و مؤمنان را می ستاید که پیوسته مراقب اند و می فرماید:

«وَ الَّذِینَ هُمْ لِاَمَاناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ»(۲).

(و آنان که امانتها و پیمانهای خود را رعایت می کنند).

علمای اخلاق وضعیت انسان را در رهگذر گیتی تشبیه به رهگذری می کنند که در بیابانی پر خار و خاشاک حرکت می کند.

همچنان که او با دقت هر چه تمامتر مواظبت می کند از این که مبادا خاری به پایش فرو رود یا تیغی ساقش را مجروح سازد، انسان سالک هم در فراز و نشیب زندگی باید مراقبت نماید که مبادا وظیفه ای را ترک کند یا گناهی او را از پا درآورد.

ابعاد مراقبت

مراقبت را می توان در سه بعد مطرح نمود:

۱ - ترک محرمات ۲ - انجام طاعات ۳ - عدم غفلت از حضور در محضر رب العزّه، طبعا همان طور که عارف وارسته مرحوم حاج شیخ محمّد بهاری می فرماید: مراقبت الهی قلّه اوج مراقبت بوده(۳) و سرمنشأ کلیه خیرات می باشد و می توان گفت مراقبت در دو بعد اولیه عبارت از مراقبت اخلاقی است و در بعد سوم مراقبت عرفانی می باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«فَرَحِمَ اللّه ُامْرَءا رَاقَبَ رَبَّهُ وَ تَنَکَّبَ ذَنْبَهُ»(۴).

(خداوند رحمت کند کسی را که رعایت پروردگارش را بنماید و از گناهش روی

۱- اعراف /۲۷.

۲- مؤمنون /۸.

۳- محمد بهاری، تذکره المتقین، ص۴۳، ترجمه به عربی، عبدالرحیم مبارک.

۴- بحار الأنوار، ج۷۷، ص۳۵۰.

بر گرداند و منصرف شود).

و نیز می فرماید:

«رَحِمَ اللّه ُامْرَءا سَمِعَ حُکْما فَوَعی... راقَبَ رَبَّهُ وَ خافَ ذَنْبَهُ»(۱).

(خداوند رحمت کند آدمی را که شنید و فرا گرفت، پروردگارش را مراقب بود و از گناهش بیمناک).

در این فراز هم امام علیه السلام می فرماید: «وَ مِنْکَ خائِفا مُراقِبا»؛ (تنها از تو بترسم و مراقب تو باشم).

مراقبت نسبت به خداوند آن است که انسان پیوسته خدا را حاضر و ناظر بداند و خود را در پیشگاه مقدس او ببیند که قرآن فرمود: «اَلَمْ یَعْلَمْ بِاَنَّ اللّه َیَری»(۲)؛ (آیا انسان

نمی داند که خدا می بیند؟!) و امام فرمود: «خَفِ اللّه کَأَنَّکَ تَراهُ»(۳)؛ (از خدا بترس آنچنان که گویی او را می بینی).

مراقبت دل و مراقبت جوارح

مراقبت را به صورت دیگری می توان مطرح نمود. یکی مراقبت نسبت به اعضاء و جوارح و دیگری مراقبت نسبت به دل و قلب، مراقبت نسبت به جوارح آن است که انسان کاملاً مواظبت کند که مبادا عضوی کژ راهه رود یا خطایی مرتکب شود و مراقبت نسبت به قلب آن است که مواظبت کند که مبادا دلش به جایی غیر خدا منحرف گردد که گفت :

پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب

تا در این پرده جز اندیشه او نگذارم

غزالی می گوید: «نگاه اوّل برای مراقب، نگاه او نسبت به اهتمام و حرکت خود است که آیا برای خداست و یا هوی»(۴). آیا کاری را که انجام می دهد برای خواست خداست و یا برای خواست دل است، گاهی انسان خود را فریب می دهد و خواسته های نفسانی خود را زیر پوششی از دین و مذهب قرار می دهد، برای ارضای خود خواهی و غرور خویش به نام مذهب، سفره طاغوتی می اندازد. و برای تثبیت شخصیت خود کار ریایی

۱- نهج البلاغه، خطبه۷۶.

۲- علق /۱۴.

۳- میزان الحکمه، ج۳، ص۱۷۶.

۴- المحجه البیضاء، ج۸، ص۱۶۲.

انجام می دهد و به عنوان محبت اهل بیت، غلو و خرافه می بافد.

مراقبت انسانی و مراقبت الهی

نکته بسیار مهم آن است که اگر انسان مراقبت نمود به جایی می رسد که خداوند هم مراقبت او را خواهد فرمود؛ یعنی در لغزشگاهها او را حفظ می نماید. انسان می تواند در اثر ریاضت و مجاهدت و مراقبت تا به مقام قرب رسد و مستغرق جمال و طلعت زیبای ذوالجلال گردد که در آن جا مسئله برعکس شده خدا مراقب بنده اش می شود؛ چنان که درباره یوسف فرمود:

«وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِها لَوْلا اَنْ رَا بُرْهَانَ رَبِّهِ»(۱).

آن زن (زلیخا) از فرط عشق با آن که از یوسف جواب رد شنید باز دست از او برنمی داشت و در وصل او اصرار و اهتمام می کرد و اگر لطف خاص خدا و برهان روشن حق نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی به زلیخا متمایل می شد. پس خدا بنده مخلص خویش را با ارائه جمال و جلال سرمدی از چهره زیبای زلیخا منصرف کرد و او را از لغزش بازداشت، به طوری که تصور و خیال گناه را از دلش بزدود.(۲)

البته آنچه مربوط به حضرت یوسف بود در رابطه با عصمت است؛ از این رو خداوند در پایان آیه می فرماید: «اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ»؛ (او از بندگان خالص شده و ویژه ما بود)، ولی به طور کلی هر کس با خدا باشد خدا هم با او خواهد بود و هر کس تقوا پیشه سازد خداوند برای او گریزگاهی قرار می دهد و در هنگام حملات شیطانی متذکر جلوات الهی و دستورات او شده و بینش خاصی پیدا می کند که قرآن کریم می فرماید:

«اِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اِذا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»(۳).

(افرادی که تقوا ورزیده اند هنگامی که یک رهگذر شیطانی به آنها برخورد کند متذکر شده و در نتیجه بینا می گردند).

ص:۳۲۰

۱- یوسف /۲۴.

۲- آیت اللّه محمّد رضا مهدوی کنی، نقطه های آغاز در اخلاق عملی، ص ۳۵۲.

۳- اعراف /۲۰۱.

دو اسم از اسماء حسنای الهی

«یا ذَا الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ»: این جمله دو مرتبه در قرآن مجید با مختصر تفاوتی آمده(۱) و گویای دو صفت از صفات پروردگار می باشد. مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: این دو اسم حاوی اسماء و صفات جلال و جمال است.(۲)

جلال به معنای عظمت است و اکرام به معنای گرامی داشتن و همان طور که راغب می گوید(۳): «ذُوالْجَلالِ وَ الْاِکْرام» شامل دو معنا است، از یک طرف گویای جلال و عظمت

الهی است و از سویی هم گویای انعام و اکرام اوست، گاهی یکی خیلی بزرگ و عظیم است، ولی به هیچ وجه دست انسان به او نمی رسد و از این رو نفعی به آدمی ندارد و گاهی هم یکی کرم دارد، ولی بزرگی و عظمت ندارد و کاری نمی تواند انجام دهد و به قولی کرم دارد، ولی درم ندارد، حتی اگر اکرام هم بکند نقشی ندارد. اما خداوند متعال

در عین عظمت صاحب اکرام هم هست، هم خودش بزرگ است و هم بزرگ می دارد، در اوج عظمت نزدیک است و در اوج بلندی و رفعت به بندگان می رسد.

در حدیثی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«اَلِظُّوا بیا ذَا الْجَلالِ وَ الْاِکْرام»(۴).

(استعانت جویید به «یا ذا الجلال والاکرام»).

سخن پایانی

«وصلی اللّه علی محمّد و اله الطاهرین و سلّم تسلیما کثیرا».

همچنان که مناجات با صلوات بر پیامبر آغاز شد با صلوات و سلام بر او هم پایان می یابد. اصل سلام به معنای سلامتی است.

طریحی در مورد سلام پس از نقل برخی از اقوال می گوید: بهتر آن است که گفته شود

۱- الرحمن /۲۷ و ۷۸.

۲- تفسیر المیزان، ج۱۹، ص۱۰۱.

۳- النهایه، ج۱، ص۲۸۷؛ مجمع البحرین، ج۵، ص۳۲۹.

۴- النهایه، ج۱، ص۲۸۷.

سلام دعا است برای طرف، برای آن که سالم از آفات دنیا و عذاب آخرت باشد. این واژه را شارع اسلام به جای تحیت و بشارت به سلامتی قرار داده است(۱) بنابراین سلام هم به صورت دعا و هم به شکل تحیت و درود به کار می رود.

سلام خداوند بر پیامبر و خاندان او یعنی درود و سلامتی خداوند بر ایشان و سلام ما به پیامبر عبارت از درود و دعای برای اوست و تسلیم هم اعلان اطاعت و انقیاد نسبت به

آن حضرت است و با توجه به عبارت قبلی سلام در این فراز به صورت دعا به کار رفته است؛ یعنی «درود خداوند بر محمّد پیامبر او و خاندان وارسته اش و سلام او بر آنان؛ سلامی فراوان».

ص:۳۲

۱- مجمع البحرین، ج۶، ص۸۸.

کتابنامه

آلوسی، شهاب الدین، روح المعانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۵ه .

آمُدی، عبدالواحد، غُررالحکم و دُررالکلم، مؤسسه انتشاراتی امام عصر، زمستان ۱۳۸۲.

ابن اثیر، مبارک بن محمّد جزری، النهایه فی غریب الحدیث، المکتبه الإسلامیّه، قاهره ۱۳۸۳ه . ق.

ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبد اللّه بن سینا، الإشارات والتنبیهات، شرح خواجه نصیر

الدین، حیدری، تهران ۱۳۷۴ه . ق.

ابن طاووس، سید رضی الدین، الإقبال بالأعمال الحسنه، تحقیق جواد قیّومی، مکتب الإعلام الإسلامی، قم ۱۴۱۴ه . ق.

ابن منظور، جمال الدین محمّد بن مکرم، لسان العرب، ادب حوزه، قم ۱۴۰۵ه . ق.

ابن هشام، ابو محمّد عبد الملک بن محمّد، السیره النبویّه، مکتبه المصطفوی، قم ۱۳۵۵ه .ش.

اسماعیل یزدی، عباس، ینابیع الحکمه، مسجد جمکران، قم ۱۳۷۹ه .ش.

انصاری هروی، خواجه عبد اللّه، منازل السائرین، انتشارات مولی، تهران ۱۳۶۱.

بهاری، محمّد، تذکره المتّقین فی آداب السلوک و تزکیه النفس، ترجمه عربی، عبدالرحیم مبارک، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد ۱۴۲۴ق.

جرداق، جرج، الإمام علیّ صوت العداله الإنسانیّه، دار مکتبه الحیاه، بیروت ۱۹۷۰م.

جزائری، محمّد جواد، حلّ الطلاسم، بیروت ۱۳۶۵.

حرّ عاملی، محمّد بن الحسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، احیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۹۱ه . ق.

حرّ عاملی، محمّد بن الحسن، أمل الآمل، مطبعه نمونه، قم ۱۳۶۲.

حقّی برسوی، شیخ اسماعیل، روح البیان، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

خمینی، روح اللّه الموسوی، آداب الصلاه، مؤسسه تنظیم ونشر تراث الإمام الخمینی، تهران.

الخوری الشرتونی اللبنانی، سعید، أقرب الموارد فی فصح العربیّه والشوارد، انتشارات طوس، مشهد از روی نسخه لبنانی، بی تا.

خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، مدینه العلم، قم ۱۴۰۳.

راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۵۳.

راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمّد، المفردات فی غریب القرآن، المکتبه المرتضویّه، تهران، بی تا.

زمخشری، جار اللّه، کشاف، دار الکتب العلمیّه، بیروت ۱۴۲۴ه . ق.

سید رضی، نهج البلاغه (مجموعه خطبه ها و نامه ها و کلمات منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام)، ترجمه آیتی، بنیاد نهج البلاغه، تهران ۱۳۷۹.

شهرستانی، عبدالکریم، الملل والنحل، منشورات الرضی، قم ۱۳۶۴ه . ش.

شیرازی، صدرالدین محمّد معروف به ملّا صدرا، تفسیر القرآن الکریم، انتشارات بیدار، قم ۱۳۶۳.

صدوق، محمدبن علی بن بابویه، التوحید، مؤسسه النشر الاسلامی لجماعه المدرسین.

طباطبایی، محمّد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم ۱۳۹۳.

طباطبایی یزدی، سید محمّد کاظم، العروه الوثقی، مؤسسه الأعلمی، بیروت.

ص:۳۲۴

طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، معروف به شیخ طبرسی، مجمع البیان، شرکه المعارف الإسلامیّه، تهران ۱۳۷۹ه . ق.

طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، المکتبه المرتضویّه، تهران ۱۳۶۵.

طوسی، محمّد بن محمّد بن الحسن، مصباح المتهجّد، ۱۳۳۱ه . ق.

علّامه حلّی، حسن بن یوسف بن علی مطهّر، خلاصه الأقوال فی معرفه الرجال، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد ۱۳۸۱.

فخر رازی، محمّد بن عمر بن حسین، التفسیر الکبیر(مفاتیح الغیب)، دار الکتب الإسلامیّه، تهران، بی تا.

فیض کاشانی، ملّا محمّد(محسن)، المحجّه البیضاء، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۸۳.

فیض کاشانی، ملّا محمّد(محسن)، الصافی فی تفسیر القرآن، المکتبه الإسلامیّه، تهران ۱۳۹۳ه . ق.

«قرآن مجید»

القرشی، باقر شریف، حیاه الإمام الحسین علیه السلام، مکتبه الداوری، قم ۱۳۹۷ه . ق.

قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامیّه، ۱۳۵۲ه . ق.

قطب، معروف به سیّد قطب، فی ظلال القرآن، إحیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۹۱ه . ق.

قمّی، حاج شیخ عبّاس، الکنی والألقاب.

قمّی، حاج شیخ عبّاس، سفینه البحار، تقدیم و إشراف الهی خراسانی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد ۱۴۱۶ه . ق.

قمّی، حاج شیخ عبّاس، مفاتیح الجنان، شرکت به نشر، مشهد ۱۳۷۹.

قمّی، حاج شیخ عبّاس، الفوائد الرضویه، کتابخانه و چاپخانه مرکزی، تهران ۱۳۲۷.

کارل، الکسیس، نیایش، ترجمه دکتر علی شریعتی، چاپ بهمن، تهران ۱۳۳۹.

کلینی، محمّد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه مصطفوی، دفتر نشر فرهنگ اهل

بیت علیهم السلام بی جا، بی تا.

مجلسی، محمّد باقر، بحار الأنوار، المکتبه الإسلامیّه، تهران ۱۳۹۵ه .

محمّدی ری شهری، محمّد، میزان الحکمه، مرکز النشر مکتب الإعلام الإسلامی، تهران ۱۳۶۳ه . ق.

المراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۶۵ه . ق.

معین، محمّد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۰.

ملکی، حاج میرزا جواد آقا، رساله لقاء اللّه، ترجمه فهری، انتشارات نهضت زنان مسلمان.

مهدوی کنی، محمّد رضا، نقطه های آغاز در اخلاق عملی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۸۱.

میبدی، ابوالفضل شریف الدین، کشف الأسرار وعدّه الأبرار معروف به تفسیر خواجه عبداللّه انصاری، امیر کبیر، تهران ۱۳۶۱.

ناصف، منصور علی، التاج الجامع للأصول، دار إحیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۸۲ه . ق.

نوری، حاج میرزا حسین، مستدرک الوسائل، مؤسّسه آل البیت لإحیاء التراث.

واعظ زاده، محمّد (جمعی از محقّقین به اشراف واعظ زاده)، المعجم فی فقه لغه القرآن و سرّ بلاغته، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد ۱۴۱۹ه . ق.

ص:۳۲۶

الخلاصه

إنّ الأدب الإسلامی طافح بالدعاء والثناء، فهو نداء الفطره البشریّه، ونشید الضمیر الإنسانیّ الرائع. جذبه إلهیّه، و ملاک غیبیّ، وإقرار بالرقّ والعبودیّه، وشکر وتمجید فی رحاب المنعم الحقیقی. و هو غذاء القلب، و وقود الروح، وقوّه النفس، و سکون الذات: «اَلا بذکر اللّه تطمئنّ القلوب».

والدعاء باعث علی التنزّه و العزوف عن الذنب، و حافز للطهاره والنقاء. و ینظر الإنسان عند الدعاء إلی نفسه، ویضع مساویه و عیوبه نصب عینیه، و یعزف عن العجب والکبر، ویجتنب الزهو والغرور، و یطأ هوی نفسه تحت رجلیه، و ینفر من الفحش والخنا، ویطلب الصفح من اللّه بعین باکیه.

ولیس الدعاء فی الإسلام تضرّعا محضا، بل هو عالم من العلم والمعرفه. و یشتمل الدعاء علی معرفه اللّه، و معرفه العالم، و معرفه الإنسان، و علی أسمَی التعلیمات العقائدیّه والأخلاقیّه و کذا السیاسیّه أیضا. و یعرّف الإنسان بواجبه تجاه اللّه، و تجاه نفسه والمجتمع. کما یعلّمه درسا فی الأخلاق والتزکیه، وینمّی الفرد، و یسترعی انتباهه إلی ما علیه من الواجبات.

ومن ریاض الثناء والدعاء المناجاه الشعبانیّه، فهی ذات جذبه متمیّزه، و تخبر عن بحر لجّیّ من العرفان، فیسترفد الداعی رفدا من هذا البیدر الفیّاض، فیضیء قلبه بقبس، ویمطر بوابل من الرحمه.

ص:۳۲۷

ABSTRACTS

Islamic culture is replete with supplications and orisons, which are calls for human nature and the soothing melodies of human conscience. Supplications are Divine enchantments and inspirations from the Unseen; they are concessions to our servitude and submission to the real Benefactor, and our praise and thankfulness to Him. Orisons are foods for the hearts, nourishment for the spirits, reinforcement of the souls and peace of mind: "Look! The hearts find rest in Allah's remembrance!" (Al-Qur'an, ۱۳:۲۸)

Supplication causes continence and prevention from sins and prompts sanctity and purity. In supplications, man looks at himself, visualizes his failings and deficiencies before his eyes, abandons pride and haughtiness, forsakes selfishness and egocentrism, tramples on whims and vanities, detests evils and vices, and tearfully implores God to forgive him.

Islamic supplication is not a sheer orison, rather, it is a world of divine knowledge, theology, cosmology and anthropology. The most sublime ideological, ethical, and even political doctrines are contained in supplications, as they introduce man to his responsibilities before God, himself and the society; impart lessons of morality and purification; build up man, and remind him of his duties.

Amid the rose-garden of orisons and supplications, the whispered prayers (munajat) of Sha`baniya is of special attraction that visualizes it as a fathomless ocean of Islamic mysticism.

ص:۳۲۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹